

اشعار ترکی مولوی

۹

ترکی سرایان

مگتب شمس و مولوی

تألیف:

دکتر ح.م. صدیقی،

Ketabton.com

تبریز / ۱۳۸۹

نداش شمس

سروشتناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی / تألیف حسین محمدزاده صدیق.
مشخصات نشر: تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.
شابک: ۹۷۸۹۶۴۲۶۸۸۱۵۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۳۶ - ۳۳۲]؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - مدابح.
موضوع: شعر ترکی - - مجموعه‌ها.
موضوع: شعر عرفانی - - مجموعه‌ها.
رده‌بندی کنگره: ۴ ت ۳ م ۳۳۴ / PL
رده‌بندی دیوبی: ۸۹۴ / ۳۵۱۰۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۱۲۴۷



نمایش سایر انتشارات

تلفن: ۰۹۳۵۸۷۲۳۵۲۴
nedaye_shams_publication@yahoo.com

اشعار ترکی مولوی و ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

تألیف: دکتر حسین محمدزاده صدیق

شماره گان: ۱۰۰۰ / سال نشر: ۱۳۸۹ / محل نشر: تبریز / نوبت چاپ: اول /

حروف‌گاری و صفحه‌آرایی: سید احسان شکرخانی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۸۸-۱۵-۹ ISBN: 978-964-2688-15-9

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

سایت دوستداران دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir

لین سخن آسرارست از دیمی بی پیدا نه عشق

ما جهان را آرب بخشید، جسم ها را جان کند.

فهرست

۷	بخش نخست. مولوی و شمس
۸	مولوی
۱۶	شمس تبریزی
۲۴	اشعار ترکی مولوی و شرح برگردان آن‌ها
۸۰	واژه‌ی ترک در دیوان فارسی مولوی
۱۰۹	بخش دوم. ترکی سرایان در تاریخ شعر ترکی
۱۱۰	مولوی سرایان
۱۱۲	منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه
۱۲۱	گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان
۱۲۲	۱. سلطان ولد
۱۷۳	۲. افلاکی دده
۱۷۹	۳. عاشیق پاشا
۱۹۴	۴. الوان چلبی
۱۹۹	۵. بایرک قوشچو اوغلو
۲۱۸	۶. سعید امره
۲۲۳	۷. قایغوسوز عبدال
۲۲۸	۸. یونس امره
۲۳۸	۹. سید عمادالدین نسیمی
۲۶۴	۱۰. روشنی
۲۶۸	۱۱. ابراهیم دده شاهدی
۲۷۱	۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)
۲۷۶	۱۳. ابوحامدی

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

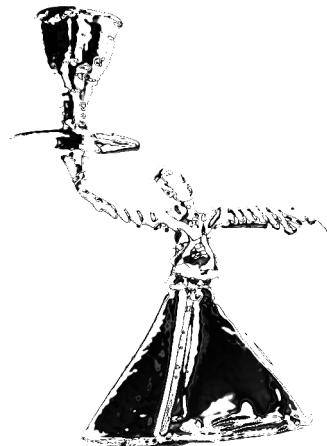
سایت دوستداران دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir

۲۸۰.....	۱۴. شاه ختائی
۲۸۶.....	۱۵. حاج بایرام ولی
۲۸۹.....	۱۶. یوسف سینه چاک
۲۹۳.....	۱۷. ابراهیم گلشنی
۳۰۰.....	۱۸. غریبی دده
۳۱۹.....	بخش سوم. تعلیقات
۳۲۰.....	شخص‌ها
۳۲۹.....	مکان‌ها
۳۳۰.....	کتاب‌ها
۳۳۱.....	طرایق، قبایل، ملل و نحل
۳۳۶.....	کتابنامه

بخش نخست.

مولوی و شمس



مولوی

مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین الخطبی معروف به مولوی رومی از خوارزمشاهیان بلخ است. وی در سال ۶۰۴ هـ در شهر بلخ چشم به جهان گشود و مانند ابن سینا از هفت سالگی شروع به آموزش زبان فارسی کرد و آن را خوب آموخت و بعدها آن را زبان شعر خود ساخت. در اوان کودکی و همراه پدرش بهاء الدین ولد به آسیای صغیر رفت، و در شهر قونیه موطن گزید و در همان شهر به سال ۶۷۲ هـ زندگی را بدرود گفت. پدر مولوی در سال ۶۲۸ و به قولی ۶۳۱ هـ در قونیه درگذشت و سید برهان الدین ترمذی، جلال الدین را برای ادامه و تکمیل تحصیل به حلب اعزام کرد. او در همانجا با محی الدین ابن عربی محسشور شد و پس از بازگشت به قونیه، از سال ۶۳۸ (سال فوت برهان الدین ترمذی) به تدریس و ارشاد در قونیه پرداخت.

مولانا جلال الدین محمد در سال ۶۴۲ با شمس تبریزی ملاقات کرد و تحت ارشاد و رهبری او دگرگونی روحی عظیمی یافت، تا آن جا که از بحث، جدل و، قیل و قال و مدرسه دست شست و به حالات عارفان گرایش پیدا کرد.

در سال ۶۴۵ شمس تبریزی به دست گروهی به قتل رسید. پس از این واقعه، مولوی، مدت مديدة سوکوار ماند و به اضطراب روزگار گذراند، و یک ربع قرن، به زندگی شاعرانه پرداخت. او که عارفی وارسته و واصلی کامل شده بود، دفترهای گرانبار «مثنوی» را سرود، دیوانی ترکی و دیوانی نیز به فارسی ترتیب داد.

غیریبی، سراینده و نشنویس سترگ‌اندیش، خوش قریحه و نیکو بیان آذربایجانی در کتاب تذکره‌ی مجالس شعرای روم^۱، که در زمان شاه طهماسب صفوی و در تبریز تألیف کرده است، ذکری از مولوی دارد که عیناً نقل می‌کنیم:

«...اعالم المحققین و افضل العارفین، فرید الملة والدین مولانا جلال الدین - قدس سرہ - دورور که عجم ولايتلریندہ «مالای روم» و روم اقیمیندہ مولانا خونکار دئمک ایله مشهور و معروف‌دور.

اول دورور سردفتر اهل کتاب،

سرگفتاریندا عاجزدیر فهوم.

قرمان ولايتیندہ و قونیه شهریندہ واقع اولموشلاردیر، و مرقد پر نور لاری همان آندادیر. مولویلر خانقاھی و موالیلر زیارتگاهیدیر. و آنلارین رتبه‌ی عالیلری، درجه‌ی تعریف‌دان اعلی و درجه‌ی والیلری رتبه‌ی توصیف‌دان معلاددور. اما چون حقایق اداسیندا اهل دلس آنلارین نظم‌لر گوهرلری ایله رشته‌ی جانلارینی مگوهر و خاطر عاطرلرینی اولارین اشعار دقایق شعارلری فحواسی ایله معطر و منور قیلیلار، بومختصر اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ایله ابتداء قیلیندی... و تورکی اشعارلریندان بومطلع و حسن مطلع دوازده امام علیهم السلام او صافین یازدیغی بنذردندیر:

اولار کیم بنده‌ی خاص خدادیر،

محب خاندان مصطفیا دیر.

حقیقت کعبه‌سینین قبله گاهی،

امام و پیشوامیز مرتضادیر.^۲

و بو بیت داخی درویشلر پندی ایچون اول بولبول گلستان ارم نطق جانبخشیدن وارد دیر که اهل گفتار اشعارلرینه بو بیت ایله رونق و تریب، ترجیع بند قیلیمیشلاردیر:

^۱ غریبی تبریزی منتشا اوغلو، دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، به اهتمام ح.م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲ نسخه‌ی منحصر به فرد این کتاب که احتمالاً به خط خود مؤلف است در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

^۲ نسخه‌ی یاد شده، ص ۲۷۳.

دینمه، کفرزت، باقما، چاپار یونما هئچ،
رند جهان اول، یوری دوقونما کئچ».

از همین اشاره‌ی اندک، در می‌یابیم که مولوی رومی را دیوانی به ترکی بوده است. این دیوان که بخشی از آن به ذکر مناقب ائمه‌ی مucchomien – علیهم السلام - اختصاص داشته است، حاوی اشعار پر طنین و پر شور و جذبه‌ای نیز بوده است که صوفیان و دراویش، ایات آن را به صورت ترجیح‌بند درآورده بودند و در محافل خاص خود با جذبات عرفانی اجرا می‌کردند.

غیری‌ی، قطره‌ای از دریا است. طیف وسیعی از شura و تذکره‌نویسان تاریخ ادبیات ترکی، از دیوان ترکی مولانا سخن گفته‌اند و بسیاری از شاعران، اشعار ترکی وی را استقبال و تضمین کرده‌اند که ما اکنون برخی از آن تضمین‌ها و استقبالیه‌ها را در دست داریم.
حتی شعرای غیر صوفی و سرایندگان رسمی دربار عثمانی هم به استقبال بسیاری از غزل‌های ترکی مولانا شناخته‌اند. چنان‌که باقی، شاعر معروف قرن یازدهم، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیی واویلا اولدوام یئنه دیوانه،
فتنه‌لی آلا گؤزلر چون اویخودان اویانه.

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصروعه‌ای آن سروده است. آن غزل چنین شروع می‌شود:
ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،
بو آیریلیق اودونا نتجه جیگریم یانه؟

شعرای مسلمان، گذشته از استقبال اشعار مولانا، به شرح و تفسیر ترکی مثنوی پرداخته‌اند. چنان‌که زیباترین ترجمه‌های ترکی را از این آثار عظیم ادب فارسی در دست داریم. از آن

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۱۱

میان می‌توان به ترجمه‌ی بسیار دل انگیز نحیفی اشاره کرد که در قرن دوازدهم به فرجم

رسیده است.^۱ این ترجمه چنین آغاز می‌شود:

دینله نی دن کیم حکایت اتممده،

آیریلیقلاردان شکایت اتممده.

دئر قامیشلیقدان قوبار دیلار منی،

نالیشیم زار ائیله‌دی مرد و زنی.

شرحه – شرحه ائیله‌سین سینه‌م فراق،

ائیله‌بیم تا شرح درد اشتیاق.

هر کیم اصلیندن او لا دور و جدا،

روزگار وصلی ائیلر مقتدا.

من که هر جمعیتین نالانیام،

همدم خوشحال و بد حالانیام.

هر کیشی زعینجه منه یار او لور،

صحبتیمدن طالب اسرار او لور.

سیرریم او لماز نالیشیدن گر چه دور،

لیک یوق هر چشم و گوش فیض نور.

بیر – بیریندن جان و تن پنهان دگیل،

لیک یوق دستور رویت جانا، بیل!

اولو آتش صیتنی، سانما هوا،

کیمده بو آتش یوخ‌ایسه، حیف آنا.

^۱ سلیمان نحیفی (م. ۱۱۵۱ هـ). شش دفتر مثنوی را ترجمه کرده است. یک قرن بعد از او اسماعیل فرخ، شاعر و مفسر اهل قریم، دفتر هفتم را نیز ترجمه کرد و بر آن افزود. این ترجمه‌های منظوم صد سال پیش در بولاق مصر به چاپ رسیده است. و متن انتقادی آن را دکتر عامل چلبی اوغلو، استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره در سال ۱۹۶۷ چاپ کرده است.

شیخ غالب شاعر صوفی مسلک دو قرن پیش نیز، خود را پیرو و شاگرد مولانا می‌دانست.
بارها نام او را در دیوان خویش آورده است و از محتوای بسیاری از غزل‌های او پیدا است که
به استقبال مولانا شناخته است. مثلاً:

سر بسر اشعار غالب دلپذیر اولسا، نهوار؟
هر سخنور مظہر احسان مولانامیدیر؟

و یا:
ره مولوی ده غالب، بو صفتله قالدی حیران،
کیمی ترک نام و شانه، کیمی اعتباره دوشدو.

و یا:
حضرت مولویده دیر شرح و شفاسی غالبین،
صرف نگاه اندیب عبث شرح شفایه نتلهیم؟

به هر انجام، آنچه از میراث گرانبهای آفرینش مولوی رومی به زبان ترکی تاکنون به
دست ما رسیده است، بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکره‌ها و دواوین شعراء به آن
اشارة می‌شود. اما همین آثار اندک نیز حکایت از تسلط ماهرانه و استادانه‌ی مولانا به دقائق
و ظرایف زبان ترکی دارد.

مرحوم نهاد سامی بانارلی معتقد است مولوی نخستین کسی است که در آسیای صغیر،
دیوانی به زبان ترکی ترتیب داده است.^۱ وی در این باب می‌گوید:
«جلال الدین مولوی رومی - گرچه اغلب آثار خود را به فارسی سروده است - از نخستین
شاعران ترکی گوی آسیای صغیر به شمار می‌رود. در عصر او، عنصر مسلمان که اغلب ترک
زبان بودند، در آسیای صغیر فرونسی می‌گرفت و این زبان عالم اسلام در آن دیار فراگیر
می‌شد.»^۲

^۱ نهاد سامی بانارلی. رسیمی تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۳۱۹.

^۲ همانجا.

تاکنون درباره‌ی نژاد و تبار مولانا، تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است. گروهی به اثبات رسانده‌اند که وی ترک نبوده و تاجیک بوده است. و عده‌ای نیز با استناد به برخی از اشعارش سعی کرده‌اند ترک بودن مولوی را معلوم سازند. مثلاً با استناد به این رباعی معروف:

بیگانه مکوئید مرا، زین کویم،
در شهر شما خانه‌ی خود می‌جویم.
دشمن نی ام ار چند که دشمن رویم
اصلم ترک است اگر چه هندی کویم.^۱

گویند اگر چه مولانا از تبار ترکان خوارزمشاهی بوده است، لکن سیه چرده بوده و چهره‌ای شبیه تاجیک‌ها داشته است و این رباعی را در پاسخ کسانی که به او «بیگانه» و مغول می‌گفته‌اند، سروده است.^۲

همچنین به ایاتی مانند:
ترک آن بود کز بیم او، ده از خراج این شود،
ترک آن نباشد کز طمع سیلی هر قوت‌سوز خورد.

یک حمله و یک حمله، کامد شب تاریکی،
ترکی کن و چستی کن، نه نرمی و تاجیکی.

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،
زان که نداد هند را صورت ترک تانگری.^۳

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می‌گوید،
زبان تو نمی‌دانم، که من ترکم، تو هندویی.

^۱ در برخی از نسخه‌ها: اصلم ترک است گرچه دری می‌گوییم.

^۲ سید کمال قاراعلی اوغلو. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۴۰۲.

^۳ فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

استناد می‌کند و او را ترک و ستایندهٔ ترکان می‌دانند. اما واقعیت آن است که مولوی هیچ‌گاه تفاخر نژادی ندارد. او انسان عاشقی است که زبان باطن می‌داند و اگر جایی ترک بودن خود را به رخ می‌کشد و ترک و ترکی را در مقابل هندو و تاجیک و عجم قرار می‌دهد و ترکی ستایی می‌کند، و منشأ نژادی خود را بر زبان جاری می‌سازد، در جایی نیز می‌گوید: «اگر تات^۱ سان، اگر روم سان، اگر تورک، زبان بی‌زبانان را بیاموز.^۲

و حتی تشتّت‌های مذهبی و عقیدتی زمان خود را هم نفی می‌کند، دین خود را دین خدا و ملت (= شریعت) خویش را ملت خدا می‌داند و خود را از هر گونه قید تباری و نژادی رها می‌سازد:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست،
عاشقان را ملت و مذهب خداست.

البته در تسلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست. حتی او در شعر فارسی نیز، بیانی ترکی دارد و بسیاری از تعبیر و اصطلاحات ترکی را به فارسی برمی‌گرداند. به دیگر سخن، او به ترکی می‌اندیشد و به فارسی می‌سراید. مانند مصراج اول این بیت:

ای ترک ما چهره چه گردد که صبح تو،
آیی به کلبه‌ی من و گویی که: گل برو!

که تعبیر «چه گردد؟» دقیقاً ترجمه‌ی «نه او لار؟» ترکی است و ساختار جمله، حکایت از خط فکری ترکانه دارد. اما عظمت روحی وی بسیار برتر از این مباحثات و مناقشات ملی‌گرایانه است که محصول منحوس قرن ما و میراث شوم دوران ستمشاھی است. زنده یاد عبدالباقي گولپیساری، یکی از پژوهشگران سخت کوش زندگی مولانا، که در تحلیل‌های تاریخی و ادبی شیوه‌ای خاص دنبال می‌کرد، معتقد بود که مولانا مردم آناتولی و

^۱ مولوی اصطلاحات تات، تاجیک و هندو را در معنای متداول امروزی می‌آورد.

^۲ فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۳، ص ۶۵.

اطرافیان خود را در قونیه با نام «یونانیان» مشخص کرده است که با اصطلاح «مردم سرزمین روم» مترادف است. و این بیت را شاهد آورده که:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان،
تا در آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی.^۱

آن مرحوم می‌گوید:

«تحقیق در اصل و تراծ حکیمی چون مولانا که تنها به انسانیت و انسان می‌اندیشد و هم از این رو به انسانیت وابسته است، تلاشی جز برای محدود ساختن وی در درون چارچوبهای تنگ نیست، این کار نیز کار ناممکنی است.»^۲

واقعیت این است که پس از سلجوقیان و در حمله‌ی مغول، بسیاری از ترکان خراسان و خوارزم به آناتولی کوچیدند و آن، وقتی روی داد که ترکان خوارزم‌شاهی ایران پس از پایداری دلیرانه‌ای در مقابل سیل بینان کن سپاهیان مغول، به سبب خیانت بومیان و گران، شکست خورده و گروه گروه به آسیای صغیر کوچ کردند.

در میان این کوچندگان، شعراء و دانشمندان فراوانی بودند که خود را خراسانی می‌دانسته‌اند.

چنان که خواجه دهانی^۳ و نیز حاج بکتاش ولی چون مولانا از ترکان خراسان بزرگ بودند.

اما در باب گویش ترکی مولوی باید اشاره کنم که گرچه وی خود تعلق به ترکان خوارزم‌شاهی داشته، ولی در محیط سلجوقی آناتولو بالیده و زیسته است. از این رو، در کتابت ترکی گویش آناتولی کهن را که با گویش ترکی آذری کهن قرابت و اشتراک داشته، لحاظ کرده است، اما، رگه‌های ترکی خراسانی را می‌توان در گویش وی یافت.

^۱ عبدالباقي گولپیتاری، مولانا جلال الدین، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص. ۳۳۰.

^۲ همان، ص. ۳۳۱.

^۳ رک. دکتر ح. م. صدیق. متون نظم ترکی، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۰۱.

شمس تبریزی

محمد بن علی شمس از تبریز بوده است. و منشأ وی به ایل قبچاق می‌رسیده است.
چنانکه مولوی به این موضوع تصویرج دارد:
زهی بزم خداوندی، زهی می‌های شاهانه،
زهی یغما که می‌آرد شه قبچاق ترکانه.^۱

یا آنجا که می‌گوید:
شمس تبریز، شاه ترکان است،
رو به صحراء که شه به خرگه نیست.^۲

ایل قبچاق، ایلی بزرگ از ترکان است که توانستند پیش از اسلام، رهبری ایل‌های دیگر
ترک را بر عهده گیرند و وحدت قومی ایجاد کنند و این وحدت را به وحدت سیاسی تبدیل
سازند و سرزمین‌های وسیعی از ترکستان شوروی امروزی را به تصرف خود درآورند. آنان بعد
از اسلام از ایران گذشتند و در مصر و اطراف آن حکومت وسیعی را تشکیل دادند. وجود آثار
متعدد پیرامون شرح و آموزش زبان ترکی قبچاقی در مصر، دلیل روشنی بر حضور مؤثر این
ایل در آن سرزمین است. از میان این گروه تأثیفات می‌توان به کتاب‌های: *بلغة المشتاق فی
لغة الترك و القفجاق، القوانین الكلية فی ضبط اللغات التركية و كتاب الادراك للسان
الاترك* اشاره کرد.

^۱ دیوان کبیر، ج ۵، ص ۱۱۴. این استناد را نخستین بار دانشمند شهپیر اسلام مرحوم زکی ولیدی طوغان
مطرح کرده است. رک. زکی ولیدی طوغان. عمومی تورک تاریخینه گیریش، استانبول، ۱۹۴۶، ج ۲، ص ۱۶۱.
^۲ همان، ج ۱، ص ۱.

محمد شمس در تبریز پیش ابوبکر سله باف تبریزی تلمذ کرده است. به گفته‌ی ا فلاکی خود در این باب گوید:

«مرا شیخی بود ابوبکر نام در شهر تبریز و او سله بافی می‌کرد و من بسی را لایت ها که از او یافتم»^۱

وقتی به کمال رسید، راه سفر پیش گرفت. در هر شهری مدتی می‌ماند و به ارشاد اهل ادب می‌پرداخت. تا در دیاری شناخته می‌شد، کوچ می‌کرد و راه دیگری در پیش می‌گرفت. از این رو او را شمس پرنده^۲ می‌گفتند و برخی جاها به کامل تبریز معروف بود.^۳ فخر الدین، اوحد الدین و محی الدین را ارشاد کرده، در سال ۶۴۲ هجری دستگیری مولوی به قونیه وارد شده است.^۴

او دیدار خود را با اوحد الدین کرمانی چنین بیان می‌دارد:

«مرا آن شیخ اوحد به سماع بردم و تعظیم‌ها کردی و باز به خلوت خود در آوردم. روزی، گفت: چه باشد اگر به ما باشی؟ گفتم: به شرط آن که آشکارا بشینی و شرب (شراب) کنی پیش مریدان و من نخورم. گفت: تو چرا نخوری؟ گفتم: تا تو فاسقی باشی نیکبخت و من فاسقی باشم بدیخت. گفت: نتوانم بعد از آن، کلمه‌ای گفتم، [که] سه بار دست بر پیشانی زد.»^۵

افلاکی، نخستین ملاقات محمد بن علی شمس تبریزی با مولوی رومی را چنین نگاشته است:

«... روزی حضرت مولانا با جماعت فضلا از مدرسه‌ی پنهان‌فروشان بیرون آمده بود و از پیشخوان شکرریزان می‌گذشت. حضرت مولانا شمس الدین برخاست و پیش آمده عنان مرکب مولانا را بگرفت که: يا امام المسلمين! ابا زید بزرگ تر بود يا محمد (ص)? مولانا فرمود

^۱ مناقب العارفین، ج ۱، ص ۳۰۹.

^۲ همان، ج ۱، ص ۸۵.

^۳ مقالات شمس تبریزی، چاپ عmad، تهران، ص ۹۵.

^۴ همان، ص ۸۴.

^۵ مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۳۶.

که: از هیبت آن سؤال گوئیا که هفت آسمان از همدیگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من به جمجمه‌ی دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش برآمده. جواب داد که: حضرت محمد رسول‌الله بزرگترین عالمیان بود، چه جای بازید است؟ گفت: پس چه معنی است که او با همه عظمت خود، ما عَرْفَتَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می‌فرماید و این بازید، سُبْحَانَى مَا أَعَظَمَ شَانِى وَأَنَا سُلَطَانُ السَّلَاطِينَ می‌گوید؟ فرمود که: بازید را تشنجی از جرجه‌ای ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه‌ی ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور به قدر روزن خانه‌ی او بود. اما حضرت مصطفی را علیه‌السلام، استسقاء عظیم بود و تشنجی در تشنجی و سینه‌ی مبارکش به شرح آلم نشیخ لک صدراک،^۱ آرْضُ اللَّهِ وَاسِعَهُ^۲ گشته بود، لا جرم دم از تشنجی زد و هر روز در استدعای قربت زیادتی بود و از این دو دعوی، دعوی مصطفی عظیم است از بهر آنکه چون او به حق رسید، خود را پر دید و بیشتر نظر نکرد. اما مصطفی علیه‌السلام هر روز بیشتر می‌دید و بیشتر می‌رفت، انوار عظمت و قدرت و حکمت حق را يَوْمًا بِيَوْمٍ و ساعتۀ زیاده می‌دید. از این روی ما عَرْفَتَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می‌گفت. چنانکه فرمود:

ریگ ز آپ سیر شد، من نشوم زهی! زهی!
لا یق جز کمان من نیست در این جهان زهی.
کوه کمینه لقمه‌ام، بحر کمینه شربتم،
من چه نهنگم ای خدا! باز گشا مرا رهی.

همانا که مولانا شمس الدین نعره‌ای بر زد و بینداد. حضرت مولانا از استر فرود آمد، ائمه را دستوری داد، فرمود که او را گرفتند و به مدرسه‌ی مولانا بردنده. و گویند تا به خود آمدن وی، سر مبارک او را بر سر زانو نهاده بود.^۳

^۱ انتشار / .۱

^۲ نساء / .۹۷

^۳ مناقب العارفین، پیشین، ص ۶۲۰-۶۲۱

سلطان ولد، فرزند مولانا، این دیدار را به ملاقات موسی با خضر مانند می‌کند و می‌گوید که منظورش از خضر، شمس تبریزی است.

محمد شمس، مرشد و استاد و رهبر معنوی مولوی مدت‌ها در قونیه زیست و به ارشاد مولوی و دیگر بلند اندیشان زمان پرداخت. اما در این میان بدخواهانی نیز پیدا کرد که سرانجام او را به شهادت رسانیدند و در چاهی افکنند. تا آن‌که سلطان ولد نیم شبان جسدش را از چاه بیرون آورد و در بهلوی بانی مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش دفن کرد. برخی گفته‌اند شمس ناپدید شد و مزار او پیدا نیست. به روایتی نیز به حلب رفت و دیگر خبری از او نشد. اخیراً به دنبال مطالعاتی در ایران گفته شده است که منار شمس در شهر خوی در اصل، بر روی مزار وی بنا شده است.

در این راستا سخنی هم از قول شمس تبریزی در کتاب مقالات او وجود دارد بر این مضمون که: شمس، دیدار یکی از دوستاران حق و مخلصین درگاه را درخواست کرده است. کسی که بتواند آئینه‌ی وجود وی باشد:

چون تو را دیدم، بدیدم خویش راه
آفرین آن آینه‌ی خوش کیش را.

ندایی به وی در می‌رسد که به شکرانه‌ی این دیدار چه می‌دهی؟ او پاسخ می‌دهد که: سرم را! چنانچه می‌گوید:

«خُنک آنکه مولانا را یافت! من کیستم؟ من، باری، یافتم. خُنک من!»

در مورد شمس تبریزی اگر چه سخنانی چند گفته و نوشته شده است ولی اینکه او کیست، از کجا آمد و به کجا رفت، سال‌های زندگی‌اش چگونه گذشت و ... در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنچه که می‌توان در مورد او دریافت، از سخنانی است که مولوی و اطرافیان وی در مکتوبات منتشر و منظوم خود تصویر کرده‌اند. و همچنین کتابی که به نام مقالات از وی باقی است و مجموعه‌ای از تقریرات شمس تبریزی است که توسط ارادتمندان وی نگاشته می‌شده است.

در کلمات و جملات شمس تبریزی، صلابت و اطمینان خاطری خاص وجود دارد که نمی‌توان به سرعت آن را انکار یا رد کرد. بلکه مستمع را به تأمل و می‌دارد. در این زمینه، جملاتی که طی آن، خودش را و احوالات باطنی‌اش را وصف می‌کند حائز اهمیت است:

« وجود من کیمیایی است که بر مس ریختن حاجت نیست. پیش مس برابر می‌افتد، همه زر می‌شود. کمال کیمیا چنین باید. پیش ما کسی یک بار مسلمان توان شدن. مسلمان می‌شود و کافر می‌شود و باز مسلمان می‌شود و هر باری از او چیزی بیرون می‌آید تا آن وقت که کامل شود. . . مرا حالی است گرم. کس هیچ طاقتِ حالِ من ندارد. الا قولی از من می‌آید، آن را مرهم می‌کند. . . اگر اهل ربع مسکون (کره زمین) جمله یک سو باشند و من به سویی، هر مشکلشان که باشد، همه را جواب دهم و هیچ نگریم از گفتن، و سخن نگردانم، و از شاخ به شاخ نجهم. اهلِ ربع مسکون هر اشکال که گویند، جوابِ حاضر بیابند از ما در هر چه ایشان را مشکل داشت.^۱

او خود مخاطبانش را به دو دسته تقسیم می‌کند:

« کسی که ما را دید، یا مسلمانِ مسلمان شود یا ملحهٔ ملحه. زیرا چون بر معنیِ ما وقوف نیاب همین ظاهرِ ما بیند ... ».^۲

شمس تبریزی کسی است که با نگاه‌های تیزبین و سخنان صریح خود، وقایع روزمره‌ی زندگی را به راحتی می‌شکافد و پیش چشم می‌نمهد:
 « امروز، شیخ حمید تفسیرِ کفر و ایمان می‌گفت. من در او نظر می‌کردم. می‌دیدم که صد سال دیگر بوی نبردی از ایمان و کفر!^۳

وی در بیان حالات و عوالم روحانی و باطنی خود هر از گاهی اشاراتی دارد از جمله اینکه:
 « من ظاهر تطوعات خود را بر پادر ظاهر نمی‌کردم. باطن را واحوالِ باطن را چگونه خواستم ظاهر کردن؟ نیک مرد بود و کرمی داشت. الا عاشق نبود. مرد نیکو دیگر است و عاشق دیگر. احوالِ عاشق را هم عاشق داند ».^۴

هر کجا و در هر زمان که اسرارش بر کسی آشکار می‌شده است، آنجا را ترک می‌گفته و به دیار دیگری می‌رفته است. چنان که سعی می‌کرده تا در شهر ناشناس باقی بماند. به

^۱ مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۴۶، ۱۳۱، ۱۷۲، ۱۷۶.

^۲ همان، ص ۱۲۹.

^۳ همان، ص ۸۵.

^۴ همان، ص ۱۵۴.

همین دلیل نیز کم حرف بوده است. او راز مستوری و سرّ ستاری خویش را چنین بیان می‌دارد:

«مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست. برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنماهی عالم‌اند به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم... با کسی کم اختلاط کنم. با چنین صدری که اگر همه‌ی عالم را غلیب‌کنی نیابی، شانزده سال بود که سلام علیک بیش نمی‌کردم و رفت.»^۱ شاید بتوان دلیل این کار را عدم درک اغیار باساد و بی‌سود از سخنان و اندیشه‌های او دانست که نه تنها به ایشان کمک نمی‌کرده است، بلکه منجر به ایجاد تشویش و آشوب می‌شده است چنان که خود می‌گوید:

«راست نتوانم گفتن، که من راستی آغاز کردم، مرا بیرون می‌کردند. اگر تمام راست گفتمی، به یکبار، همه‌ی شهر مرا بیرون کردندی - خرد و بزرگ - با مردمان به نفاق می‌باشد زیست، تا در میان ایشان با خوشی باشی. همین که راستی آغاز کردی، به کوه و بیابان بروون می‌باشد رفت، که میان خلق راه نیست.»^۲

پس از سخن فوق، او اقرار می‌کند که حتی در این سخنان که اکنون با شما می‌گوییم نیز نیم نفاقی وجود دارد که «اگر راست بگوییم، همه‌ی شما در این مدرسه قصدِ من کنید».

از نگاه شمس، کمال چیزی نیست که در یک شکل و هیئت مخصوص بتوان جویای آن بود. و حتی راه خود را راهی می‌داند فراتر از صوفیگری و عرفان. راه او راه گذر از محدوده‌ها و عبور از مرزهای راهی که محل چشم انسان و سرمه‌ی مازاغ است. نه چپ و نه راست: «به فقیهی راضی مشو. گو زیادت خواهم. از صوفی بی‌زیادت، از عارفی زیادت، هرچه پیشتر آید، از آن زیادت. از آسمان زیادت ... محمدی آن باشد که شکسته دل باشد. پیشینیان شکسته تن می‌بوده‌اند، به دل می‌رسیده‌اند. قومی باشند که آیتُ الْكُرْسِي خوانند بر رنجور. و قومی باشند که آیتُ الْكُرْسِي باشند... این، کارِ دل است، کارِ پیشانی نیست.»^۳ راه و روش شمس، فارغ از هر گروه و فرقه‌ای است. او آزاده است و وارسته:

^۱ همان، ص ۱۳۵ و ۱۴۷.

^۲ همان، ص ۱۵۶.

^۳ همان، ص ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۶۲.

«اکنون، هر که بر این سر واقف شود، و آن معامله‌ی او شود، به صد هزار شیخی التفات نکند. از مرگ کی غم خورد؟ به سر کجا التفات کند؟ حیوان به سر زنده است، آدمی به سر زنده است... من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم. آن گاه، نه هر شیخ، شیخ کامل.»^۱

در مورد خلق و خوی شمس تبریزی نیز آنچه که به دست می‌آید انسانی است که در راه تربیت در عین نرمی، عتاب و تندی نیز دارد چنانکه می‌گوید:

«هر که را دوست دارم، جفا بیش آرم. اگر آن را قبول کرد، من خود همچنین گلوله از آن او باشم. وفا خود چیزی است که آن را با بچه‌ی پنج ساله بکنی، معتقد شود و دوستدار شود. الا کار، جفا دارد... پس آن جفا از بهر آن است تا دوست محروم راستی شود و از نفاق، خرو وا کند... یکی گفت که: مولانا همه لطف است و مولانا شمس الدین را هم صفت لطف است و هم صفت قهر است.»^۲

مولوی نیز گاه و بی گاه از عتاب شمس تبریزی سخن می‌گوید و آن را چنین وصف می‌کند:

سه روز شد که نگارین من دگرگون است،
شکر ترش نبودا آن شکر ترش چون است؟
به چشمهای که در آن آب زندگانی بود،
سبو ببردم و دیدم که چشمها پر خون است.
به روپنهای که در او صدهزار گل می‌رسست،
به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامون است.
میان ابروی وی، خشم‌های دیرین است،
گره در ابروی لیلی هلاک مجذون است.
بیا بیا که مرا بی تو زندگانی نیست،
ببین! ببین! که مرا بی تو چشم جیحون است.
به حق روی چو ماهت که جرم من بخشای،
اگرچه جرم من از جمله خلق افزون است.

^۱ همان، ص ۴۶، ۱۱۳.^۲ همان، ص ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۲.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد،
ای عجب من عاشق این هر دو ضدا!

مولوی نیز در آینه‌ی کلماتِ شمس تبریزی تصویری شگرف دارد. او مولوی را چنین وصف می‌کند:

«مولانا، [که] این ساعت در ربع مسکون مثل او نباشد در همه‌ی فنون - خواه اصول، خواه فقه و خواه نحو، و در منطق ... که اگر من از سر خرد شوم و صد سال بکوشم، ده یک عالم و هنر او حاصل نتوانم کردن - آن را نادانسته انگاشته است. و چنان می‌پنارد خود را پیش من وقت استماع - که شرم است، نمی‌توانم گفتن - که بجهه‌ی دو ساله پیش پدر، یا همچون تو مسلمانی که هیچ از مسلمانی نشنیده باشد. زهی تسلیم! ... از برکات مولاناست هر که از من کلمه‌ای می‌شنود. هرگز یا چندین گاه، از من کسی چیزی می‌شنود؟ ... من مرادم و مولانا مرادرم را ... من بر مولانا آمدم، شرط این بود اول که: من نمی‌آیم به شیخی. آن که شیخ مولانا باشد او را هنوز خدا بر روی زمین نیاورده و بشر نباشد. من نیز آن نیستم که مریدی کنم. آن، نمانده است مرا. اکنون، به جهتِ دوستی، آسايش. اکنون می‌باید، هیچ نفاق حاجت نیاید مرا کردن. »^۱

در هر حال مصاحبت مولوی با شمس حکایتی است دور از ذهن، اندیشه و سخن:
«اگر دشتم من به کافرِ صد ساله رسلا، مؤمن شود، اگر به مؤمن رسلا، ولی شود، به بهشت رود عاقبت.»^۲

آنچه که در این اتصال مشهود است تجلی عشق است. عشقی که در آن، عاشق و معشوق از یکدیگر قابل تفکیک نیستند:
هر که او همنگ یار خویش نیست،
عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست.

^۱ همان، ص ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۴.

^۲ همان، ص ۱۹۴.

اشعار ترکی مولوی

و

شرح و برگردان آن‌ها

چنان‌که اشاره شد تا کون در ایران کوششی برای تدوین دیوان ترکی مولوی رومی صورت نگرفته است و برخی ایات ترکی و معلمات او را نیز که برخی نظیر بدیع‌الزمان فروزانفر در دیوان وی منتشر ساخته‌اند، بدون تحقیق و غور در خزائن لغات ترکی، اغلب به شکلی مغلوط و نامفهوم به دست خوانندگان ایرانی سپرده‌اند. هم از این روی، لازم دیدم که برخی واژه‌های ترکی این اشعار را به فارسی شرح دهم و برگردانی به نثر هم از هر یک از ایيات به دست بدهم.

در شرح لغات، معنای رایج امروزین آنها در ترکی غربی و نیز، با استفاده از مجموعه‌ی بسیار گرانبهای تاراما سوزلوگو^۱ معانی کهن این واژه‌ها را که در قرن ششم و هفتم و در عصر مولانا رایج بوده است می‌دهم و سپس برگردان فارسی هر بیت را می‌نگارم. اینک نخست اشعار ترکی مولوی را در هشت بخش می‌خوانیم:

-۱-

او سون ولر ساری غافل،

آلدان غیل زنکار مala.

^۱ مجموعه‌ی ۱۲ جلدی تاراما سوزلوگو که از سوی بنیاد زبان ترک در آنکارا انتشار یافته است، معانی متعدد لغات به کار رفته در متون ترکی از قرن ششم تا چهاردهم هجری را در بر دارد. خلاصه‌ی آن در یک جلد توسط جم دیلچین در سال ۱۹۸۳ تحت عنوان، یعنی تاراما سوزلوگو توسط بنیاد نامبرده چاپ شده است.

ٿول نسنه يه که سن قويوب،
گئدر سن اول گئرو قالا.

سن ز جمstiيگي گوره سن،
دونيا ما لسيئني دوره سن.

آندر قالير لار خرج لئوپ،
آنيلار، ز هر بدل!

سنی لو ندور دو ستمدرین،
لو غلون، قيزرين، آور لتمدرين.

اول ما لسيئني اوله شلر،
حساب لئوپ قيبلان قيلد.

قیلیس‌یالار سنه وفا،

بونلدر بار لولا، سن گدرا.

سنین اوچونىم وئرمىيەر،

بىرپارا ائتمەك يوقولا.

بىردىلىعنىڭ ئاغلاش لار،

آندان وار روپ باغانلاش لار.

سنى چوقۇرگۈمۈشوب،

تىز دئنه لە كولە - كولە.

لول كىم كىدە لوزلاق يولى،

هەرگونە استفادە از مطالب اين کتاب صرفا با ذكر منبع، مجاز است.

سایت دوستداون دکتر. م. صدیق

www.duzgun.ir

گرەک آزىق آلا بىلە.

آنمازو سا، يولدرا قالا،

ارمەیە ھرگىز منزىلە.

وردى سنه مالىچلىپ،

تا خىيرە قىلا سان بېب،

خىير لائىلە دە، قىل حق طلب،

ورمە دن اول مالىين يىلە.

بوگون سئۇنىرى سەنە منىيم،

چوق دئيو آقىام آلتۇنوم.

آنمازو سان اول سونو كىيم

محتاج اولا سان بیر پولا.

راس ئەتىيە مالىيەن شىنىز،
خوش اولىيە حالىيەن شىنىز
شەنە ئەرمىيە ئەلىيەن شىنىز،
گەر سونى دونى ئەل - الله.

اول مال دئىن، مار اولا،

حت كە كورۇنىز دار اولا.

ھەركىز مەد بولما سان،

چئورە باقوب سانغا - سولا.

لیلتمدن لیسه آندا چوراق،

اولا سنه اول خوش طوراق،

بوزدانه کیم قیدین یاراق،

آندا سنه قارشو گله.

مال سرمایه قیلعشیل آزیق،

حقه لینیزی سان بایق،

یا پ آخرت، دونیانی یتیق،

تا ایره سمنه بون منزله.

چون اولا لینده درم،

یستد و کجه کوج قیلغیل کرم.

لَوْكُود بُود وَرَكَهْ مِنْ دَرْمَمْ،
دُولَسْ آنِينْ لَوْكُود لَوْلَا.

آتَيْتَنَا مَالْ لَوْلَوْتَفْ،
حَقْ بِيرَهْ مِنْ وَرْرَورْ خَلْفْ.
قِيلْغِيلْ سَلْفْ، قِيلْمْ عَلْفْ،
وَرْنَهْ قَامْ صَابِعْ لَوْلَا.

وَيلِرْ لِيسَنْ عَيْشْ لَيدْ،
توْتَعْلَ نَهْ دَيْلِسَهْ رَاحْدْ.
آنْدَلَانْ دِيلَهْ هَرْدَمْ مَدَدْ،
تاْرِيرِيشَهْ سَسْرَهْ حَاصَلهْ.

بؤیلە بويوردو لمىزىل،
بىلىئىن بونو، قىلىيئەن عمل:
تىك رئىلە نوز طول ئىمل،
لويمىيانىز هرمىرى باطلە.

يوخول لىسەن صبر رئىلە كىيل،
گربايى لىسەن، خىر رئىلە كىيل.
ھرىپەر حالا شىكىر رئىلە كىيل،
حق دۇندۇرۇر حالدا شىمەنەن حالە.

دونيا لونون، آخىرت لونون،

نغمت آرین، مخت آرین،
تمو آرین، جخت آرین،
دولت آرین کانز بولا؟

ٿا منه نه مال گرڪ،
نه قيل گرڪ، نه قال گرڪ،
ديله کوم لئيو حال گرڪ،
گندوزونو بيلمنه قولا.

من میر بیمارہ لامی للاه،

یاولاق چوخ ریلہ دوم گناہ

یاز و قلدر و مدارن آره، آره،

نە شەرىخ لەدوم، كلمز دىلە.

ارى شەسىر! دىلە حاقدىلان حاققىز

بىز فانسىزىز، لولدۇر باقىز

قا مولار آتىنىن مشتا قىز

تا خودكى لول كېيىمىز لولا؟

-۲-

كىچىكىينەن لوغىدان،
ھى بىزە كىكىيل!

دا لاغىدا نىز داشدالان،

گۈز-گۈزە كىكىيل.

آری بیکر سن سن،
گون بیکر سن سن.

بزمزه ھلمه،
با مزه ھمکیل.

کچ کینه ن لو غلن،
رو تاغ ھمکیل.

یول بولماز سان،
درغ - درغا ھمکیل.

لول چچه کر کیم،
یاز سر دا بولدون.

کیم سیه و رئمه،
حمنه و رگیل.

-۳-

گله سن آندا سنه ئی غرضیم يوق، اشیدورس،
قا لا سنه بوندرا ياووز دوریا لونز قاندرا قالور سنه؟
چلبی دیرقا مو دیرلیك، چلبی گل، نه گزز سنه؟
چلبی قوللدرین ایستر، چلبی نی نه سانور سنه؟
نه لو غور دور، نه لو غور دور، چلب آغزیندرا قیغیرماق،
قولاغون آچ، قولاغون آچ، بولا کیم آندا دولار سنه؟

-۴-

راگر کشیدور قاریندرا شیوخسا ياووز،

لوزون يولدرا سنه بودور قيلدوز.

چپانزبرك دوت، تورتلدر لوكوش دور،

ائشيت مسدن قاراقوزوم، قاراقوز.

گرتات سان، گر روم سان، گر تورك،

زبان بزر زبان را پياموز.

- ۵ -

دلني چه راه عالم، يالقىز سنى سورمىز؟

چون در برم نياسر، لىدر غىت اولرىمىز:

من يار با وفيم، بى من جغا قيدوسن،

گرت عمران خواهى، من خود سنى دىلدەن.

روى چو ماھ دارى، من شاد دل لازىنم،

زان شکر بانست بیر اوپنگ دیلد من.

تو هچو شیر مستی، داخ فانیم ایچرسن،
من چون گھان کویت، دبائ تگز من.

فرمای غمزه دات رل، تاخون من بریزو،

ورنی سنین الیمند من یار غویا باریز من.

هردم به ششم کویی، بار غیل منیم قاتیدان،
من روی سخت کرده، ترذیک تو دور رور من.

روزی نشت خواهم یالقیز سنین قاتیدان،

هم من چا خیر ایچرسن، هم من قیمیز چیلد من.

آن شب که خته باشی مست و خراب شاه،

نوشین لبست به دنلان قریی- قریی تور تور من.

روزی که من نشیم آن روی چشم‌هاست،
 جانشان کویت از هر کسی سورور من.
 هر چو شمس زیر بزم غیبت نود، گفتند،
 لز دیگری پر سید، من سویله دیم؛ آرار من.

- ۶ -

مردیاری سست ترک جنگجویم،
 که او هر سخنه با من یا غرب بولغاسن
 هر آن تهدی که جنسی دید با من،
 ستاند او ز من تا چاخیر آلغاسن
 بتوشد چاخیر و گنمه بکوید،
 تا لالالا، تا لاتارلام، تا لاتای.

گل ای ساقر، غنیمت دیر بود منز
 که فرد اکس نداند که نه بولغامز
 لا لا ای شمس تبریزی! لظر قیل،
 که عشقت آتش است و جسم مانای.

-۷-

ای ترک ماھ چھرده! په کردد که صبح تو،
 آیینه کبه‌ی من و کوینه که: گل برو!
 تو ماھ ترکی و من گر ترک نیستم،
 در نم من این قدر که به ترکی است آب: سو.
 ای ارسلان! قلیچ مکش از بحر خون من،
 عشقت گرفته جمله سراج رام موبه مو.

بر من فهون بخولند لئیچک با خیشلدرین،
 ای نوزدشی تو سیرک رئزده قانز بچو.
 دیک دور! شنودم از تو و خاموش ماندم،
 غماز من بس راست در این یک رنگ و بو.

- ۸ -

ماه راست نبی دارنم خور شید رخت یانه،
 بو آری میق او دونا بچه جکریم یانه؟
 مردم ز فرلق تو، مردم که همه دانند،
 عشق او دو نخان اولماز، یانار دوشچک جانا،
 سودا رخ لیسر، شد حاصل ما خیسر،
 مجنون بیکی واویسر اولدوم یئنه دیوانه.

صد تیر زند دل دوز آن ترک کمانش ربرو،

فنه لی آلا گوزلر چون او سخودان روانه.

ای شاه شجاع الدین، شمشحق بیرزینی،

رحمتمن گر نولا بیر قطسه بیزره دلنده.

- ۹ -

یا اوحد با جمال! لیا جانیسان،

تو از عهد من ای دوست! مگر نادیسن؟

قد کنست شجاعی، فشل: تا جیکن؟

و لیوم هجرتی، فشل: سن کیمسن؟

- ۱۰ -

دینه گوزت، بامسا چاپار یونا هیچ،

رند جهان اول، یورو، دوقنل کیچ!

- ۱ -

بیت ۱:

اوسمیون وارسا ای غافل! آلاناماغیل زنهار مالا،
شول نسنهیه که سن قویوب، گندهرسن اول گتروقا.

اوسم: عقل، خرد، اندیشه و فکر. املای آن در نسخ خطی بازمانده از قرون گذشته در اشکال اوسم، اوصل، اصل، اس دیده شده است. اکتون به همین صورت نوشته می‌شود. از این ریشه، ترکیب‌های زیر را داریم:
اوسم: غیر مهم، غیر قابل اعتنا.

اوسانچ: دلتنگی، ملال. اوسانچ گتیرمک و اوسانچ وئرمک در معنای ملال‌آوری و ایجاد دلتنگی به کار رفته است.

اوسانماق: به تنگ آمدن، به جان آمدن و سیر شدن. مثلاً در این بیت از فضولی:
منی جاندان اوساندیردی، جفادان یار اوسانمازمی؟
فلکلر یاندی آهیمدن، مورادیم شمعی یانمازمی؟

مصدر متعددی: اوساندیرماق و مصدر متعددی در متعددی: اوساندیرتدیرماق و مصدر مشارکت: اوسانیلماق نیز از همین ریشه ساخته شده است و مصدر همراهی آن هم اوسانلنماق است.

اوساوورماق: نیک اندیشیدن در موضوعی خاص. نکته‌ای را در ذهن تحلیل کردن.
اوسانگ (بانون غنه): غافل و تنبیل و بی‌قید. در ترکیب‌های اوسانگ اولماق، اوسانک توتماق در معنای بی‌قیدی و غفلت به کار رفته است. اوسانگلیق نیز از همین ریشه به معنای غفلت، بی‌اعتنایی و اهمال ساخته شده است.

وس در اینجا، در حالت اضافی صرف شده است. در زبان ترکی اسم و ضمیر مانند فعل صرف می‌شود و حالت‌پذیری دارد. حالت‌های اسم در ترکی چنین است:

۱) حالت آزاد: که در آن اسم بدون پی افزوده در جمله ظاهر می‌شود و فاعل یا مسند ایه جمله است.

۲) حالت مفعول^۱: در این حالت به اسم پی افزوده دو شکلی a/e می‌چسبد. مانند: ائوه/ دیوارا.

۳) حالت اضافی: آن است که اسم مضاف واقع شود. صرف کلمه‌ی وس در این حالت چنین است:

/وسوموز	/وسوم
/وسونور	/وسون
/وسالاری	/وسو

هر یک از پی افزوده‌های فوق که بر کلمات مختوم به صامت افزوده شود، به اعتبار قانون هماهنگی اصوات در زبان ترکی، چهار شکل می‌پذیرد.

۴) حالت مفعولی: که اسم در آن حالت، مفعول واقع می‌شود. نشانه‌ی آن در واژه‌های مختوم به صامت، حرف با صدای «ی» و در کلمات مختوم به صائب، «نی» است. مانند: /وسو، بابانی.

۵) حالات مفعول^۲ عنه: در آن حالت اسم از فعل انفکاک حاصل کند و نشانه‌ی آن پی افزوده دو شکلی دن/دان است. مانند: /وسدان، ائودن.

۶) حالت مفعول^۳ فیه: در این حالت اسمی در داخل اسم دیگری قرار می‌گیرد و علامت «ا» پی افزوده دو شکلی دا/اه است. مانند: /وسدا، ائوده.

۷) حالت مفعول^۴ معه: در این حالت اسم همراه اسم دیگری ظاهر می‌شود و علامت آن پی افزوده دو شکلی لا/له است. مانند: /وسلا، قلمله.

اوسمجه: عقل‌گراء، کسی که به عقل اعتبار دهد. خردگراء، خرد پیشه، عاقل و خردمند.

اوسمجولوق: خردگرایی، عقلیه، راسیونالیسم.

اوسمدیشی: بی‌عقلی، نابخردی، آنچه دور از خرد باشد.

اوسلو: با عقل، مؤدب، متین، با وقار. این ترکیب در عصر ما نیز در آذربایجان رایج است. مثلاً در تعبیر: اوسلو/ اوتوروب - دورماق یعنی مؤدب و متین بودن.

اوسوق: متناسب و لایق. این ترکیب هم در روزگار ما در تعییر: /اوسوق بوی یعنی اندام موزون و متناسب به کار می‌رود.

اوسلو: کسی که به کمال رسد. آنکه به رسایی عقل نایل شود.

اوسلولو: شخص کامل، راهدان، پیر و مرشد.

وار: اسم است. اصلاً در معنای وجود و هستی و دولت و دارایی است. وقتی با فعل بی‌قاعده‌ی/یمک صرف شود، نقش فعل ربطی پیدا کند و در معنای «هستن و داشتن» آید: وارام، وارسان، واردیر، واریق، وارسینیز، واردیرلار در سوم شخص مفرد بدون «دیر» نیز به کار رود و معنای «دیر» در آن مستتر باشد. در اینجا هم چنین است.

اووسسون وار: یعنی عقل داری، عقلت هست.

سا: مخفف/یسه ادات شرط، تقابل و مقایسه. این ادات از شکل شرط مصدر «ای» ساخته شده است و سوم شخص مفرد از آن است. البته این ادات وقتی عملکرد شرطی دارد که صرف شود. مانند: من /یسه‌م، سن /یسه‌ن، او /یسه، بیز /یسه‌ک، سیز /یسه‌نیز، اونلار /یسه‌لر. که در صورت تخفیف به شکل «سا، سه» در می‌آید. اما ادات مقابله‌یسه قابل تصریف نیست.

آلداناماغیل: فریب نخور، آلوده مشو. فعل نهی از مصدر آلانماق (= فریب خوردن) با پی افزوده‌ی دو شکلی نهی /ما/مه که به انجام فعل امر می‌چسبد و فعل نهی می‌سازد. پی افزوده‌ی دو شکلی غیل /گیل نیز معنای تأکید می‌دهد و از ویژگی‌های بارز ترکی قرن هفتم است و در زبان مولوی گاه به صورت گیلن /غیلان نیز دیده می‌شود. مانند: گلگیل، گنچگیل، قاچغیلان و جز آنها.

شول (§ol): صورت کهن شو (ش) است که در ترکی رایج در آذربایجان غربی و آسیای صغیر و اروپایی شرقی، در عصر ما رایج است و دو کاربرد دارد:

۱) موصوفی: که در مکان، زمان و یا در زنجیره‌ی کلام اندکی دورتر از بو (= این) و نزدیک‌تر از او (= آن) قرار گرفته باشد، شو توصیف می‌کند. مثال: شو/ئوین/ؤوندە.

۲) همچنین اشاره به چیزی می‌کند که اندکی دورتر قرار گرفته و یا اندکی پیش یاد کرده شده باشد. مثال: شونو بیر داها سؤلە!

اکنون در ترکیب‌های شو - بو (= این و آن)، شو گونلرده (= در همین روزها)، شو حالدا / (بنابراین)، شو قدرکه (= با این همه)، شوناباخ (= اینو باش، که در مقام سرزنش و تحقری به

کار می‌رود)، شونجا (= همین اندازه)، شوندان - بوندان - بوندان دانیشماق (= بیهوده سخن گفتن) و جز این‌ها به کار می‌رود.
نسنه: به صورت‌های نستنه، نسه و نسته نیز دیده شده است.^۱ در معنای: (۱) شی، چیز، (۲) یک چیز، هیچ چیز. اصطلاح نستنه دویماق (= چیزهایی فهمیدن) اکنون رایج است.
قویوب گندهسن: تعبیر از بر جای گذاشتن و دست از آن شستن. جزء اول از مصدر قویماق و جزء دوم از مصدر گتتمک آمده است.
قویماق: در ترکی معانی زیر را دارد: (۱) چیزی را در جایی رها کردن، در جای مشخص گذاشتن. (۲) شخصی را به کاری گماردن. (۳) فرو نشستن و از دست دادن. (۴) افزودن و آمیختن. (۵) ایجاد و ابداع. (۶) تأثیر کردن و کارگر شدن.
 از معانی متعدد مصدر گتتمک هم می‌توان موارد زیر را برشمرد: (۱) به سویی روان شدن. (۲) از جایی و یا از کاری کنار کشیدن. (۳) وصل شدن، مثال: بیویل هارایا گئدر^۲. (۴) متناسب بودن و برآزنده بودن. (۵) کفایت و بسنده بودن. (۶) فانی شدن و از بین رفتن. مثال: مال گئتدی، هئچ شئی قالمادی. (۷) مردن. مثال:
 من گئدهرسم ده مرامیم یئنه دونیادا دورار.
 - میرزا علی‌اکبر صابر.

قویوب گتتمک ترکیبی در معنای «گذاشتن و گذشتن» است.
اول: شکل کهن صفت اشاره‌ی (۰) که در فارسی نیز با اسقاط صامت انجامیں وارد شده و اکنون رایج است. صفت و ضمیر اشاره به دور است؛ دورتر از شول. در معنای آن یکی، دیگری و هم به جای ضمیر سوم شخص مفرد به کار می‌رود. در متون کهن و نیز در شعر مولوی و پیرامون او، به ترکیب‌هایی با این واژه بر می‌خوریم که برخی از آنها را با معادلهای امروزین در ترکی غربی می‌دهیم:^۳
 /ولا = بلکه، شاید، احتمالاً.
 /ولا که = شاید که، احتمالاً که.
 /اول آراجیق = اوراجیق.

^۱ تاراما سؤزلوگو، ص ۱۵۷.^۲ در این کتاب منظور ما از ترکی غربی، همه جا ترکی ایرانی است.

اول آرادا = اورادا.

اول آرادان = اورادان .

اول آرانی = اورانی .

اول بیری = او بیری، اوپور .

اولکه، اولکیم = او که .

در فارسی کهن گویش‌های مختلف گبری دوره‌ی ساسانیان، لفظ او (O) به جای واو عطف امروزی به کار می‌رفته است. زبان فارسی دری دوره‌ی اسلامی، واو عطف را مديون عربی و ضمیر و صفت اشاره‌ی «او» را مديون ترکی است.

گترو Gerü: در ترکی معاصر ایرانی به صورت گتری به کار می‌رود. معانی رایج آن چنین است: (۱) عقب، پشت، متضاد جلو. (۲) دیگر، جز آن، غیر آن. مثال: قاش /یله گفز، گتریسی سوژر. (۳) انجام، نتیجه، (۴) بخش فرجامین هر چیز. (۵) گذشته، ماضی. (۶) عقب مانده مثال: گتری دوشونجه، گتری آدام. (۷) ارتجاع. (۸) احمق، نادان. (۹) میراث، مرده‌ی ریگ، یادگار، بازمانده.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

در ترکی غربی به ترکیب‌های فعلی زیادی با این کلمه بر می‌خوریم نظیر: گتری با سماق (= به عقب راندن)، گتری چکیلیمک (= عقب نشینی کردن)، گتری چپورمک (= اعاده کردن)، گتری دئنمک (= بازگشت به مبدأ)، گتری گتتمک (= کند شدن)، گتری وئرمک (= به صاحبش یا جایش برگرداندن).

قالا: بماند، از مصدر قالماق در معانی: (۱) نشستن، زیستن. مثال: ایلر اوزونو غربته قالدی. (۲) محافظت از مقام و موقع و استقامت و پایداری در موضع و موقعیت خود. مثال: زندان‌داد اور مرامیندا قالدی. (۳) تأخیر کردن. مثال: هاردا قالدین. (۴) مردود شدن در امتحان. (۵) عقب نشینی کردن، (۶) در محاصره افتادن. (۷) به ارث رسیدن. مثال: بوائو اونا دده‌سیندن قالمیش.

در بیت حاضر معنای اخیر مراد است.

برگردان فارسی: ای غافل اگر خرد ورزی پیشه کرده‌ای، فریب مال دنیا را مخور، چیزی که خواهی گذاشت و خواهی گذشت.

بیت ۲:

سن زحمتینی گؤرهسن، دونیا مالینی دورهسن ،
آنلار قالپلار خرج ائدوپ، آنمیالار، زهی بلا

سن: ضمیر دوم شخص مفرد منفصل. مثال: سن آغا من آغا، قويونلاری کم ساغ؟!
زحمتینی: (= زحمت + ى + ن + ى) پی افزوده‌ی «ى» پس از کلمه‌ی زحمت، نشانه‌ی
حالت اضافی و دومین «ى» نشانه‌ی حالت مفعولی اسم است. صامت «ن» حرف کمکی
است که برای تبدیل حالت اضافی به حالت مفعولی بین دو صائب واقع می‌شود.
گؤرهسن: صیغه‌ی دوم شخص مضارع روایتی از مصدر گورمک دارای معناهای: (۱) دیدن،
(۲) دریافت، (۳) استنتاج، (۴) دنبال کردن، (۵) انجام دادن، (۶) تحمل کردن و بر دوش کشیدن.
در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوره سن: صیغه دوم شخص مفرد مضارع، روایتی از مصدر دورمک Dürmek
در معنای گرد آوردن، جمع کردن، فراهم آوردن، اشیائی روی هم ابانتن، تا کردن و بستن،
مثال: کاغذی دورمک (= تاکردن کاغذ)، قالینی دورمک (= تا کردن قالی).
آنلار: ضمیر منفصل سوم شخص جمع (آن + لار). جزء اول، آن در ترکی غربی امروزی به
صورت / او (O) تلفظ می‌شود. سیر دگرگونی ابدال و اسقاط در آن چنین بوده است:
آن ← او ← او

ضمیر «آن» در فارسی دری نیز ترکی الاصل و دخیل است.

قالپلار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع، روایتی از مصدر قالماق. رک. بیت اول.
ايدوپ: صیغه‌ی وجه وصفی از مصدر اشتمک. در ترکی معاصر به صورت‌های ائله‌مک و
اٹله‌مک هم رایج است. دارای معناهای: (۱) ایجاد کردن، (۲) انجام دادن، (۳) رفتار کردن
(مثال: یاخشی ائله‌دین گلدن)، (۴) دادن (مثال: هدیه اشندیم) است.

در اینجا به عنوان فعل معین با اسم ترکیب یافته، فعل مرکب ساخته است.

آنمیالار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آنماق در معنای به خاطر
آوردن و یادکردن و یادآوردن. از همین مصدر صفت فاعلی آثار ساخته شده است و به عنوان
اسم شخص رایج است.

در اینجا ضمیر دوم شخص مفرد در حالت مفعولی نیز مستتر است. یعنی: تو را یاد نیارند.

زهی؛ ادات تفجع؛ افسوس! آه! دریغا!

برگردان فارسی: تو، رنج بر خود هموار سازی، دارای این جهانی گردآوری، آنان خرج کنند و
[تو را] یاد نیارند، وامصیبت!

بیت ۳:

سنی اونودور دوستلارین، اوغلون، قیزین، آوراتلارین،
اول مالینی اوله‌شلر، حساب اندوب قیلان قیلا

سنی: تو را. حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد. در ترکی ضمیر هم مانند اسم
و فعل صرف می‌شود.

جدول صرف حالات هفتگانه‌ی ضمیر در ترکی، چنین است:

ح. آزاد	مفعول‌الیه	اضافه	مفعول	مفعول‌عنہ	مفعول‌فیه	مفعول معه
من	منه	منیم	منی	مندن	منده	منله
سن	سنہ	سنین	سنی	سندن	سنده	سنله
او	اونا	اونون	اونو	اوندان	اوندا	اونونلا
بیز	بیزه	بیزیم	بیزی	بیزدن	بیزده	بیزیمله
سیز	سیزه	سیزیم	سیزی	سیزدن	سیزده	سیزینله
اونلار	اونلارا	اونلارین	اونلاری	اونلاردان	اونلاردا	اونلارلا

اونودور: صیغه‌ی سوم شخص مفرد از مصدر اونودماق در معنای: ۱) فراموش کردن، به یاد نیاوردن. مثال: بوجیچگین آدینی اونوددم. ۲) جاگذاشت. ۳) قادر به انجام امری نبودن. ۴) بخشیدن و گذشت کردن. مثال: اونو گناهینی چوخدان اونودموشام. ۵) اهمیت ندادن. ۶) از ذهن و دل بیرون کردن. در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوستلارین: حالت اضافی جمع کلمه‌ی دوست (Dost). به نظر می‌رسد این واژه ترکی الاصل باشد که به فارسی نیز وارد شده است و با صائت کشیده تلفظ می‌شود. دوس (Dos) و تووس (Tos) در ترکی کهن در معنای پیشانی، به پیشانی و رو در رو ایستاند آمده است. از این بن هم مصادرهای توسلاماق (= شاخ به شاخ شدن) و توسلاشماق (= به همدیگر شاخ زدن) را داریم.

اوغلون: مخفف /وغولون (= پسرت). اوغول در معنای فرزند ذکور آمده است.

قیزین: دخترت. کلمه‌ی قیز در معناهای: ۱) فرزند مؤنث و ۲) دختر باکره آمده است.

آوراتلارین: زنانت.

اول: رک. بیت اول.

أولهشل: از مصدر أوثشمک در معنای چیزی را بین همدیگر تقسیم کردن. هم معنی و متراffد با بؤلۈشىمك كە اكتۇن در ترکی ایران رايچ است.

حساب اندوپ: صیغه سوم شخص مفرد، وجه وصفی از مصدر حساب ائتمک در معنای اندیشیدن و طرح ریختن و با احتساب سود و زیان چیزی، استنتاج کردن.

قىيلان قىلا: مو به مو. قىيل در ترکی معانی: ۱) موی بز، ۲) هر موی بلند بر تن آدمی یا جانور برويد، ۳) صفت برای بافتی‌هایی که در بافت آنها از موی بز استفاده شود است. مثل: قىيل كىلىيم.

برگردان فارسی: تو را يارانت، فرزندان و اهل عيالت فراموش کنند. مرده رىگ بازمانده از تو را مو به مو شمار کنند و میان خود بخش کنند.

بیت ۴:

قىلماياalar سنه وفا، بونلار باي اولار، سن گدا،
سنин اوچون وئرمىھل، بير پاره ائتمك يوقسولا.

قىلماياalar: صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی منفی از مصدر قىلماق در معنای: انجام ندهنند. این مصدر در ترکی دو معنی عمده دارد: ۱) گزاردن نماز. مثال: جمعه نامازىن

اشعار ترکی مولوی و شرح و برگردان آن‌ها

مسجدده قیلیر. ۲) فعل معین در معنای کردن و انجام دادن است. در بیت حاضر، معنی آخر مراد است. وفا قیلماق یعنی: وفا کردن، ثابت قدم و پای بند بودن.

سننه: به تو، بر تو. حالت مفعول^۱ بهی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

بونلاز؛ اینان. جمع ضمیر اشاره بود.

بایی: داراء، ثروتمنده، نیرومند و مقدر. این کلمه در فارسی نیز وارد شده است و به صورت بیک رایج است.

اولار: صیغه سوم شخص مفرد مضارع التزامی از مصدر/ولماق در معنای شدن و قوع یافتن و تحقق پذیرفتن. بایی/ولماق یعنی: دارا شدن.

گدا: سائل و فقیر و بی‌چیز. بسیاری را ظن بر این است که این واژه فارسی الاصل و پس‌مانده‌ی گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران است. اما چنین نیست. این واژه، صفت فاعلی از مصدر گتیمک در معنای رفتن و به سوبی روان شدن است. بدین گونه گوئیم معنای لغوی واژه‌ی گدا چنین است: رونده و عازم و کسی که به در خانه‌ها به قصد اخذ چیزی برود. اصطلاح بایی و گدا بعدها در فارسی به «شاه و گدا» تبدیل شده است.

سنین: حالت اضافی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

اوچون: ادات سببیت در ترکی کهنه که در ترکی ایران هم در عصر ما به همین صورت به کار می‌رود. از ریشه‌ی «اوچ» سبب و خاطر است. چنانکه امروزه تعییرهایی نظیر: /ونون اوچوندان (= به سبب آن)، سنین اوچوندان (= به خاطر تو) موجود است.

این ادات معانی گوناگونی دارند، از آن میان می‌توان معانی زیر را یاد کرد: ۱) به قصد و به خاطر. مانند: سوئیلمک /ایچو. ۲) به واسطه. ۳) درباره‌ی. ۴) برای. ۵) در مقابل. ۶) در مقام سوگند نیز آید. مانند: باشین /یچون.

در شعر عروضی گاه به اختصاری وزن شعر، صایت آغارین آن – به ویژه همراه ضمیرهای شخصی – اسقاط می‌شده است.

مثال:

دوستوم! عالم سنین چین گر اولا دشمن منا،
جان عالم سن، یترسن دوست، آنجاق سن منا.

- فضولی.

وئرمیلر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی منفی از مصدر وئرمک در معانی: ۱) دادن چیزی به کسی، ۲) عطا کردن و بخشیدن، ۳) پیچیدن و دور زدن، ۴) مهمانی بر پا داشتن، ۵) دختر به شوهر دادن و جز آن. اتمک وئرمک در معنای سیر کردن شکم نیازمندان است.

بیرون: ۱) نخستین عدد. ۲) رقم نشانگر نخستین عدد. ۳) صفت عددی برای نخستین عدد.
پاره: کلمه ترکی الاصل است، در فارسی دری هم به صورت «پاره» به کار می‌رود. اصل آن «بالا» بوده است. اکنون در معنای قطعه‌یی از هر چیز به کار می‌رود. از آن، مصدرهای پارالاماق (= پاره کردن)، پارالاتماق (= قطعه قطعه شدن)، پارالاندیراماق (= ودادار به قطعه قطعه شدن)، پارالاتماق (= ودادار به انجام عمل پاره کردن) را داریم.

بیرون اتمک: یعنی یک قطعه (= قرص) نان.

اتمک: اسم. ترکی کهن در معنای نان. اکنون در آسیای صغیر به صورت ائمک به کار می‌رود. ترکیب‌های: اتمک چیخارماق (= پول نان در آوردن) و اتمک ائیله‌مک (= نان پختن) نیز در متون دوره‌ی اسلامی به کار رفته است.

یوقسولا: حالت مفعول[ُ] بهی کلمه. یوقسول در معنای کسی است که به سختی امرار معاش کند. فقیر، بی‌چیز در معنای مجازی مفهوم ناکامی و ناشایسته را دارد. در ترکی معاصر ایرانی به صورت یونخسول به کار می‌رود.

برگردان فارسی: وفا بر تو نکنند، اینان بی‌نیازی کنند و تو مستی کنی، از برای تو قرص نانی هم به بی‌چیزان ندهند.

بیت ۵ :

بیردمليغا آغلاشلار، آندان باروب باغلاشلار،
 سنی چوقور اگؤموشوب، تىز دونهلر گوله - گوله.

بیردمليغا: لحظه‌ی اندکی. مرکب از: بیر (صفت عددی) + دم (اسم در معنای لحظه، نفس، اندک زمان) + ليق (پی افزوده‌ی اتصاف) + / (پی افزوده‌ی حالت گرایش).

دم: لغت ترکی اصل است در معناهای: لحظه، نفس، اندک زمان، رنگ و بو و جز آن که در فارسی نیز داخل شده و به همین معنی‌ها به کار می‌رود.
پیافزوده‌ی چهار شکلی لیق/لیک/لوق/لوک که پس از افزوده شدن صائت آ (a) بر آن به صورت لیخ در آمد، به فرجام اسم و ضمیر و صفت و قید می‌آید و اسم می‌سازد.
آغلاشالار: بگریند. صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آغلاشماق وجه اشتراکی از مصدر بسیط آغلاشماق در معنای گریستن به اتفاق هم.
آندان: سپس، پس از آن.

باروب: وجه وصفی از مصدر بارماق در معنای رفتن. از قرن نهم به این سو، این فعل در متون نظم و نثر ترکی به صورت اورماق آمده است. معانی رایج این مصدر چنین است: (۱) گام به مقصد گذاشتن. (۲) به وضع و حالتی معین در آمدن. مانند: یاشی قیرخا واردی. (۳) واصل شدن، رسیدن. مانند: اثوه آختشام واردیم. (۴) احساس مزه. (۵) از حالتی به حالتی دیگر در آمدن. مانند: سجده‌یه وارماق. (۶) گذشتن، اتصال به ماضی. (۷) راه رفتن. (۸) فانی شدن. (۹) هجوم کردن.

از همین مصدر ترکیب وارا - وارا در معنای روان - روان به کار رفته است.

حق نفسی دریا ایمیش،
 هاوا - وارا سؤیلرم.
 ایره بیللم پایانینا،
 چندین هزارا سؤیلرم.^۱

- قوشچو اوغلو.

بااغلاشالار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر بااغلاشماق در معنای اتفاق کردن و در انجام امری با کسی به توافق رسیدن. ترکیب مصدر چنین است: بااغ (ریشه‌ی واژه در معنای رسیمان و طناب) + لاش (افزوده‌ی فعل ساز که از اسم فعل اشتراکی می‌سازد) + ماق (نشانه‌ی مصدری در واژه‌های ستر صائت). در برخی نسخه‌ها بایرالشالار (در معنای جشن گیرند و شادی کنند) آمده است که صحیح به نظر نمی‌رسد.

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

^۱ درباره قوشچو اوغلو رک. متون نظم ترکی ایران، دکتر ح.م. صدیق، ج ۱، ص ۳۴۴.

چوقورا: حالت مفعول^{*} به بی اسم چوقور که در ترکی امروزین ایرانی الاصل چوخور تلفظ می‌شود و به معنای: ۱) فرو رفتگی خاک در زمین، ۲) فرو رفتگی چانه‌ی انسان و ۳) مزار و گور است. در بیت فوق معنای اخیر مراد است. امروزه اصطلاح چوخورونو قازماق در معنای «زمینه سازی مرگ کسی» به کار می‌رود.

گوموشوب: وجه وصفی از مصدر گوموشمک که آن هم از مصدر بسیط گوممک ساخته شده است. در معنای: ۱) نهادن در زیر خاک و با خاک پوشاندن چیزی یا کسی، ۲) دفن کردن و در گور گذاشتن جنازه، ۳) در مراسم دفن کسی شرکت کردن آمده است. گوموشوب دئنمک کایه از به فراموشی سپردن و نفی کسی است.

تتز: زود، سریع و تندر:

آخیتدييم گوزومدن قان ايله ياشي،
بير دوست تاپانمادييم، تتز آخشام اولدو.

- پیر سلطان ابدال.

این کلمه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری نیز داخل شده و به صورت «تیز» در فارسی امروزین رایج است.

دۇنهلر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی از مصدر دئنمک در معنای: ۱) حرکت عکس، عقب گرد. ۲) به عقب رفتن، عقب افتادن. ۳) انحراف حاصل کردن، از راه به در شدن. ۴) تشابه و مانندگی. مثال: انوی جنتته دۇندو. ۵) دگرگونی و تغییر و حال به حال شدن. ۶) از سویی به سویی رفتن. ۷) بر سر موضوعی بازگشتن. ۸) روی برگرداندن. در این بیت، مجازاً معنای اخیر مراد است.

گوله - گوله: قید حالات از مصدر گولمک در معنای شکفتن و باز شدن و خنیدن که با پی‌افزوده‌ی دو شکلی «آ/آ» ساخته شده است. بن این مصدر گول است که هم در مقام فعل امر دوم شخص مفرد به کار رود و هم نام شکوفه‌ی باز شده و خندان باشد. این واژه‌ی ترکی الاصل در همین معنا به فارسی دری هم وارد شده است. در گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران و در متون بازمانده به الفبای دین دیبره و پهلوی، مانند اوستا و خرده اوستا به گل، «ورد» گفته می‌شود. چنان که در کلمه‌ی «سهرورد» نیز هنوز بر جا است. اما در فارسی زبانان واژه‌ی زیبای ترکی «گل» را به جای «ورد» گبران به کار گیرند.

برگردان فارسی: اندک زمانی بر تو گریند، سپس انفاق کنند و تو را در گور نهند و تندا و تیز از تو روی برگردانند.

بیت ۶:

اول کیم گنده اوzac يولا، گرگ آزیق آلایله،
آلمازوسا يولدا قالا، ارمیه هرگز منزا.

اولکیم: او که. رک. بیت ۱.

گنده: برود. رک. بیت ۱.

اوzac: صفت. در معنای: (۱) دور، متضاد نزدیک. (۲) دور افتاده و پرت. (۳) غیر قابل دسترس و بیرون از حکم و تصرف. (۴) آنچه تحقق آن ناممکن باشد.

اوzac يول: راه دور و بی‌انتها.

گرگ: باید، بایسته، لازم.

مجنونلارا لیلی گرگ،

منه سنی گرگ سنی.

- یونس امره.

آزیق: غذا، خواراکی، خوردنی، توشه. این واژه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری وارد شده به صورت «آذوقه» به کار رفته است. در ترکی ترکیب آزیقل (=کسی که بینوایان را غذا برساند) و آزیقلیق (=ظرفی که بتوان در آن غذا نهاد) نیز رایج است.

آلایله: بتواند اخذ کند، بتواند حمل کند، بتواند صاحب شود. فعل اصلی این ترکیب از مصدر آلماق گرفته شده است. این مصدر دارای معنای زیر است: (۱) کسی یا چیزی را از جای خود جدا ساختن. (۲) همراه گرفتن چیزی یا کسی. (۳) خریدن. (۴) پذیرفتن. (۵) دریافت داشتن. (۶) زن گرفتن، همسر گرینی. (۷) دریافت سود. (۸) تصرف و تسخیر جایی. (۹) و جز آن.

آلمازوسا: مخفف آلماز/ایسه، در معنای اگر نتواند همراه داشته باشد و صاحب شود.

ایسه: ادات شرط است. رک. بیت ۱.

یولداد: در راه.

قالا: بماند. رک. بیت ۲.

أرمیه: از مصدر أرمک در معنای رسیدن، واصل شدن، به مراد و آرزو دست یافتن است. در معنای مجازی در میان صوفیان به مقام فنا فی الله رسیدن. به کسی که به چنین مقامی برسد، أرمیش گویند. در متون دوره‌ی صفویه آرن نیز به همین معنی آمده است.

أرمیشور: یعنی اولیاء الله.

أرمیه هرگز منزله: یعنی هیچ گاه به مقصد اعلی و منزل قدسی نرسد.

برگردان فارسی: آن کس را که راهی دور در پیش دارد، توشه باید. اگر توشه برندارد، هیچ گاه به منزل نرسد.

بیت ۷:

وئردی سنه مالی چلب، تا خیره قیلاسان سبب،
خیر ائله‌ده قیل حق طلب، وئرمدن اول مالین یتلاب.

وئردی: صیغه سوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر وئرمک، رک. بیت ۴.

سنہ: به تو. رک. بیت ۱.

چلب: اسم خاص، الله، خداوند، تائی.

سویون آخر شلب - شلب.

بؤیله امر ائله‌میش چلب -

- یونس امره.

قیلاسان: انجام دهی. رک. بیت ۴.

ایله: انجام بده. رک. بیت ۴.

ده: ارادت تأکید دو شکلی د/ده که می‌تواند به فرجام اسم، صفت و فعل و هر عنصر دیگر افزوده شود و آن را به عنصر پیشین یا پسین پیوند دهد.
یتلله: یتل (= باد) + له (نشانه‌ی مفعول به).

یئله و قرمک: بر باد دادن، فانی ساختن، بی‌خاصیت و بی‌سراجام کردن.

برگردان فارسی: خداوند بر تو مال داد تا در راه نیک صرف کنی، پیش از آنکه مالت بر باد روید، کار نیک کن و حق بطلب.

بیت ۸:

بو گون سئوینیرسن، منیم آلتونوم – آقچام چوق دوئیو،
آنمازموسان اول سونو کیم محتاج اولادسان بیر پولا.

بوگون: امروز، امروزه، اکنون. از دو جزء بو (= صفت اشاره به نزدیک) + گون (= روز) تشکیل شده است. واژه‌ی گون گذشته از روز، به معنای: ۱) خورشید (مانند: گون دوغار کن)، ۲) آفتاب (مانند: سن کوچک‌ده من گونده)، ۳) زمان (مانند: گون اون گون / ولسون که...، و جز این‌ها نیز آمده است.

سئوینیرسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سئوینیمک در معنای خوشحال شدن.

منیم: از آن من، مال من. حالت اضافی ضمیر منفصل اول شخص مفرد. ضمیر من که در فارسی به همین صورت به کار می‌رود، ترکی الاصل است. در سنگ نبشته‌ها و متون ترکی کهنه به همین صورت دیده شده است، در ترکی آسیای صغیر با ابدال صامت نخست به «ب» به کار می‌رود. بن در آسیای صغیر هم به جای من و هم در معنای لکه‌های سیاه ریز روی پوست بدن کاربرد دارد:
دئیم دانه – دانه اولموش بنلرین،
دئی دگدی زولفوم، تتل یاراسیدیر.

آلتون: این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و به همین صورت و در معنای طلا و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

آقچا: این واژه‌ی ترکی الاصل هم به فارسی وارد شده است و به صورت آقجه و در معنای نقره و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

آلتون-آقچا: کنایه از دارایی و ثروت و مال زیاد باشد.

چوق: خیلی، زیاد، بسیار، امروزه در شکل چوخ رایج است.

دئیو: از مصدر دئمک که امروزه در شکل دئیه به کار می‌رود.

آنمازموسان: آیا نمی‌اندیشی؟ صیغه‌ی منفی استنفهامی مضارع روایتی از مصدر آنماق.

اول: رک، بیت ۱.

سونو: حالت مفعولی از واژه سون در معنای پایان و انجام.

اولادان: از مصدر معین /ولماق، محتاج /ولماق: نیازمند شدن.

پولا: حالت مفعولی بهی از کلمه‌ی ترکی الاصل پول، در معنای سکه‌یی کم ارزش‌تر از سکه‌های آلتون و آقچه. سکه‌ی فلزی کم بها.

برگردان فارسی: امروز شادمانی که دارایی فزون دارم، اما اندیشه نمی‌کنی که به پشیزی نیاز خواهی داشت.

بیت ۹:

اس اتنمیه مالین سنین، خوش اولمیا حالین سنین،

نسنه ارمیه آلین سنین، گر سونمادونسا آل آلا.

اس: صاحب و مالک. در ترکی معاصر ایرانی به صورت/یه و ئیه به کار می‌رود.

اتنمیه: از مصدر اتمک (= انجام دادن) رک، بیت ۲. اس اتنمیه: تأثیر نکند.

اولمیا: از مصدر /ولماق (= شدن). خوش /ولمیا: خوش نباشد.

نسنه ارمیه: به چیزی دست پیدا نکند.

سونمادونسا: (= سون + ما+ دون + ایسه) از مصدر سونماق در معنای: دست بردن و دست دراز کردن آمده است، معنای حمله و هجوم نیز دارد.

برگردان فارسی: مالت کارگر نمی‌افتد، حالت خوش نمی‌شود، دستت هم به چیزی نمی‌رسد که دست به سوی دستی نبرده‌ای.

بیت ۱۰:

اول مال که دوردون مال اولا، حقا که گورون دار اولا،

هرگز مدد بولمایاسان، چتوره باقوپ ساغا - سولا.

اول: او، رک. بیت ۱.

دوردون: صیغه‌ی دوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر دورمک. رک. بیت ۲.

گورون: (حالت اضافه) قبر تو، گور تو، مزارت.

دار: تنگ.

بولمایاسان: نیایی. از مصدر بولماق. (= یافتن، پیدا کردن، اکتشاف. متراffد با مصدر تاپماق).

چئوره: طرف، سوی.

باقوب: وجه وصفی از مصدر باقماق (= باخماق = دیدن و نگریستن).

ساغا - سولا: به راست و چپ.

برگردان فارسی: آن مال که گرد آورده، اژدهایی شود و گور تو نیز تنگ باشد. به راست و چپ خود بنگری و یار و یاوری نیایی.

بیت ۱۱:

ایلتدین ایسه آندا چیراق، اولاسنه اول خوش طوراق،

بوندا نه کیم قیلدين یاراق، آندا سنه قارشو گلا.

ایلتدین: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل ماضی از مصدر/ایتمک، در معنای بردن، پیوند دادن و رسانیدن.

آندا: آن جهان، آخرت.

چوراق: شوره‌زار، تله.

طوراق: محل اقامت، مسکن و مأوا. طوراق توتماق در معنای اقامت گزیدن و قرار گرفتن است.

بوندا: این جهان، دنیا.

یاراق قیلماق: بسیج شدن و آمادگی و تهیه‌ی لوازم و سلاح.

قارشو (= قارشی): مقابل. قارشی گلمک: مقابله کردن.

برگردان فارسی: آن گاه طلا، تله و [گورت] مسکن و مأوایت می‌شود. آن سکه‌ها چون سنگ‌هایی که به مثابه سلاح جمع کرده باشی به سوی تو برمی‌گردند و در مقابل تو می‌ایستند.

بیت ۱۲:

مال سرمایه قیلغیل آزیق، حققه اینانیرسان باییق،
یاپ آخرت، دونیانی بیق، تا اره سن خوش متزا

قیلغیل: بکن. در دو جراء قیل (= فعل امر از قیلماق) و غیل (پی‌افزودهی چهار شکلی تأکیدی) تشکیل یافته است.

آزیق: در معنای مجازی خود مراد توشه‌ی آخرت و اندوخته‌ی زهد و پارسایی است. رک. بیت ۴.

اینانیرسان: ایمان می‌آوری. از مصدر/یناماق در معنای باور و ایمان آوردن و مطمئن شدن. باییق: روشن، آشکار، بی‌گمان، قطعی و واقعی.

یاپ: فعل امر از یاپماق در معنای ساختن و آباد کردن. آخرت یاپ یعنی در اندیشه‌ی روز رستاخیز باش.

بیق: فعل امر از مصدر بیقماق (= بیخملق) در معنای ویران ساختن و در هم ریختن. دونیانی بیق یعنی: از تعلقات مادی و این جهانی دست شوی.

ارهسن: از مصدر ارمک در معنای رسیدن. رک. بیت ۴.
برگردان فارسی: اگر چراگی به آن جهان برده باشی، قرارگاهی خوب و نیکو فراراهت خواهد بود و آنچه در این جهان سلاح و توشه‌ی تو بوده است، در آن جهان رویا رویت فراخواهد ایستاد.

بیت ۱۳:

چون او لا آلونده درم، گوج یتنتو کجه قیلغیل کرم،
اوگود بودور که من دثرم، دولت آینی اوگود آلا.

چون: این واژه که در فارسی نیز به کار می‌رود، ترکی الاصل است. چاغان و چاغون در زبان پهلوی دوره‌ی ساسانی در معنای «زمانی که» بوده است. این ترکیب از کلمه‌ی چاغ ترکی در معنای زمان و وقت گرفته شده، پی‌افزوده‌ی زمانی –ان به فرجام آن چسبیده است.^۱ در ترکی معاصر و در فارسی دری هم این کلمه به صورت مخفف و شکل گرفته‌ی چون به کار می‌رود.

الونده: در دست تو. دارای حالت اضافی و مفعول[ُ] فیهی از واژه‌ی آل (= دست).

گوج: نیرو، قدرت و توانایی و طاقت.

یشتدوکجه: صیغه‌ی ربطی قیدی از مصدر یشتمک (= رسیدن).

اوگوو: پند، نصیحت و اندرز. اوگوو آلماق: نصیحت پذیرفت.

برگردان فارسی: چون درم به دست آری، تا توانی کرم پیشه کن، این پند مرا بنیوش. اقبال از آن کسی است که پند بگیرد.

بیت ۱۴:

آیینما مال اوaldo تلف، حق بیره مین و ترور خلف،
قیلغیل سلف، قیلما علف، ورنه قامو ضایع اولا.

آیینما: فعل نهی از مصدر آیینماق در معنای گفتن و بیان داشتن.

قامو: هامی. این کلمه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده و به صورت همه در آمده است.

برگردان فارسی: مال خود را تلف شده مپندار، حق، یک در هزار عوض می‌دهد. کار خیر کن. کار نازل مکن. و گرنه همه ضایع می‌شود.

بیت ۱۵:

دیلر ایسه‌ن عیش ابد، توفیل نه دئیسه احد،
آنдан دیله هر دم مدد تا ایره‌شن حاصلاد

^۱ این پی‌افزوده در ترکیب‌هایی مانند بامدادان و شامگاهان نیز دیده می‌شود.

دیلارایسه‌ن: وجه شرطی از مصدر دیله‌مک در معنای خواستن و آرزو داشتن و تمنا.
توقیل: وجه تأکیدی از مصدر توتماق در معنای اخذ کردن و گرفتن و عمل کردن.
دئدیسه: (= دئدی / یسه) وجه شرطی از مصدر دئمک در معنای گفتن و بر زبان جاری ساختن.

آندا: حالت مفعول^۱ عنه ضمیر اشاره‌ی به دور. از آن.
ایره‌شسنه: وجه مضارع التزامی صیغه‌ی دوم شخص مفرد از مصدر /ایره‌شسمک در معنای واصل شدن.

برگردان فارسی: اگر عیش ابد خواهی، آنچه را خدای یکتا گفته است عمل کن و از او هردم مدد خواه تا به نتیجه و حاصل برسی.

بیت ۱۶:

بؤیله بويوردو لم بزل، بيلين بونو، قيلين عمل،
ترك ايله نوز طول أمل، اويمانيز هر بير باطله.

بؤیله: چنین، این گونه.

بويوردو: فرمود، امر کرد. از مصدر بويورماق در معنای:

۱) امر کردن.

۲) با قاطعیت سخن گفتن.

۳) تنبه و آگاهی دادن.

بيلين: بدانید.

بونو: این را.

قيلين عمل: انجام دهید، ادا کنید، بگزارید.

ایله‌نوز: اول شخص جمع از مصدر/ایله‌مک که به مثابه‌ی فعل معین به کار رفته است (رک. بیت ۴). در ترکی معاصر ضمیر متصل اول شخص جمع به صورت نشانه‌ی چهار شکلی نیز/ نوز می‌آید و در کلمات مختوم به صائب واسطه‌ی «ی» بر آن افزوده می‌شود. در ترکی عهد سلجوقی این واسطه افزوده نمی‌شد.

اویمانیز: شیفتنه نشوید، فریب نخورید. اول شخص جمع از مصدر/اویماق در معنای شیفتنه شدن، فریب خوردن.

برگردان فارسی: خدای لم یزل چنین فرمود، و شما این را عمل کنید، ترک طول امل گوئید و شیفتنه‌ی هر باطلی نشوید.

بیت ۱۷:

یوقسول ایسه‌ن صبر ایله‌غیل، گر بای ایسه‌ن خیر ایله‌غیل،
هر بیر حالا شکر ایله‌غیل، حق دؤندورور حالدان حالا.

یوقسول: بی‌چیز. رک بیت ۳.

ایسه‌ن: ارادت شرط. رک بیت ۱.

ایله‌غیل: صیغه‌ی تأکید از مصدر/ایله‌مک. رک. بیت ۳.

بای: دارا. رک. بیت ۴.

دؤندورور: بر می‌گرداند. صیغه‌ی متعدد از مصدر لازم دؤنمک در معنای: ۱) برگشتن. ۲) عقب رفتن. ۳) انحراف. ۴) حال به حال شدن و تغییر وضع.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

برگردان فارسی: اگر مستمندی، شکیبا باش، اگر دارا هستی، به هر حالی که دست دهد سپاس بگزار، که حق حال تو را بگرداند.

بیت ۱۸:

دونیا آین، آخرت آین، نعمت آین، محنت آین،
تامو آین، جنت آین، دولت آین، کیانی بولا.

آنین: حالت اضافی ضمیر سوم شخص مفرد.

کیانی: کی آنی.

تامو: دوزخ، جهنم. این کلمه‌ی ترکی الاصل، به گویش‌های گبران نیز وارد شده است.

چنان که در پهلوی و سعدی «تامف» به همین معنا است.

برگردان فارسی: دنیا از او، آخرت از او، نعمت از او، دوزخ از او، جنت از او است.

و دولت و سعادت از آن کسی است که او (= خدا) را پیدا کند.

بیت ۱۹:

حقا منه نه مال گرگ، نه قیل گرگ نه قال گرگ،

دیله‌گوم ائیو حال گرگ، کندوزونو بیلن قولا.

دیله‌گوم: خواست و آرزوی من.

ائیو: نیک، خوب و پسندیده. در ترکی امروزی ایرانی یئی و در آسیای صغیر/یی تلفظ می‌شود.

کندو (= کندی): خود، خویش، ضمیر مختص. کندوزونو: خویشن خویش. کندوزونو بیلن: خودشناس.

قول: بند. رک، بیت ۴.

برگردان فارسی: به راستی که مرا نه مال باید، نه قیل و قال. خواست من حال نیکو است برای بندہای که خود را بشناسد.^۱

بیت ۲۰:

من بیرون بیچاره ای الاما یاولاد چوق ائیله‌دوم گناه،

یازوق‌لارومدان آه، آما نه شرح ائدم گلمز دیلا

یاولاد: زیاد، فراوان و خیلی.

یاولاد چوق: خیلی زیاد.

یازوق: گناه و جرم.

^۱ اشاره به حدیث: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

برگردان فارسی: ای خدا! من بیچاره‌ای هستم که گناه زیادی مرتكب شده‌ام، از گناهانم آه
از نهادم برمی‌آید، چه شرح کنم، بر زبانم جاری نمی‌شود.

بیت ۲۱:

ای شمس! دیله حاقدان حاقی، بیز فانی‌بیز، اولدور باقی،
قامولار آنین مشتاقی، تا خود که او کیمین اولا.

دیله: فعل امر و تمنا از دیله‌مک. رک. بیت ۵.
فانی‌بیز: فانی هستیم، بیز: صیغه‌ی اول شخص جمع مضارع از مصدر/یمک (= استن).
قامولار: همگی.

برگردان فارسی: ای شمس! حق را از حق بخواه، ما فانی هستیم و او جاودانی است. همه
مشتاق اویند، او خود کدامین کس را برگزیند.

-۲-

بیت ۲۲:

کیچگین اوغلان، هی بیزه گلگیل!
داغدان داشا گزگره گلگیل.

کیچگین: خردسال، کوچولو. مرکب از کیچی: کوچک+کین: پی افزوده‌ی تحبیب و تصغیر.
اوغلان: پسر.

بیزه: حالت مفعول به ضمیر منفصل اول شخص: به سوی ما.
گلگیل: صیغه‌ی تأکید امری از مصدر گلمک (= آمدن).

داغدان: حالت مفعول عنه از اسم داغ (= کوه).

داشا: حالت مفعول به از اسم داش.

گز - گزگره: گردش کنان.

برگردان فارسی: آهای پسر کوچک! به سوی ما آ، کوهساران را پشت سر بگذار و بیا.

بیت ۲۳:

آی بیگی سن سن، گون بیگی سن سن،
بی مژه گلمه، با مژه گلگیل.

آی: ماه

بیگی: مانند، مثل، بسان. اکنون به صورت کیمی به کار می‌رود.

سن سن: ضمیر منفصل دوم شخص مفرد + صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع از مصدر
یمک.

گون: خورشید.

گلمه: صیغه‌ی نهی از مصدر گلمک.

برگردان فارسی: تو چون ماهی، تو چون خورشیدی، بی‌مزه نیا، با مزه بیا.

بیت ۲۴:

کیچگین اوغلان، اوتابا گلگیل،
بول بولمازان، داغ داغا گلگیل.

اوتابا: حالت مفعول به از اسم اتفاق در معنای: ۱) چادر. ۲) چهار دیواری برای سکونت.^(۳)
محل روشن کردن آتش. این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و رواج فعال
دارد.

بولمازان: (= بول + / + ماز + ایسه): اگر نتوانی یافت، اگر پیدا نکنی.

برگردان فارسی: آهای پسرکوچک! به سرای ما بستاب، اگر راه نیابی، از کوهستان هاسرازیر شو.

بیت ۲۵:

اول چیچه‌گی کیم یازیدا بولدون،
کیمسه‌یه وئرمه حسامه وئرگیل.

اول: او. رک. بیت ۱.

چیچک: شکوفه و گل.

یازی: صحراء، بیابان و دشت. قره یازی: صحرای وسیع، بیابان گسترده.

کیمسه: (= کیم + ایسه): ضمیر مبهم شخصی.

وئرمه: صیغه‌ی نهی از مصدر وئرمک.

وئرگیل: صیغه‌ی امر تأکیدی از مصدر وئرمک.

برگردان فارسی: آن شکوفه را که در بیابان یافته به کسی جز حسام مده.

-۳-

بیت ۲۶:

گلمن آندا سنه پئی، غرضیم یوق ائشیدورسن،
قالاسن بوندا یاوهوزدور یالونو ز قاندا قالور سن؟

گله: بیائی، کاشکی بیائی. شکل دعایی و تمنایی فعل از مصدر گلمک در معنای آمدن.
پئی: خوب، بهتر.

یاوهوز: بد، فانی، پلید و پلشت.

یالونو ز: یالنیز. تنها، منفرد.

برگردان فارسی: اگر به آن جهان بیایی بهتر است، که من غرضی جز گفتن آن چه
می‌شنوی ندارم. اگر در این جهان بمانی، بد است، به تنهای در کجا می‌مانی؟

بیت ۲۷:

چلیتندیر قامو دیرلیک، چلیه گل، نه گزرسن؟
چلبی قولارین ایستر، چلبی بی نه سانورسن؟

چلبی: لقب پیران طریقت، شیخ. مأخوذه از کلمه‌ی چلب در معنای خداوند.
قامو: همه، همگان، تمامی. در ترکی غربی امروزی: هامی. کلمه‌ی همه در فارسی هم

معجمی از همین واژه‌ی ترکی الاصل است.

دیرلیک: حیات، زندگی.

چلب: خدا، الله، آفریننده.

گزرسن: صیغه‌ی دوم شخص مضارع استمراری با مفهوم غیر همان زمانی از مصدر گزرمک در معنای گشتن.

قول: بنده، چاکر، کارمند. کلمه‌ی خلام در فارسی شکل تغییر یافته‌ی قوژوم ترکی است. نامی است که از سوی ترکان در عهد سامانیان به گبران و بومیان ایرانی داده شد. از همین کلمه است: قوللوق در معنای چاکری و خدمتکاری که در عهد قاجار در معنای «خدمت دولتی» به کار می‌رفت.

سانورسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع استمراری از مصدر سانماق در معنای به حساب آوردن و شمردن.

برگردان فارسی: همه‌ی زندگی از آن شیخ طریقت است، خدای را بشناس دنبال چه هستی؟ شیخ بنده‌های خود را می‌خواهد. تو شیخ را چه حساب می‌کنی؟

بیت ۲۸:

نه اوغوردور، نه اوغوردور، چلب آغزیندا قیغیرماق،
قولاغون آج، قولاغون آج، بولا کیم آندا دولارسن.

اوغور(Ugur): سعادت، خوشبختی، برکت، اقبال و پیشامد خوش.

قیغیرماق: صدا زدن، آواز دادن.

بولا: (بو + اولا). شاید، مانا.

برگردان فارسی: چه سعادتی است، چه سعادتی که به زبان خدا جاری شوی. گوش فرا ده، گوش فرا ده، شاید سرشار از آن بشوی.

-۴-

بیت : ۲۹

اگر گشیدور قارینداش یوقسا یاووز،
اوژون یولدا سنه بودور قیلاووز.

گئی: خوب، نیک، بهتر. شایسته. در ترکی غربی امروزی به صور: ئئی (در آذربایجان و بیوگسلاوی)، /بی (در آسیای صغیر و بلغارستان) به کار می‌رود. این واژه ترکی الاصل از روزگاران بسیار کهن به فارسی نیز وارد شده است. عجم‌ها این لفظ را در آغاز اسمی شاهان خود- بزعم آن که افراد نیکی بوده‌اند- به کار برده‌اند. نظیر: کیکاووس، کیقباد و غیره.

قارینداش: (قارین + داش). برادر، واژه‌ی قارین در معنای شکم و داش که صورت کهن آن طاش بوده، پی‌افروزده‌ای است که معنای همراهی دارد. مثلاً در یولداش (= همراه)، خیلناش (= هم قبیله)، دویغوداش (= هم احساس) و جز آن.

قیلاووز: راهنماء، رهبر و کسی که رهبری معنوی و روحی اشخاص را داشته باشد.

برگردان فارسی: برادر تو خواهی نیک باشد خواهی بد، در این راه دراز راهنماء و همراه تو است.

بیت : ۳۰

چوبانی برک دوت، قورتلار اوکوشدور،
اشیت مندن قارا قوزوم، قارا قوز.

چوبانی: حالت مفعولی کلمه‌ی چوبان. این کلمه در فارسی به دو صورت شبان Shobān و چوبان وارد شده است. کلمه‌ی چوبان منشأ مفعولی دارد و از طریق ترکی به فارسی وارد شده

است. اما صورت شبان مستقیماً از مغولی وارد فارسی گشته است. هر دو شکل از یک لفظ واحد اخذ شده‌اند.

اوکوش: بسیار، زیاد، شدید و سخت.

برگردان فارسی: چوبان را سخت پا که گرگان بسیار [درنده]‌اند، بشنو از من ای برهی سیاه، برهی سیاه.

بیت ۳۱:

اگر تاتسان، اگر رومسان، اگر تورک،
زبان بی‌زبانان را بیاموز.

قات: فارس، عجم، غیر ترک ساکن ایران، گبر و مجوس. در این بیت معنای نخستین مراد است.

تورک: شجاع، قوى، نیرومند، خوش سیما، ستاره‌ی جنگ (بهرام)، قوم ترک زبان. در این بیت معنای فرجامین مراد است.

-۵-

بیت ۳۲:

دانی چرا به عالم یالقیز سنی سئورمن،
چون در برم نیایی، اندر غمت اولرمن.

یالقیز: تنها، فقط.

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

سئورمن: صیغه‌ی مضارع اخباری از مصدر سئومک در معنای دوست داشتن

اولرمن: صیغه‌ی مضارع اخباری از مصدر اولمک در معنای مردن.

بیت ۳۳:

من پار با وفايم، بر من جفا قیلورسن،
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلرمن.

قیلورسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر قیلماق در معنای انجام دادن.

دیلرمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دیله‌مک در معنای طلب و آرزو
داشتن.

بیت ۳۴:

روی چو ماه داری، من شاد دل از آنم،
زان شکر لبانت، بیر اوپگنك دیلر من.

اوپنگک: بوسه‌ی کوچک، از مصدر/اوپمک (=بوسیدن)، مرکب از اوپگه (=bosse) و گنك: نشان تصغیر و تحبيب.

بیت ۳۵:

تو همچو شیر مستی، داخی قانیم ایچرسن،
من چون سگان کویت، دنبل تو گزمن.

داخی: ادات تأکید که بر سر کلمات و جملات شرطی می‌آید.
قانیم: حالت اضافی کلمه‌ی قان که در فارسی «خون» شده است.
ایچرسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر/یچمک (=نوشیدن).
گزمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر گزمک (=گشتن).

بیت ۳۶:

فرمای غمزهات راه، تا خون من نریزد
ور نی سنین آلیندن، من یارغویا باربرمن.

سنین: حالت مفعول[ُ] عنه ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
آلیندن: حالت اضافی و مفعول[ُ] عنه ا اسم ال (=دست).
یارغو: حکم و رای رسمی محکمه.
یارغویا بارماق: به جزای خود رسیدن، تسلیم حکم شدن.

بیت ۳۷:

هر دم به خشم گویی، بارغیل منیم قاتیمدان،
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورورمن.

بارغیل: صیغه‌ی امر تأکید از مصدر بارماق (=وارماق): رفتن. رک. بیت ۳.
قاتیمدان: حالت مفعول[ُ] عنه و اضافی از اسم قات (=نزدیک).

دورورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دورماق (= ایستادن).

بیت ۳۸:

روزی نشست خواهم، بالقیز سنین قاتیند،
هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قوبوز چالارمن.

چاخیر: شراب، می با معناهای مجازی آن.

قویوز: ساز مقدس عاشیق‌های ترک که الاهی‌ها و سرودهای مذهبی را به آهنگ آن ترنم کنند.

چالارمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر چالماق (= نواختن).

بیت ۳۹:

آن شب که خفته باشی، مست و خراب شاها!
نوشین لبیت به دندان قی بی - قی بی تو تورمن.

قی بی - قی بی: ظالمانه، غدارانه.

تورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر توتماق (= گرفتن، گاز گرفتن).

بیت ۴۰:

روزی که من نبینم آن روی همچو ماهت،
جانا نشان کویت از هر کسی سورور من.

سورورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سورماق (= پرسیدن و سؤال کردن). از همین مصدر کلمه‌ی سرانگ (= پرسش) به فارسی وارد شده است.

بیت ۱: ۴

ماهی چو شمس تبریز غیبت نمود گفتند،
از دیگری نپرسید، من سؤیله‌دیم آرارمن.

من: ضمیر منفصل اول شخص مفرد. رک. بیت ۵.
سؤیله‌دیم: صیغه اول شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر سؤیلمک (=گفتن، باز گفتن).
آرارمن: صیغه‌ی اول شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر آراماق (=جستجو کردن).

-۶-

بیت ۴۲:

مرا یاری است ترک جنگجویی،
که او هر لحظه با من یاغی بولنای.

یاغی: دشمن.

بولنای: بشود.

بیت ۴۳:

هر آن نقدی که جنسی دید با من،
ستاند او زمن تا چاخیر آلغای.

چاخیر: شراب، می و هر آنچه با عث مستی شود.

بیت ۴۴:

بنوشد چاخیر و آنگه بگوید:
تالالا، تالاتارلام تالاتای.

تالالا: اشاره مليح به مصدر تالاماق در معنای یغما کردن و جمع کردن و به دندان
گزیدن.

بیت ۴۵:

گل ای ساقی، غنیمت بیل بو دمنی،
که فردا کانداند که نه بولغای.

گل: فعل امر از مصدر گلمک (=آمدن).
دمنی: دم را، لحظه را. حالت مفعولی کلمه‌ی دم.

بیت ۴۶:

الا ای شمس تبریزی! نظر قیل،
که عشقت آتش است و جسم ما نای.

-۴-

بیت ۴۷:

ای ترک ما ه چهراً چه گردد که صحیح تو،
آین به کلبه من و گویی که: گل برو!

برو: (= بری) تزدیک و نزدیک‌تر.

بیت ۴۸:

تو ما ه ترکی و من اگر ترک نیستم،
دانم من این قدر که به ترکی است آب: سو.

ماه ترک: خوش سیما.

ترک: ترک دومی در مصراج اول در معنای مجازی این کلمه یعنی ما ه چهره و زیبا رخ و
سفید پوست به کار رفته است. رک. بیت ۳۶.

بیت ۴۹:

ای ارسلان! قیلیچ مکش از بھر خون من،
عشقت گرفته جمله‌ای اجزام مو به مو.

ارسلان: شیر

قیلیچ: تیغ، شمشیر. قیلیچ کشیدن در فارسی کنایه از خونخواهی و گردن افزایی است.

- ۸ -

بیت ۵۰:

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،
بو آیریلیق اودونا نتجه چیگریم یا نه؟

بو: صفت اشاره به نزدیک.

آیریلیق: جدایی.

اودونا: حالت اضافی و مفعول[ُ] به از اسم/ود (=آتش).

نتجه: چگونه.

یانا: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مضارع الترازی از مصدر یانماق در معنای سوختن و
آتش گرفتن و کباب شدن.

بیت ۵۱:

مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند
عشق اودو نهان اولماز، یانا دوشیجک جانه.

اولماز: نباشد.

دوشیجک: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مستقبل از مصدر دوئسمک (=افتادن و در
گرفتن).

بیت ۵۲:

سودای رخ لیلی، شد حاصل ما خیلی،
مجنون بیگ و اویلی، اولدوم یئنه دیوانه.

بیگی: کیمی، ادات تشبیه. یئنه: باز هم، دیگر بار.

بیت ۵۳:

صد تیر زند دلدوز، آن ترک کمان ابرو،
فتنه‌لی الاگوزلر، چون اویخودان اویانه.

الاگوزلر: چشمانی به رنگ روشن. اویخو: خواب. اویانا: بیدار بشود.

بیت ۵۴:

ای شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزی!
رحمتمند اگر نولا بیر قطره بیزه دانه؟

نولا: (مخفف نه اوولا) چه شود. دانه: صیغه‌ی سوم شخص مفرد وجه مضارع گستردگی التزامی احتمالاً از مصدر دامماق در معنای چکیدن که به اقتضای قافیه، دانه ضبط شده است.

- ۹ -

بیت ۵۵:

ای یگانه در جمال، جان منی!
ای دوست! مگر از پیمانی که با من بستی، پشیمان هستی؟

بیت ۵۶:

اگر دوستم داری بگو، نکند تو تاجیک هستی؟
امروز از من جدا شدی و رفتی، بگو تو کی هستی؟

- ۱۰ -

سخنی نگو، مراقب باش، منگر، اما چشم مینه،
رند جهان باش، راه برو و [با کسی] برخورد نکن.
دینمه: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر دینمک در معنی سخن گفتن. کوژهت:
صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر کوژهتمک در معنی مراقب بودن. باقما: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر باقماق در معنی نگریستن. یورو: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر یوروهمک در معنی راه رفتن. دوقونما: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر دوقونماق در معنی برخوردن و برخورد کردن.

واژه‌ی «ترک» در دیوان فارسی مولوی

مولوی رومی در دیوان فارسی خود، مخصوصاً آنجا که از استاد و مرشد خویش محمد بن علی شمس تبریزی یاد می‌کند، واژه‌ی ترک را به کار می‌برد. اغلب، این اسم را متضاد با هندو می‌آورد. در بسیاری از این ایات منظور وی از ترک، شمس تبریزی و قصدش از هندو، خود وی است که به گفته‌ی خویش:
اصلم ترک است اگر چه هندی رویه.

ما ایاتی را که در آنها این واژه به کار رفته است، از چاپ دیوان کبیر (بدیع الزمان فروزانفر) بدون هیچ گونه توضیحی، در این کتاب می‌آوریم. پایی هر بیت شماره‌ی جلد و صفحه‌ی نشر فوق را نیز می‌دهیم. پژوهش در معناهای مختلف این کلمه در ایات داده شده، خود فرصتی و مجالی دیگر می‌خواهد و اینک باب پژوهشی نوین فرا روی مولوی پژوهان باز می‌شود:

گر کر ترک رست و تاجیک لست، به او لین بنده نزدیک لست،
چو جان با تن، ولیکن تن نبیند هرچوچ مرجان رلا.

ج ۱، ص ۴۳

و فطر سایم کرد سحرت،

ای ترک نوده هندوی مرد.

ج ۱، ص ۷۵

در عشق بدل شود حمه چنزا،

ترکی سازند از من مرد.

ج ۱، ص ۸۰

ترک و هندو مست و بدستی همی کردند دوش،

چون دو خصم خونی مهد دل دوزخ سزا.

گه به پایی همدگر که چون مجرمان معرف،

می فقادند از بزرگی جان سپار و تن فدا.

باز دست همدگر بگرفته آن هندو و ترک،

هر دو در رو می فقادند پیش آن مه رومی ما.

یک قبح پر کرد شاد و داد ظاهر آن به ترک،
 وزخان با یک قبح می‌گفت: هندو را بیا.
 ترک را تاجر پسر کیان لقب دادم تو را،
 بر سر خندو خساده دل غ، کین کفر است، ها!

ج ۱، ص ۹۸

شب رفت و هضم تمام نشد ما جرا من،
 نچار گشتنی است تماصر ما جرا.
 لام چین نماید کینک تمام شد،
 چون ترک گوید «اشپو» مرد رو نده را.
 اشپوی ترک چیست؟ که ترذیک منزلی،
 تاگرمی و جلدست و قوت دهد تو را.

چون راه رفیق راست، توقف هدکست راست،
چونت «فق» کند که بیا حگمه لذر آز.
صاحب مردم راست که جاش دینه نیست،
لیکن گرت بگیرد ماندسر در ابتلاء.
بر ترک ظن به ببر و متهم مکن،
ستیز همچو هندو، بشتاب همراه.

ج ۱، ص ۱۲۴

ترک و رومی و عرب گر عاثر است،
همزبان اوست لین بانگ صورب.

ج ۱، ص ۱۸۵

عجب ای ترک خوش گنگ! لین چه رنگ است،

عجب ری چشم غماز، لین چه شیوه است؟!

ج ۱، ص ۲۰۷

تو چه پرسیش که: چونی و چگونه است دلت؟
منزل عشق از آن حال که پرسید، گذشت.
آن، چه روی است که ترکان همه هندوی وی لند؟
ترکت از غم سودار وی از چند گذشت.

ج ۱، ص ۲۴۴

هندوی ساقر دل خویشتم که بزم ساخت،
تا ترک غم نتازد امروز طور نیست.

ج ۱، ص ۲۶۷

شمیر بزیر، شاه ترکان است،
رو به صحرای که شه به خرگ که نیست.

بیگناه شد، بیگناه شد، خورشید لندر چاه شد،
 خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد.
 روزی است لندر شب نخان، ترکی میان هندوان،
 شب ترکتازی ها بکن، کان ترک در خرگاه شد.
 گر بو بری زین روشنی، آتش به خواب لندر زنی،
 کرز شب روی و بندگر، زهره حریف ماه شد.
 جان های باطن روشنان، شب را به دل روشن کنان،
 هندوی شب، نغره زنان کان ترک در خرگاه شد.
 ای شمس تبریزی! که تو از پرده‌ی شب فارغز،
 لا شرقی ولا غربی، اکنون سخنگ کوتاه شد.

آن کوبه غصب و دزدیم، آنگ پاییز کند،
از داد و داور عاقبت، اشکنجه‌های غز خورد.^۱

ترک آن بود کز بیم او دیه از خراج لین بود،
ترک آن نباشد کز طمع سیر هر قوتوز خورد.

ج، ۲، ص. ۵.

خیال ترک من، هر شب صفات ذات من گردد،
که نفی ذات من دروی همه رثبات من گردد.

خمش! چندان بناشد که تا صد قرن لین عالم،
در لین همیحای من پیچد، بر لین همیحات من گردد.

ج، ۲، ص ۲۱ و ۲۲

بسی هرگه سیمه باشد، در او ترکی چو مه باشد.

^۱ اشاره به حدیثی که گوید: خداوند بر هر قومی غصب کند، ترک را بر او چیره می‌سازد.

چه غم داری تو از پیری چو اقبالت جوان باشد؟

ج ۲، ص ۲۶

ز ترکستان آن دنیا بنه ترکان زیبارو،
به هندستان آب و گل به امر شخمریار آمد.

ج ۲، ص ۲۷

آن ترک که آن سال به ینماش بیدمن
آن رست که امسال عرب و لار برآمد.
شمیرحق تبریز ر سیده رست بگوید،
کن چرخ صفت آن مه انوار برآمد.

ج ۲، ص ۶۰، ۶۶

مرغان! که کنون از قفس خویش جداشد،
سرخ باز نماییسد و بگویید کجا میشد؟

ای کنگ بزرگید چود مرگ رسیدید،

این زلان ثانی است، بزرگید، بزرگید.

گر هندوی گر ترک بزرگید دوم بار،

پیدا شود آن روز که رو بندگشید.

ورکنک سزیدیت به شمس لمحق تبریز،

والله که شمش خاصیت روز سزید.

ج ۲، ص ۶۹

شب شد و هنگام خلوتگاه شد،

قبله عشق روی ماه شد.

مه پرستان! ماه خنیدن گرفت،

شب روان! خیزید، وقت راه شد.

هندوان، خرگاه تن را رو فستند،
ترک، خلوت دید و در خرگاه شد.
شمر بزیرنی بیامد در میان،
راهن معنی راسخن کوتاه شد.

ج، ۲، ص ۱۶۴

زان بکه ترک شادی و هندوی غم رسید،
آمد شدی است دریم و راهی است نپدید.

ج، ۲، ص ۱۹۰

ترک فله، کاورا بر سر گردون بست،
کرد نهاد در جهان: کی به سفر می رود؟
جامه، بود آسمان کرد ز دست قص،

این قدر ش نهم نزک به قدر می‌رود.

خاک دهان خشک رله، رعد بشارت دهد،

کابر چو مشک تقا بحر مطہر می‌رود.

پنهان برون کن زگوش، عقل و بصر را پوش،

کان صنم حله پوش بجهه بشر می‌رود.

جان سوی تبریز شد در هوسر شمر دین،

جان صدف است و سوی بحر گهر می‌رود.

ج ۱۹۶ ص ۲

ای عشق هزار نام خوش جام!

فرهنگ ده هزار فرنگ.

بر صورت با هزار صورت،

صورت ده ترک و رومی وزنگ.

ج ۳، ص ۱۴۱

بانگ زدم: «نیم شبان کیست دین خانه‌ی دل؟»
گفت: «منم کز رخ من شده و خورشید بخل.»
داد سر رشته به من، رشته‌ی پر قنه و فن،
گفت: «بکش تا بکشم، هم بکش و هم مکمل.
هافت لز آن خرگه جان، صورت ترکم به لز آن،
دست ببردم موی او، دست مر از دکمه: «بخل.»
هست صلح دل و دین صورت آن ترک یقین،
چشم فروم اول و بین، صورت دل، صورت دل.

ج ۳، ص ۱۴۷

ترکی همه ترکی کند، تاجیک تا جیکر کند،
من ساعت ترکی ثوم یک سخنه تا جیکر شوم.

ج ۳، ص ۱۷۶

چه رومی چهرگان دارم، چه ترکان نخان دارم؟
چه عیب است از هلدو و رانمی دارنم نمی دارنم.
هلدو را بپرس آخر از آن ترکان حیران کن،
کن آن حیرت هلدو و رانمی دارنم، نمی دارنم.
دلم چون تیر می پرده کمان تن همی غرد،
گرگر آن دست و بازو رانمی دارنم نمی دارنم.
رها کن حرف هندو را بین ترکان معنی را!
من آن ترکم که هندو رانمی دارنم نمی دارنم.

بی ای شمر تبریزی مکن سگنگین دلی با من،
که با تو سگ و لؤلور نمی در نم نمی در نم.

ج ۳، ص ۲۰۷

گه ترکم و گه هندو، گه رو مر و گه زنگی،
از نقش تو راست ای جان اقرارم و انخارم.
تبریز دل و جانم با شمر حق راست اینجا،
هر چند به تن رکنون تصمیع نمی آدم.

ج ۳، ص ۲۱۷

ای طبل زنان! نوبت ما کشت بکویید،
وی ترک! برون آگه به خرگاه رسیدیم.

ج ۳، ص ۲۲۳

بوی خم راش خلق را در کوزه‌ی هفتانع کرد،

شد هزاران ترک و رومی بند و هندوی خشم.

ج ۳، ص ۲۸۴

مرا راه صواب بر بود کم شد،

از آن ترک خطای سر من چه دار نم.

شجی بر بود ناکه شمس تبریز،

زمیکتا دو تای سر من چه دار نم.

ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸

چیزی مکوکنخ نخ انخریده ام،

جان دارده ام و لیک جگ انخریده ام.

از چشم ترک دوست چه تیری که خوردده ام،

وز طاق ابرویش چه کس انخریده ام.

کردم قران به نختر تبریز، شمس دین،
بیرون زهر دو قرن قران خردیده ام.

ج ۴، ص ۴۷

هزار گونه بلکنم به هر هم که برد،
رمی که آن به سوی تواست، ترکتاز کنم.

ج ۴، ص ۵۷

براق عشق گرندم که تا به دور لبد،
به سوی طردهی هندو به ترکتاز روم.

ج ۴، ص ۶۹

آن سو مردو! لین سو بی، ای گلبن خندان من!
ای عقل عقل من، ای جان جان من!
الصبر مفتاح الفرج، الصبر معرج للدرج،

«**لَصَبْرٌ تِيَاقٌ لَّخَرْجٌ**»، رَى تَرْكٌ تَزَّيْ خُولَنْ مَنْ!

ج ۴، ص ۱۱۰

چون مسْت زمی گشته، شمشیر لید بستان،
هندو بک هستی را ترکانه تو یغ کن.

ج ۴، ص ۱۵۴

ترکی کند آن صبح و گوید،
با هندوی شب به خشم: سن سن!
ترکیست به از خراج بلغار،
هر سن سن تو هزار ره زن.

ج ۴، ص ۱۸۴

من کجا شعر از کجا! لیکن به من در مردم،
آن یکی ترکی که آید هی بگویم: کیم سن؟

ج ۴، ص ۱۹۹

چشم بکشید بسیند لازورای و هم و روح،
لئنگ بر ترک طرازی کرد ناز راستین.
شاه تبریزی! کربیی، روح بخش کاملی،
در فرلازی در وصال و ملک باز راستین.

ج ۴، ص ۲۱۷

ترک ساقرگشت، درده کس نماده،
گرگ ماذ و گوسفند و ترکان.

ج ۴، ص ۲۳۴

ای طبع رو سیاه! سوی هند باز رو،
وی عشق ترکت ز! سفر سوی هند کن!

ج ۴، ص ۲۵۴

وارطه برخاستگی کر نفی، ترک عشق،
 پیش‌نشستی به لطف کای چلبی کیم سن؟
 چشم شدی غیب بین، گر نظر شمس ردن،
 مختر تبریزیان بر تو شدی غمزه زن.

ج ۴، ص ۲۷۶

به صحح آمد آن ترک تند عربده کن،
 گرفت دست مر گفت: تازی یاری یغاسون.^۱
 سوال کردم از چرخ و گردش کژاو،
 گزید اسب که: رها کن حدیث بر سر و بن.
 گبکنیش که: چرا می‌کند چنین گردش؟

^۱ خدا جزا دهاد!

گفخت: هیزرم تر نیست بر صدراع تو^۱تون.
بلند چشم‌تگ ترک مرار،
اگر تو واقع رازمی بیا و شرح بکن.
نه چشم‌تگ خیسم ولیک ره‌تگ راست،
ز زگان دو چشم‌سیم، به بی او ره کن.

ج ۲ ص ۲۷۹

همه شیران بدہ در حمله‌ی او پون سگ لگ،
همه ترکان شده زیبایی او را هندو.

ج ۵ ص ۶۵

خامش و دیگر مخوان بس بود این نزل و خوان،
تا به ابد روم و ترک برخورد از خوان تو.

^۱ توتون از مصدر توتمک (= شعله‌ور شدن) در معنای دود.

ج ۵ ص ۷۹

ترکان پری چهره، نک عزم سفر کردند،
یک یک به سوی قشق از غارت بیخانه.
کی باشد کلین ترکان از قشق باز آیند،
چون گنج پدید آید زین گوشه‌ی ویرانه.

ج ۵ ص ۱۲۵

لین کیست چنین مست ز خمار رسیده،
یا یار بود، یا زبر یار رسیده؟
یا چشم‌هی خضر است روان گشته به لین سو،
یا ترک خوش ماست ز بلغار رسیده؟

ج ۵ ص ۱۳۰

شرط است برقراری با آهوی تماری،

ترک خط چو آمد، ری بس خطای توبه.

ج ۵، ص ۱۶۰

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،
ز لکمه مدارو هند را صورت ترک، تگندرن

ج ۵، ص ۲۱۸

هست سماع ما نظر، هست سماع او نظر،
لیک مدارد رای پسر، ترک زبان ارمنیز

ج ۵، ص ۲۲۷

مسلمان! مسلمان! مر ارتكی است یغاییز
که او صفحای شیران را بدراند به تھاییز
کمان ار چون بجهش بله زد آسمان را دل،
فرو افتد ز بیم او، مه وزهره ز بالاییز

به پیش خلف نامش عشق و پیش من بلدی جان،
بلدو محنتی شیرین که جز بادی نیا سالی.
چو او رخسار بنساید، نمذ کفر و تاریکی،
چو بعد خوش بگشاید، نه دین ماند، نه ترسایز
به ترک ترک اولی تر، سیه رویان هندورل،
که ترکان راست جانبازی و هندوراست لا لایز
منم باری بحمد الله غلام ترک همچون مه،
که مه رویان گردوفنی از لو دارند زیبایز
صدابس کن، حلا بس کن، منه هیزم بر لین آتش،
که می ترسم که لین آتش بگیر دراه بالایز

در آمد ترک در خنگره، چه جای ترک، قرص مده،
که دیده است ای مسلمانان! مه کردون در این پستی؟

ج ۵، ص ۲۴۱

چونا مت پارسی گویم، کند تازی مرالابه،
چوتازی وصف تو گویم، برآرد پارسی زلاری.
سان العرب والترک همانی کاسک المرا،
فناول تقوه تغنى من رعساري و ليساري.

ج ۵، ص ۲۵۲

خمش کن کز ملد مت او بدان ماند که می گوید:
زبان تو نبی در نم که من ترکم، تو هندویز

ج ۵، ص ۲۵۶

لین بوی که لرزلف آن ترک خط آمد،

در منک تاری نی در غبر و لادون نی.

ج ۵، ص ۲۷۹

گر خم کنی راز عشق فهم شدی،
و گر چه خلق همه هندو، ترک و کردندی.

ج ۵، ص ۲۶۵

جان بر زبر همدگر، افتاده زستی،
محبون ختن غیب پر از ترک خایز
مخذوم خداوندی شمر لمحق تبریز،
هم نور زمینی تو و خور شید سمایز

ج ۵، ص ۱۸

کرزان طرف شنوارید بی زبان دل‌ها،
نه رومی است و نه ترکی و نی شابور سن

ج ۵، ص ۲۷۸

گر من لز اسرار عشق نیک دلما بودمی،
لذر آن یغ رفیق ترک یغ بودمی.

ور چشم خونی او بودمی من فته جوی،
در میان حلقة های ثور و غوغای بودمی.

گر نه موج عشق شمر لدین تبریزی بدی،
کو مر ابر می کشد، در قصر دریا بودمی.

ج ۵، ص ۱۰۵

پیش آن چشم های ترکانه،
بندواری و کمینه هندویز

ج ۵، ص ۲۸

ترک سوار راست بر لین یک قرح،

ساغر دیگر بجهت قوش نوش.

ج، ۵، ص ۱۰۷

بخار است و همه ترکان به سوی ییله رود کرده،
که وقت آمد که از قشقق به ییله رخت گرداند.

ج، ۵، ص ۱۰۸

یک باغ پر از شاهد، نی ترک و نه رومی،
کاندر جحب غیب هزاران ختن آمد.

ج، ۵، ص ۱۱۴

ای فتنه‌ی لگنخته! صد جان به هم آمنخته،
ای خون ترکان رینخته! بالویان بگرینخته.

ج، ۵، ص ۱۵۰

ای ترک! چرا به زلف چون هندویس،

رومی رخ زنگنی خط پر چین مویر؟
توان دل خود را به خط گم کردن،
ترسم که تو ترکی و به ترکی گویند

ج، ۵، ص ۳۳۲

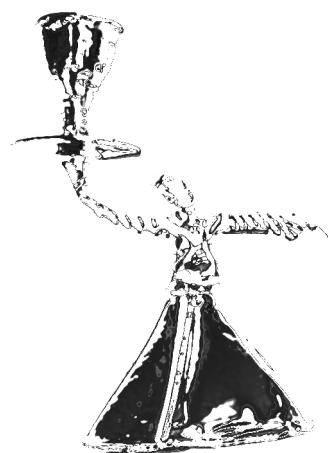
عشق تو بکشت ترکی و تازر را،
من بنده‌ی آن شحید و آن غازر را.
عشقت می‌گفت: کس ز من جان نبرد،
حق گفت: دلا! رها کن لین باز را.

ج، ۵، ص ۷

بخش دوم.

ترکی سرایان

در تاریخ شعر ترکی



ترکی سرایان

در تمام دوره‌ی خلافت عثمانی، در اغلب شهرهای بزرگ مستملکات عثمانی، خانقاھ‌های دراویش مولویه معروف به مولوی خانه وجود داشت. در هر خانقاھ شیخ مستندشین بود که از میان دده‌ها انتخاب می‌شد. هر دراویش که می‌توانست چله‌ی هزار و یک روزه بنشیند، دده می‌شد.

مولوی خانه‌ها در واقع تجلی گاه شعر و موسیقی درویشی بود. در آن عهد از مولوی خانه‌ها، شعرای بزرگی چون شیخ غالب و موسیقی شناسانی مانند حمامی زاده اسماعیل دده در آمدند.

پیرامون تاریخ تشكل «مولوی خانه»^۱ها و طرایق گوناگون مولویه، مانند بکتاشیه، گلشنیه، خلوتیه، باباییه، ملامتیه^۲ و جز آن سخن نخواهیم گفت، اما اشاره‌ی کوتاهی به سابقه‌ی «سماع و سرودخوانی» و یاد منابع مهمی را که آثار شعرای پیرو مولوی را در خود جمع کرده، بی‌فایده نمی‌دانیم؛

مریدانی که پس از دیدار مولانا با شمس تبریزی اطراف او جمع شده بودند، او را به عنوان پیر و مرشد و حتی مظہر تام و تمام در افعال و صفات می‌شناختند. پس از وفات جلال الدین مولوی رومی، در زمان خلافت حسام الدین چلبی، دراویش هر هفته روز جمعه بعد از نماز جمعه به مشنوی خوانی می‌پرداختند. همین آداب بعدها به صور و ارکانی به نام مقابله تبدیل و تثبیت شد که سماع امروزی بازمانده‌ی آن ارکان است. این سماع در دو اثر معروف رساله‌ی

^۱ در این باب رک. ماده‌ی مولویه از عبدالباقي گولپیتاری در اسلام انسیکلوبدیسی و نیز کتاب مولویه بعد از مولانا از همو که ترجمه‌ی فارسی آن از سوی انتشارات کیهان منتشر شده است.

^۲ فعالیت برخی از این فرقه‌ها در گسترش زبان ترکی در ایران تحسین انگیز بوده است. مثلاً فرقه‌ی گلشنیه که بانی آن روشنی دده خود تبریزی بوده است و فرقه‌ی باباییه که ۲۴ تن شاعر الاهی سرا در آذربایجان از همین فرقه برخاسته است.

سپهسالار فی مناقب خداوندگار اثر مجلد فریدون سپهسالار و مناقب العارفین تألیف احمد افلاکی دده (که پس از آثار سلطان ولد، کهن‌ترین اسناد پیرامون مولوی است) نام برده شده است. نخستین رساله درباره‌ی «سماع مولوی» را جلال الدین ارغون چلیی به نام اشارات البشاره در قرن هشتم تألیف کرده است.

نخستین مولوی خانه نیز بلافصله پس از وفات مولانا توسط علم الدین قیصر - یکی از امراه سلجوقی - در جوار مقبره‌ی مولانا ساخته شد که سلطان ولد در ترجیع‌بند و غزلی از آن یاد می‌کند.^۱ بدین گونه هواخواهان و پیروان و شاگردان مولوی، در مرکزی دور هم جمع می‌شدند و به ذکر و ورد می‌پرداختند.

این تجمع به تدریج در دیگر مناطق و شهرهای بزرگ ترکنشین نظیر سیواس، ارضروم، تبریز و جز آن نیز شایع و رایج شد و چنان گسترش یافت که به سرعت از قونیه تا سلطانیه را در بر گرفت، و در تاریخ ادبیات ترکی پس از قرن هفتم به این سو، نقشی عظیم یافت و آثار منظوم گرانبهایی به تبعیت از دیوان ترکی مولوی و سلطان ولد سروده شد که بی‌گمان ذکر تنها گزیده‌ای از همه‌ی آمها، احتیاج به تسوید مجلدات متعدد خواهد داشت. از آنجا که ما را در این جلد از دوره‌ی مجلدات «سیری در اشعار ترکی» بنا بر اختصار است، اینک برخی از منابع شرح احوال شعرای ترکی سرای پیرو مولوی و خالقان آثار ادبی «مولویه» سرا را می‌دهیم.

نامهای این منابع را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده‌ایم. نگارنده بسیاری از این آثار را خود دیده است. برخی را هم که به نقل از منابع مطالعه‌ی تاریخ ادبیات ترکی نقل کرده، با ذکر منبع در پاورقی، در این سیاهه گنجانده است.

^۱ سلطان ولد. دیوان، نشر فریدون نافذ اوزلوق، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۹ و ۸۷.

منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه

اسرار العارفین و سراج الطالبین: اثر درویش علی بن اسماعیل آنبارچی‌زاده متوفی در ۱۱۲۸ هـ از این اثر نسخه‌ی خطی منحصر به فردی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حکیم او غلو علی‌پاشا به شماره‌ی ۷۱۱ محافظت می‌شود. مؤلف کتاب، از آثاری نظیر مناقب‌العارفین و مناقب سپهسالار سود جسته و کتاب خود را با ذکر مولوی آغاز کرده است و به شرح حال دراویش و شعرای ترکی سرای فرق و طرایق مختلف مولویه تا زمان خود پرداخته است.

اسرار دده تذکره‌سی: تأثیف محمد اسرار دده متوفی در سال ۱۲۱۱ هـ فرزند محمد بی‌زبان که پس از اتمام چلهنشینی در مولوی خانه‌ی گلاالتی استانبول، سراسر عمر خود را نزد غالب دده شیخ همان تکیه به سر آورد و در ۴۹ سالگی بدرود حیات گفت.

بدان گونه که در مقدمه می‌گوید شیخ او غالب دده، برخی از اشعار شعرای مولویه را گرد آورده و مجموعه‌ای ترتیب داده، آن را به اسرار دده بخشیده و امر کرده است که مجموعه‌ای به صورت تذکره‌ای مفصل درآورد. وی نیز نام شعر را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده، شرح احوال آنان را نوشته و نمونه‌هایی از آثارشان را هم داده است. از منظومه‌ای که در پایان کتاب آورده، پیدا است که اثر را در سال ۱۲۱۱ هـ به فرجام رسانده است. سه نسخه‌ی خطی از این تذکره تاکنون بازشناخته شده است که هر سه در استانبول، نخستین در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول به شماره‌ی ۸۹ دومی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افسوسی به شماره‌ی ۱۰۹، سومی در کتابخانه‌ی ملت به شماره‌ی ۸۵۶ مضبوط است. شعرایی که در این تذکره یاد و آثار آنان آمده است عبارتند از^۱:

- الف:** آدم دده، آقازاده، محمد دده، احمد دده، منجم باشی، انیس رجب دده، انیسی مصطفی دده، اخی صادق، انسی درویش، آرامی درویش، احمد درویش، احمد آنی درویش، ادیب درویش، اویس درویش.
- ب:** بوستان چلبی، بوستان ثانی، برهان الدین چلبی، بدرالدین چلبی، بقایی درویش، پری درویش، پروانه درویش، پیری درویش.
- ت:** توکل دده، تابع درویش، طالب درویش.
- ث:** ثاقب دده، ثایبی درویش.
- ج:** جلال ارغون، جمال چلبی، جنونی دده، جوری دده.
- ح:** حیاتی درویش، حجازی درویش، حسام درویش، حاسب درویش، حافظ درویش، حزین درویش، حالتی درویش، حلمی درویش، حبیبی درویش، حافظ درویش، حافظ دده.
- خ:** خضر پاشا، خسرو چلب، خضر بیگ، خدایی دده، خالص احمد دده، خضر حمدی دده، خلوصی درویش.
- د:** دیوانه سلطان، دالی دده، دانشی دده، داود دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش، درویش عثمان سینه چاک، درونی درویش، دشتی درویش.
- ذ:** ذهنی دده صالح، ذوالنونی دده، ذهنی نجف زاده درویش، ذهنی درویش حسن.
- ر:** رسوخی دده، رحمت الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب درویش، رسما احمد دده.
- ز:** زین الدین، زهدی یوسف دده.
- س:** سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی درویش، سروری درویش، سامی درویش، سوزی درویش.
- ش:** شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی دده، شفایی دده، شیخی دده، شیخ شیخی دده، شکیب دده، شمعی دده، شیدا درویش، شوری درویش، شهلا درویش، شانی درویش، شفیعی درویش، شهیدی درویش، شناسی درویش، شیدا درویش.
- ص:** صبوحی دده، صائب دده، صدری دده، صفایی دده، صفی الله دده، صابر دده پارسا، صدقی دده، صادق دده، صافی احمد دده، صمتی درویش، صدقی دده، صنع الله درویش، صفائی درویش، صاحب درویش، صفائی درویش، صافی درویش.

ض: ضمیری درویش، ضعفی دده.

ط: طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالبی دده، طالب دده، طریقی امیر دده.
ع: عباپوش سلطان، عالم امیر، عادل افندي، عبدالحليم عارف حاجی، عبدالوهاب همدانی، عبیدالله دده، عرضی دده، علمی دده، علیشی درویش، عرشی درویش، عزلتی درویش، عزمی دده، علمی درویش.

خ: غربی سید ابوبکر، غالب دده، غوصی احمد دده، غربی درویش، غانم درویش، خدایی دده.

ف: فخر چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح درویش، فنی درویش، فوری درویش، فاقی درویش، فیضی درویش، فوضی درویش، فرخی درویش.

ق: قاری شیخ احمد الوفایی، قاسم دده.

ک: کمال احمد دده، کریم دده، کاتبی درویش، کلخانی علی دده، گناهی درویش، گنهی دده، کلامی درویش، کاملی درویش.

ل: لقمانی دده، لطفی محمد دده، لالی دده، لسانی درویش، لبیب درویش.

م: محمد تبردار، محمد قیمی دده، ملامی دده، محرمی دده، میال درویش، مذاقی درویش، مظلوم درویش، معنوی درویش، معنوی قونبوی، مخلص دده، مونس درویش.

ن: نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نابی عثمان دده، نطقی ددهن، ناصر عبدالباقي دده، نهجی درویش، نجاتی درویش، نگاهی درویش، نطقی درویش، نیازی درویش، نور درویش، نیاز درویش، نیر درویش.

و: وفایی دده، وجودی دده، وهبی قدیم درویش، وهبی درویش، واشق درویش.

ه: همدمی دده، هیئتی درویش.

ی: یوسف سینه چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین درویش، یحیی افندي.

ترجمه‌ی رساله‌ی سپهسالار: ترجمه و تأثیفی است از روی رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار، که به دست مدحت بهاری حسامی انجام پذیرفته و در سال ۱۳۳۱ ه چاپ شده است.

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۱۱۵

تذکره‌ی مجالس روم: تألیف غریبی شاعر عهد شاه طهماسب صفوی، که یاد او در مقدمه گذشت. وی اثر خود را با ذکر مولوی شروع می‌کند و ضمن دادن شرح احوال شعرای آسیای صغیر، بسیاری از مولوی سرایان را نیز نام می‌برد. در نسخه‌ی خطی موجود، شرح حال و آثار مولویه سرایان زیر آمده است:

۱. مولانا جلال الدین رومی.	۲. مولانا شیخی.	۳. حمزی.	۴. مولانا احدی.
۵. نظامی چلبی.	۶. روشنی دده.	۷. مولانا حسن.	۸. احمد پاشا.
۹. سجودی.	۱۰. جم سلطان.	۱۱. سعدی چلبی.	۱۲. سوزی.
۱۳. جعفری مذاح.	۱۴. جعفری چلبی.	۱۵. صافی.	۱۶. قملی حمزه.
۱۷. امیر چلبی امیری.	۱۸. درونی.	۱۹. مولانا صفائی.	۲۰. روانی.
۲۱. دواعی.	۲۲. نشانی.	۲۳. مهری.	۲۴. آفتانی (قیز).
۲۶. صنعتی چلبی.	۲۷. هلالی.	۲۸. اسحاق چلبی.	۲۹. نجومی.
۳۰. مولانا قندی.	۳۱. ابراهیم گلشنی.	۳۲. علی اصولی.	۳۳. بابا دراز شوقی.
۳۴. احمد بیک.	۳۵. ذاتی.	۳۶. فرخ بیک فرخی.	۳۷. عطایی.
۳۸. اشتیاقی.	۳۹. سریری.	۴۰. مآلی.	۴۱. سلیمان بیک جدیدی.
۴۲. علی بیک ضعیفی.	۴۴. آهی.	۴۵. فوری.	۴۶. عبدالعلی افندي حلمی.
۴۷. حسن خلیفه جمیلی.	۴۸. شاهدی دده.	۴۹. حکیمی.	۵۰. لطف الله چلبی (غباری).
۵۱. لطیفی.			

ترجمه‌ی ثوابت: اثر درویش محمود از مریدان شیخ عبداللطیف ابن سنان که به اشاره‌ی شمعی شارح مثنوی، در سال ۱۰۰۰ هـ. آن را در قوئیه به سر آورده است. اثر بر اساس کتاب ثوابت المناقب اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همانی ترجمه و تألیف شده است.

ثوابت المناقب: اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی که توسط درویش سنایی خلیل (م. ۹۵۰ ه) با بسیاری تعدیلات و افزوده‌ها به ترکی ترجمه و تألیف شده است. در این کتاب، اول شرح حال خود مولانا از ولادت تا وفات، سپس فرزندان و مریدان و شعرای پیرو وی یاد شده است.

حدیقة الجوامع: تألیف حافظ حسین ایوان سرایی (متوفی ۱۲۰۱ هـ). که در اصل درباره‌ی جوامع و مساجد استانبول و شرح احوال بانیان خیرخواه آن تألیف شده است. آگاهی‌های نیز درباره‌ی مولوی‌خانه‌ها و شرح احوال مشایخ آنان آورده است. این اثر در سال ۱۲۸۱ هـ در استانبول چاپ شده است.

رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار: اثر مجذ الدین فریدون بن احمد سپهسالار سلحوقی (متوفی ۷۱۲ هـ). در شرح احوال مولوی است که از سوی فرزندش شرح حال اولسو عارف چلی (متوفی ۷۲۰ هـ) و شمس الدین عابد چلی (متوفی ۷۳۹ هـ). چند درویش دیگر بر آن افزوده شده است.

سفینه‌ی نفیسه فی مناقب المولویه: تألیف ثاقب مصطفی دده (متوفی در ۱۱۴۸ هـ). از مریدان محمد دده، شیخ تکیه‌ی مولویه در شهر آدرنه، که در سال ۱۱۰۲ هـ. خود به مرشدی و شیوخیت در مولوی‌خانه‌ی کتاھیه نایل شد و تا دم مرگ خود، ۴۶ سال از مریدان دستگیری کرد. مقبره‌اش هم اکنون در تکیه‌ی کتاھیه است. وی علاوه بر دیوان به سیاق اشعار مولوی، تذکره‌ی نامبرده در بالا را دارد که در ۳ جلد به فرجام آورده است. در جلد اول از چلی‌ها که از نسل مولوی بر جای مانده‌اند، در جلد دوم از مشایخ مولویه، در جلد سوم از دراویش مولویه سخن رانده است. هر سه جلد این کتاب در سال ۱۲۸۳ هـ. در مصر چاپ شده است. جلد اول ۲۶۸ ص، جلد دوم ۲۳۳ ص، و جلد سوم ۱۴۴ ص. است.

سماع خانه‌ی ادب: تألیف علی انور که در سال ۱۳۰۹ هـ. در استانبول تألیف و در همان جا چاپ شده است. سماع خانه‌ی ادب، در واقع چکیده‌ای از اسرار دده تذکره‌سی است. این تذکره نیز به ترتیب الفبای تنظیم شده است. شاعران مولویه‌سرا که در این تذکره نام برده می‌شوند عبارتند از:

آ: آدم دده، آغازاده محمد دده، احمد دده، انیس رجب دده، اخی صادق، آرامی، آنی.

ب: برهان الدین، بقایی، بری.

پ: پیری.

ت: توکلی دده، تابع، تایب.

ج: جلال ارغون، حمال چلبی، جنونی، جوری دده.

ح: حیاتی، حجازی، حسام، حسیب، حافظ، حاتی، حلمی، حبیبی، حافظ منسترالی، حافظ دده.

خ: خضر پاشا، خسرو چلبی، خضر بیگ، خدایی دده، خالص، خضر حمدی، خلوصی.

د: دیوانی سلطان، دالی دده، دانشی علی دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش، درویش عثمان سینه‌چاک، دشتی.

ذ: ذهنی صالح دده، ذهنی نجفزاده، ذهنی درویش حسن.

ر: رسوخی دده، رحمت الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب طریقتی، ریسمان احمد دده.

ز: زین الدین.

س: سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی، سروری، سامی، سوزی.

ش: شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی، شفایی دده، شیخی دده، شیخی ممیش دده، شکیب دده، شمعی دده، شوری، شهلا میال، شانی، شفیعی، شهیدی، شناسی.

ص: صبوحی دده، صائب، صدری دده، صفائی دده، صفی الله دده، صابر دده پارسا، صادقی دده، صادق دده، صمتی، صدقی دده، صنع الله، صافی ختابی، صاحب، صفائی، صافی.

ض: ضمیری.

ط: طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

ع: عبا پوش سلطان ولی، عالم، عادل، عبدالحليم، عارف حاجی، عبدالوهاب، عرضی دده، علمی دده، عدنی دده، عارف دده، عزیز دده، علیشی، عرشی، عزلتی، عزمی دده، علمی.

غ: غربی، غالب دده، غوصی دده، غانم.

ف: فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح فوری، فراقی، فیضی، فوضی، فرخی.

ق: قاری، قاسم دده.

ک: کمال احمد دده، کریم دده، کلایی دده، گناهی، گنهی دده، کاتبی، کلامی، کاملی.

ل: لقمانی دده، لطفی، لالی دده، لسانی، لبیب.

م: محمد بردار، مقیم دده، ملامی دده، محرمری دده، مذاقی، مظلوم، معنوی، مخلص دده، مونس.

ن: نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نایی دده، نقطی علی دده، ناصر دده، نهیجی، نجاتی، نگاهی، نقطی، نیازی، نوری، نیاز، نیر.

و: وفایی دده، وجودی دده، وهبی قدیم، وهبی، واشق.

ه: همدمنی دده، هیئت.

ی: یوسف سینه‌چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین.

شرح حقایق اذکار مولانا: تألیف سید محمد فاضل شریفزاده معروف به فاضل پاشا حاوی
شرح حال مشایخ چلبی، مشایخ مولوی خانه‌های عثمانی در زمان مؤلف و نمونه‌ی آثار آن‌ها
است. این کتاب در سال ۱۳۸۲ ه در استانبول چاپ شده است.

مجموعه التواریخ المولویه: تألیف سید صالح احمد دده که به تاریخ شعرای مولویه نیز
معروف است.^۱

^۱ رک. آگاه سیری لوند. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، گیریش، ص ۳۵۲.

مناقب حضرت مولانا جلال الدین رومی: اثر احمد عونی قنق (م. ۱۳۵۷ ه) که در سال ۱۳۳۱ هـ. در استانبول چاپ شده است.

مناقب حضرت مولانا: به همین نام نسخه‌ای خطی در کتابخانه‌ی نور عثمانی به شماره‌ی ۲۶۱۰ نگهداری می‌شود.^۱

مناقب العارفین: اثر افلاکی احمد دده که آن را به اشاره‌ی اولو عارف چلی در سال ۷۵۴ هـ به فارسی به پایان آورده است. در شرح احوال مولوی و اطرافیان و پیروان او است که بارها به ترکی ترجمه و باز پرداخت شده است. فرجمین ترجمه از آن آقای تحسین یازیجی است و در سال ۱۹۵۹ در دو جلد در آنکارا چاپ شده است.^۲

مناقب العارفین: اثر سید ناصر عبدالباقي (م. ۱۲۳۷ ه) که بر اساس مناقب العارفین افلاکی و با اضافات و شرح احوال و نمونه‌ی آثار دراویش مولویه تا عصر مؤلف، تأليف شده است. در مقدمه گوید که اثر را به اشاره‌ی عمومی خود احمد دده (م. ۱۲۲۹ ه) به فرجام آورده است. این کتاب چاپ نشده است و نسخه‌ای از آن به شماره‌ی ۱۱۲۶ در کتابخانه‌ی سلیمانیه استانبول محفوظ است.

مناقب العارفین و مراتب الکاشفین: که بر اساس مناقب العارفین افلاکی ترجمه و تأليف شده است.

^۱ آگاه، سیری لوند، پیشین، ص ۵۴۲.

^۲ متن فارسی را نیز همو چاپ کرده است.

مناقب مولانا: سروده‌ی لقمانی دده متوفی در ۹۲۵ هـ در شرح حال و کرامات مولوی. نسخه‌های خطی موجود آن به شماره ۴۸ در بخش حالت افندی از کتابخانه‌ی سلیمانیه و شماره‌ی ۱۳۱۹ در بخش امیری از کتابخانه‌ی ملت در شهر استانبول محفوظ است.^۱

مناقب مولانا: به همین نام کتاب دیگری در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حاجی محمود به شماره‌ی ۴۶۷۱ مضبوط است.^۲

مولوی‌خانه‌ی یئنی قاپو: تأليف محمد ضياء احتفالچى (م. ۱۳۴۵ هـ) که در آن شرح احوال مشايخ مولوی‌خانه‌ی یئنی قاپو که در سال ۱۰۰۶ تأسیس شده است.

مولوی شاعرلری: تأليف احسان محوی از شعرای طریقه‌ی مولویه در ترکیه‌ی معاصر که سعادت نزهت در کتاب خود به نام تورک شاعرلری آن را نام می‌برد و بخش‌هایی از آن را نقل می‌کند.^۳

^۱ رک. فهرست نسخ خطی ترکی در کتابخانه‌های ترکیه (TCYK)، ص ۴۶۹.

^۲ همان، ص ۵۶۸.

^۳ رک. سعادت نزهت، تورک شاعرلری، ج ۳، ماده‌ی اسرار دده، ص ۱۳۴۴-۱۳۵۲.

گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان

چنان‌که گذشت، جلال الدین رومی معروف به مولوی، در تاریخ ادبیات ترکی صاحب مکتبی است که از سوی مریدان و پیروان او تا عصر ما گسترده شده است و در ایران به ویژه در آذربایجان و خمسه و خراسان، چون هاله‌ی رنگین زیبایی از قرن هشتم هجری به این سو را در بر گرفته است.

تحلیل و نشر گزیده‌های از آن‌ها بس دشوار و حتی به سبب گستردگی آثار به جا مانده، غیر محتمل می‌نماید. اما در این جلد بی‌توجه به ابتدایی بودن برداشت ما در این گزینش، برای آشنایی خوانندگان ایرانی، تنها از چند تن مولویه‌سرای قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب یاد می‌کنیم.

۱. سلطان ولد

بهاء الدین محمد بن جلال الدین بن محمد بن بهاء الدین محمد متنخلص به ولد و معروف به سلطان ولد، در سال ۶۲۳ ه از گوهر خاتون دختر شرف الدین سمرقندی، درویشی از ترکان خوارزم، منکوحه‌ی جلال الدین مولوی در شهر لارنده به دنیا آمد و به نام جد خود، ولد نامیده شد.

مولوی علاقه‌ی خاصی به فرزندش داشت و همه جا او را به همراه خود به محافل و مجالس می‌برد و او را فعل خود می‌دانست.^۱ افلاکی درباره‌ی او گوید:

«حضرت ولد از تقل ولد خورد، سال‌های بسیار به صفاتی تمام عمر می‌راند. و سه مجلد مشنویات و یک جلد دیوان ترکی انشاء فرموده از معارف و حقایق و غرایب اسرار، عالم را پر کرد و...»^۲

همچنان که از قول افلاکی در می‌باییم، وی آثار شیوایی به نظم و نثر داشته است. باید گفت آنچه اکنون از او به دست ما رسیده است، جزو شاهکارهای ادبیات اسلامی در قرن هفتم به شمار می‌رود.

سلطان ولد در قونیه و شام تحصیل کرده، مسلط به علوم عصر خود بوده است. جلال همایی آثار بازمانده از او را «ذخایر ادبی» به شمار می‌آورد^۳ و عبدالباقي گولپیپارلی می‌گوید: «ین آثار واقعاً از نظر زیان شایان ارزش زیادی است.»^۴

^۱ روزی مولانا فرمود: بهاء الدین! آمدن من به این جهان، جهت ظهور تو بود، چه این همه سخنان من قول من است، تو فعل منی (مناقب العارفین، ج. ۲).

^۲ همان، ص ۸۰۴.

^۳ ابتداء نامه، مقدمه‌ی جلال الدین همایی.

^۴ مولویه بعد از مولانا، ص ۸۱

سلطان ولد عارف دل سوخته‌ای بود که دانش مذهبی سرشاری داشت. در شعر ترکی نیز تکنیک خاصی را برگزیده است. تمام ایات ترکی ابتدای نامه نمایانگر تسلط و قدرت وی به دقایق شعر ترکی است:

کندوزوندن جهانی گر سورهسن،
مین جهان اول جهاندا سن گؤرهسن،
نه بالیقلار وار اول دنیز ایچره،
گرسنه تانری اول سودان ایچیره.
دنیز ایچره بالیقلارین گؤرهسن،
اول بالیقلارلا هم بئله دوراسان.
اولمکی اول دنیزده گؤرمیهسن،
گؤرهسن نه کی وارسا سورمیهسن.
آندا آسوز- آغیزسیز ایچمکدیر،
اول چمندہ قانادسیز اوچماقدیر.
توخوم اوچماغین ناماژ اولدو،
یېرلری، اولری نیاز اولدو.
ذکردن دوغو آنداغی قوشلار،
دوکلیب آندا یایالیب قیشلار.
ذکر اوچماقدا قوش اولوب اوچار.
بختلی اول کیشی که ذکر ائدر.

در اینجا برگزیده‌ی دیوان غزلیات سلطان ولد را می‌دهیم. برخی از این غزل‌ها را سعید نفیسی در انجام دیوان سلطان ولد^۱ به صورت کلماتی نامه‌هم و مغلوط چاپ کرده است. در تدوین غزل‌ها و هم مثنوی‌ها، از سه چاپ مشهور پروفسور سعادت چاغاتایی^۲، پروفسور

^۱ دیوان سلطان ولد، با مقدمه‌ی سعید نفیسی، ص ۵۵۶-۵۶۳.

^۲ سعادت چاغاتای. تورک لهجه‌لری اورنکلری، آنکارا، ۱۹۶۳.

فاخر ایز^۱ و دکتر ابراهیم تاتارلی^۲ سود جستیم. در دو مثنوی ابتدانامه و ربابنامه، برخی نسخه بدل‌ها و اختلافات مهم سه چاپ فوق را در انجام متون آورده‌یم. در این پاورقی‌ها: «س» را برای چاپ چاغاتایی، «ف» را برای نشر مرحوم فاخر ایز و «ت» را جهت کتاب گرانقیمت ابراهیم تاتارلی برگزیدیم.

غزلر

-۱-

با خما منه، با خمسا منه بو گوز لیلد، بو گوز لیلد،
 جان گوزونو گر آچاسان، سن نolasan، سن نه اولا؟
 گر منی سن گای کوره سن، کندوزونو بای گوره سن،
 نه نه کیم لیستر لیمن، سنه گله، سنه گله!
 تازی یز نیکلیل دیک دور، تازی یز گورکیل، دیک دور،
 آیتمسا بونو کیم: «تازسر قاندرا لولا، قاندرا لولا؟»

^۱ فاخر ایز، اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، استانبول.

^۲ ابراهیم تاتارلی. اسکی تورک ادبیاتی، متنیلر، صوفیه، ۱۹۷۳.

مندان اشیت وارلندار کیم جانینا جانز قایید،

من کی سوزون سوئلد دیم، گون و گچه کوئندر دیم،

بو آندارلکی کیشیدر آنر بولا، آنر بولا.

دونیادار هر کیم سوئیز، بونو دیم، بونو کوره در،

آندار واردار سا بوندان آل نه قید آل نه قید.

گر کوئه مز سینیز آنی، کر بیله مز سینیز جانز،

ایشته مین آنی، کیم سینز مر آندار سالا، آندار سالا.

آندار یقین رحماندیر، بوندان یقین شیطاندیر،

شیطان آلمیدان قاصیمن، لمدین لاحول ولا.

قویون ساواشی سینز بگون، شیطان باشیتی دوییون،

سد بیکی نزائل بیکی نرخوش قورو لون بیر-بیر لید.

تۇر كىچە كەرىپىلىز لىدىم، بىر ئۇزۇ مىنە ئەتلىز لىدىم،
 تاتجاڭا كەرىپىلىز سىنىز، كۆيىم اسرا رەعلا!
 كېيم «ولد» يى سۇورا رايىسە، كاي كۆز ايلە باخارسا،
 تازى لۇنۇن باشىندالىن ساولىلد، ساولىلد.

-۴-

قارنۇم آجدىر، قارنۇم آجدىر، قارنۇم آرج،
 رحمىت ئەت كىل، تازى سەمنە قاپو آرج.

لۇچماق آشىندالىن دىلەر وەن بىرچىخ،
 نور خىمىرىنىن لىكى لۇچ بوزلا ماچ.

رحمتىن چو خەدور، دىنەر دىر، اسىر چىلب،
 رحمتىن راكىلىمە، سەن چوخ ساچ!

گریازو قوهون با غیشد، ری کریم!

قولونا دومس قاتی بو قاز قاچ.

سن بویوردون قولونا: گل بیر قاریش!

کیم سنین اپچون گھم من بیر قولاق.

کیم سنی بیر بیلمیه جاندر جانز.

اولدو کافر، بونون آسیدی خاچ.

کیم سنی گوره و عاشق اولمیه،

رونو جانیز بیل، یا داشدی، یا آغاج.

سن گونشر سن گوئی تھیتن ری پادشا!

چایسر و چمن نوروندان گلد مر چاچ.

قاشدلرین مامدیر، گوزون لو خدلر آتار،

گوئیون اول او سلدر ایچون او لدو لتاج.

اول نه باشدیر، اول نه کوزدور، جان آکور،

اول نه بودور، اول نه یوزدور، اول نه سارچ!

او «ولد» کوزلو چھاندازدیر،

گوزوزه با خمس، ایراقدان قارچ، قارچ!

-۳-

سنین اوزون گونشیدیر، یوسا آکیدیر،

جانیم آلدی، کوزون داخرنہ آیدیر؟

منیم لیکی کوزوم بیگلیل جانیم سان،

منی جانسیز قویا سان سن، بوگئیدیر.

گوزومن چخمن، کیم بوئر سنیندیر،

منیم گوزوم سنه یا خش سرلیدیر.
 نه او خدوربو، نه او خ کیم گلدی سندن،
 منیم بویوم بو نویدر، شیمدی یادیدیر.
 تاشا چین بری گل، کیم گوره سن،
 نته گوزوم یاشی ایرماق و چایدیر.
 سنین بویون بو داغدان آخدي کچدر،
 بجان الدی یوزومن یازو یادیدیر.
 بگون عشقین او دومنان ایسمی آلدوق،
 بیزه قایودکل، گر کار و قایدیر.
 منه هر گچه سندن یوزمین آسمی،
 منیم هر گون ایشیم سندن قولیدیر.

«ولد» یو خنولدی سن سیز بو بھگانڈل،
سنی بولدر، بو گرذان بگ و پایدیر.

- 5 -

بو جهانداران کیم چیخارسا، بیزی آک بلدا ناوز،
 یولوموز رکیم گیر درسه بله قیش پیکلی آچاوز.
 بله ئیمیز دوتاوز، بو آغیر یولو گئده یوز،
 کیشی نیز که گوئز نز، دو توز گوئز دن آچاوز.

ئىرى قوياوز كىدە يوز، بو خلار تىقىقاوز،
عىسى نىن يولون دوتاوز، ياغار سىركۈيە گخاوز.

سکه‌ی نیزی کیم آرلارسا، اُل - اُوزوموزه دورلارسا،
دارلاروز چالیش قیلدوز، دارلاروز قلچ آرلاروز.

قارانقو موسی گئدروز، یئلیمیز ده بیزی اوروز،

دارلوز نورون سو سیدل قرانقو سو سیمن سیاوز.

قارانقو سین سیاوز، سوئمر ایله خوش دورلوز،

قانقولاریله کوئر کن، گایلدولان شررین یحن اووز.

اوئلری که بیز قیرلوز، کئرو جانلر دالسنه درلوز،

او رئلی که بیز یحن اووز، کئرو آنس بیز ماپاوز.

کیشی نین که گؤزی کوئر، بیزه جان وئرگون لئدر،

نه که بولولا دارلوز، یوز آنون کیبی آلاوز.

یورو لی «ولد»! که بوکون سوچوتان زیدان آچاوز،

چیر و چمین آچاندا آخیم ساز یوزون کوئرلوز،

- ۵ -

دورون گورون بوجنه نه ياتار سيز،
الى دولت گوروندو، نه دوردار سيز.

آنی کيم کونونوز آيدير کي قانز،
گوش کيمی آنی بلى گورور سيز.

سيز آندلان هم دويار سيز، هم آچار سيز،

سيز آندلان هم ياتار سيز، هم دوردار سيز،

جهانی کيم گوره ر سيز قامولائدير،

راکر راکي گوره سيز سيز گوره سيز.

ئيري گوئرنە دارسالل ييرتنز،

گور گوزو آچين قاندراوردار سيز.

كىشى كندى راي شىدن بلسى رولار،

گوئه نز سیز آنی داش سیز، دمیر سیز.
 ایلیندە سیز آنین گورون نه آیدیر،
 بیلین آنداز نجھه دور لو آکار سیز.
 «ولد» آیدیر کە مند گای اشیدین،
 آنچین سیز بئله سیز کم آنار سیز.

- ٦ -

ھم سن گوئه ھون بني، لیدىنھە وارا ووم بیر گون،
 يولدر لو توروم جانوز قان آغدیا ووم بیر گون.
 گر او میا سان بوم، تذن چىخا بوجانوم،
 بوقا يوبني دوتا، آنسیز رؤلۈ ووم بیر گون.
 سوجى ایچە دوم سو جىز، دلى اولا روم دلى،

نم وار ور ووم يئله، سني دوتا ووم بير گون.

سني نيشه سؤور يم، يوز جان پيگىرس ديل ووم،
اولا كه قول و كوله سنان اولا ووم بير گون.

دور روم و آغدر روم، لو تور رام، ليندر ووم،
لئيله قويميا تازى، هسم بن كوله روم بير گون.

گوزلر سني كور ورسه، عالم سني بيدور سه،
ألوم دچک سني، بن كيزلىه روم بير گون.

«ولد» يوزنگر كور دى، ھىدى قاپۇن دور دى،

آيدى كى كله اول كيم آنلىك ئۈپەر ووم بير گون.

ھم سن كوزه سن منى، ائمان لو تور ووم بير گون،
يولدرا لو تور ووم جانىزى، قان آغدىيار ووم بير گون.

-۷-

اری آری و گوش قولون،

آلدین جانیز بگون.

گر پیر با خاسان منه،

راکسید نه اولار سندن؟

اول آری اوزونو گور دوم،

گاور قیزنا ساردیم.

آتیدیم نه چخا ریرسان،

بوگرده منردین؟

سن بایسان و من یو خوی،

سن بکسن و من بیر قول.

تازری پیشنهم بیر میلان،
و گمیل که سنیوم من.

مندان یو خومو قاپدین،

و رئدین یئله و گزدین.

آستغیل نه بل دیر بو،

عشقین نه دیلر مندان؟

گر سن دیلمز سن کیم،

منی دل سلائد سن.

آل ری اوزوله گوندوز،

دلدار نشگه کزه رس؟

سن پاش سان ری جایم!

اگنیل نه دیلر کونون.

کیدیر که سنه لده،

بیری خشی والی یامان؟

چون چرخ، «ولد» گردن،

بر گرد مه رخان.

هر دم غزل سگیان،

با ساز که: تشن تن!

-۸-

آنی کیم من گوئوره مگر گوئرہ سن،
 منیم حالیم نشیدیر کی بیله سن.
 گردارشان، گردمیر، بونور دلان،
 دolasان بکله گل نور اولور سن.
 گر عالم، گرسالک اولارسا.

قیسان عالم آنی دوتاسن.

أرندر گوئیه آغدیلدر بوئیر دن،
 ارندر له بئله گوئیه آغان.

طهور دور حق سوی اوچماق ایچره،
 گر طهرسن، آذلان سن ایچه سن!

یاوی قیل کندوزونی دارلو ییگىز،
آنی کیم سن دیدرس، تىزىلەس.
«ولد» سىنى گونشدن بىللى گوردى،
نجە آىدان سرىنىڭ كېزلىس.

-۹-

نە تاڭىدیر سىنىن عشقىن،
كى مندان كۈنۈمۇ آلدەن
آن بىر جان فىراقىدىم،
لەيکىيەن جان منه ھىدى.

آنىن كىم جانزۇرلۇيدى،

عىسى بىكى كويىه قا سخنەن

قارانچو جانلىق ئىرلۇزىرە،

اشك بىكى كىرىۋ قالدى.

سنى بىلدىم، سنه ھەدىم،

كۈزۈم آچدىم ئۆزۈن كۈرۈدۈم.

رايىم واردىس دالى گەلىم،

منى عشقىن سنه سالدى.

سنى كۈرۈدۈم قاچار لىدىن،

جانىم يولون آچار لىدىن.

عاشىقدىرىي سەچىر لىدىن،

قالانی لیدیریم چالدرن

آلی چمی سنی سوهر،

سنی لیستر، سنی بئیر.

گونش کیمی اوزون دوغار،

قامو عالم نورون دالدی.

خديق لرجاني ساچين،

بو دونيا دلان بری فاچين.

گوزو آچين، گوزو آچين،

گوزون تازى نلر قيدرن

ولد گندی سیزره آیدیر،

نه لیستر سیز، سیزینله دیر.

کیم اصلیسه منزبیدی،

دنیز آلدی، کوهر بولدی.

-۱۰-

سنین رؤین بوکجه نور دودی،

آنین چین کیم آچاند رآی تو شدی.

قاران توقالمیا آندا که بو آی،

قاران تونی نور لیله دیشرا استدی.

او لعمند و لحیباق ببلی رؤلر،

کیم آغري او دار قالدی يوخ گئتدی.

لو لەندان بوجچە لەلمە دارلەرن،

کىشى كويىلان دىكىدى ولاردىن، يېتىدى.

نە ياخۇر دوركى ياغىدى جان ئوزونە،

كى جاندالان مىن كىف مىن باغ بىتىدى.

نە كۆھر آلدەن بوبىر دارلەن جانىم،

كى يوز مىن دەنەزىز ئانگىر دەرسىتىدى.

منە سىزماشان اسىر كى لولارسان،

منى كۈرسن نە سوچوبىتىدى دەتمى.

مەجايىھە قالارون لەل چىلىدىن،

كىكى جانى نىتە بىر-بىر نە قەدىن،

آنى باخشىلدىنداڭ بىر سەزىيەتىم،

قاراگوزون منه نه او خدر آتمىز

«ولد» بازار لىسرىكىنى بىرلە،

سنى آلدى، جھانى وئرىدى سادى.

-۱۱-

تازى اىچون گل منه، كىم آن سان تازى يىز

وئر بوجىانى بوكون، كىم آلاسان تازى يىز

باش نه او لور بويولا، وئر دلوارىن سن يىلە،

باش سىزجان گۈزون آچ، كىم كۈره سن تازى يىز

رو سونو قوغىل بوكون، يىيلدار گۈركىل دوگون،

دى كىمى لوينى غىل، كىم بىدە سن تازى يىز

كندوزونه بانسى غىل، كندوزىنى سن قوغىل،

کندوزینی یادو قیل، کیم بولاسان تازی ییز
 گؤیه آغسان جانیم! گرا بولاسان سن منیم،
 آچ آلینی و ئاما لین کیم دوتاسان تازی ییز
 قیمتین آرتیق اولا، آئی سنه یا سستیق اولا،
 سوہ سن ئیرو گوئیم، گر سوہ سن تازی ییز
 شنج آچار لیسە گئزوون، اولا روروزون،
 تامودا گوئی نه اوزون، گر قویاسان تازی ییز
 گورمیه سن سن جانز، بیلمیه سن سن قانز،
 سندن لیراق آئی هانی، گر ساناسان تازی ییز
 بچه «ولد»! حق لیپکون بیر قاچ عاصر لیپکون،
 ایل اون ریکی آئی آغلدیسب، یالولارسان تازی ییز

ابتدا نامه

۱ کیم را جل سیز او لورسه اول قا لور،

او چمساغی بو جماندرا نند آکور.

کیم او لورسه بو گون دیری اولا،

کیم او لورسه یارین یا ووز قالا.

دونیانین دیر گیکر کچر قالماز،

تازی دلان کیم دیر میسه او او لمز.

بو حیش بو یوردو پغمبر،

قاتغ کیشی که دیر گیکین دیستر.

۵ کندوزوندن گرده کیم او لوله،

دیر گیکین معنی سین او لو ب بوله.

لؤلمه دان تۇزرا ئالون، آغۇن كۆكە،

كىيم سىزىي آرى لىلە كوش رۇگە.

اول كىيم لۇندو، لؤلو مسوز اول قىدى،

لۇچىساغى بوجىماندا نەندىلدى.

گردىرىيىك لەم سىزىر لۇكىدىر،

تازىي بىرلە ھىشە اولماقىدىر.

بوجىمان سئۈكىيەن كىيىشكىدىر،

عشق لۇدۇزىان ھىشە بېشىڭىدۇر.

۱۰ كىندودان يا وزىي كىدر مقدىر،

اول كىيم ائتمىز بونە لىرەقىدىر.

لۇلمىزىن مەنىسى بودور كى يىل،

نفیین اوئلدورکی اولاسان بىل.

كندوزوندان يازولوغۇنىرى سورغىل،
نەنسە دەن كە حق دەملىل، دورغىل.

صارىپ راىشدور بۇنۇ لەمەمىيەس،

يالىنېز بويولاڭىزەمىيەس.

كندوزونلە راپچىرچىمايمىسان،
گۈزبۈز اول، آرى يۈزە باقىمايمىسان.

١٥ رايستە لەنى كى يۈلى وارىشىدیر،

جانىنى حق نورۇنقا رىشىدیر.

كىيم سىنى اول اولو خەتكىرىد،
قورقۇلوكۇپرۇدىن سىنى كېھىرە.

صدق ایله برك دوت آنون آنگین،
 کیم سنی لیلته اول چلبه دکین.
 دینی تئرچیار، گف دیک گیل،
 قاموونو قوغیل، منه گل گیل.

اول یولا من ایی قلدوزون،
 سن منیم سودوم رتچ کیم آنخوزالن
 ۲۰ گوزلرین من آچیم کی کئی گوره سن،

دکمه لردن نچه - نچه سوراسن.

نه کی ولدیر بھاندرا بیدورون،

سنی هتدان تمام دولدورون.

اول پیناردان که خضر سولیپدی،

دیری قالدی و نفیتی بیچدی.

من سنه لپچوره مک کی قور تولاسان،

تازی یولون آنون بیکر بولاسان.

بوئری قویوبان گوئیه آخسان،

قارانغوریه نور بیکی یاغاسان.

۲۵ رحمتینله دونگون ایلیه سن،

قدرتینله کونردون ایلیه سن.

نه کی سن حکم لمه سن لولا لول،

آز گلورسه سنه لولا لول بول.

اگمین دوت کسیلمه آندلان سن،

کندوزین کوئرمه دنه کیل سن من.

کندوزینی اونوت آنی بیلغل،

کندوزین یا وو قیل آنی بولغل.

کندوزیندن چهانگی کرسوره سن،

مین چهان اول جهاندر سن گوئره سن.

۳۰ نه بالیقدار وار اول دنیز را پچره،

گرسنه تازمی اول سودان را پچیره.

دنیز را پچره بالیقدارین گوئره سن،

اول بالیقدار لیله بیله دوره سن.

دوروبان گندرا سن بالیق اولاسان،

نه کیم لیستر ریسن بالیق بولاسان.

رؤگلکی اول دنیز ده گوئرمیه سن،

گوئه سن نه کی دار سا سور میه سن.

آندا ئوز لر ئېرىنىدە گوئە قەدیر،

آندا كىيم گۈز گوئە، نە سورە قەدیر.

٣٥ آندا ئالسوز_ آغىز سىز را پەچەن قەدیر،

اول چىندە قاناد سىز لە پەچەن قەدیر.

يەمك_ اپەچەن بىخشت دە نور داندۇر،

خوشلۇغۇن لە پەچەن ئەغى حور داندۇر.

تو خومۇ لە پەچەن ئەغىن نماز لولدۇ،

ئېرىلىرى_ لۇلرى نياز لولدۇ.

يەميش و ياپاراق آندا سۈيىرلر،

لېرلا يوبان بوداقىر لۇنىرلار.

ذکرون دوغۇلۇغا غرقۇشلار،

دۆكەلی آندا يىيلىسىپ قىشلار.

۴. ذکر اوجماقدار قوش اولوب اوجار،

بىختلى اول كىشى كە ذكر لەدەر.

كىيم ئاكسە، دىيم - دىيم كۇتۇرە،

اول كىيم لەمۇز، يارىن اودۇر اوتۇرلار.

اول كىيم ئىلدىي بىگۈن - يارىن كۇتۇرە،

اوچماق رېچىرە سۇئىسىن اوتۇرلار.

دېيون آرتۇركى سى دىرىي قالاسان،

كفرۇن آرتۇرما لىيت بىگىرلە سىن.

جانلدرۇن جانىر صدق ولەمان دور،

کیشی بو نور لیله مسلمان دور.

۴۵ کیشینن کیم دکیل قاتر عشقی،
قینماز دیر پیمار بیکی صدق فرن

صدق سویر که آز دور قورویا،
چون دکیل کیم دنیز گیبی ئیریه.
مدوی گر دکیمیدی را کسیک سیز،

ئیریمیدی، لا ولاید سر بیری یوز.

صدقین با غر کی بیتی کوئندوند،
قورمایدی گولو را لو مومند.

کیم مد بولد و تانزید لان، قالدی،
قیچی نفین بونیندا چالدی.

۵۰ بیچدی نفین باشین گی کاودو دی،

دور مادران، تازی یا یولون اور دی.

تازیدان اول دیر کی جان وردی،

تازی یولون اور لندری قیر دی.

کیم بونو استدی، قور خودان گچدی،

اوچساغا کیر دی بول بوچرا بیچدی.

اول بوچردن کی: آن طهور بود،

او ندان ریچکیل که: عین نور بود.

اول بوچردن که: تازی نوری دیر،

ستی سی اوچساق ریچره حوری دیر.

۵۵ گووده دن چیز که جانینی بولا سان،

جان گوزون آرچ کی جاندرين آلاسان.

تازى آيدير گر منه گله سن،

نه گونولون ديلر ليسه آلاسن.

کندوزيني تو غيل من رو تغيل،

مايني اوينا عشقى نى او تغيل.

كيم سئين من اولادم کي تازى - ون،

بىرينه مىن قىلام کي تازى - ون.

قانغر داملا كە بودنيزه گله،

کندودون قورتولا دنيز لولا.

٤٠ ريلرى اول كىيىدى، بىر اولدى،

داملا كىيم كندو دنيزىن بولدى.

دالملد کیم دنیزه دور و پ گلمنز،

قانیا سیب عشقان دنیز اوماز.

گوش ویل آنی یئیه بیگلیل،

یاشلینگی گنده قالمیا بیگلیل.

یئر دا خریل بیکی آنی سوره،

دنیز اول دالملدیس قاچان سوره؟

نه کیم قالمادی کیم سور لالار،

یوق نسیبی آییت نیته گوئه لر.

۶۵ شھری کیم سن دور ورسن آندا وار،

نه کیم لیستر دیلسن آندا وار.

کندوزین بیل که تازی یم پله سن،

لؤلمىه سن لبد ديرى قالاسان.

تازى دلان سن دولو زيراق باخما،

سندن آرىودىكيل قېلى قاتمى.

جانون آتمىلان ديرى دوروركى كور،

گۈددۈن كېچ، آنى جائىندان سور!

جانىن اىچىنەدە لىستە آنى سن،

كىم بولاسن رئىشتە بونىزىنەن.

٧٠ پاخىرىن آلتۇن لەدە رول كىميا،

دارغى يوز مىن بونون كېمى آدىيا.

دو كەلى يازو غۇنۇر مزد لەدە،

نور اولاسان قارانغۇلۇق كەدە.

تُن ز جان زنده است و جان لزوی،
 ایسته جانین ای چپشیده و صلت حی.
 گرچه حق قادر است کز عذر،
 کند ای حباد صد جهان به دهن
 به عمل بخششت مقامی سنی،
 کندت مردگر چه کم ز زنن
 ۷۵ مزدون یک رگ ایلیه یازو غون،
 بخششت بی بجهاد علم لدن،
 چیزین قدرتی عطشیم چو قدور،
 ریکی عالم کیشیده بیرا و قدور.
 دیله سیغماز آنون سوزی اول دم،
 دولته م آز دیله قاعمت لدهم.

تۈرك دەلىنى بىلور مىسىدىن سىن،
ئۇزىلە بىلەر كۆستەرىدىم من.

بىلدۈردىم خىلدىقە ئۇز لىلە،

كۈرە لەدى يار لەقاڭر كۆز لىلە.

٨٠ تاتجا آكىدالىم نە كىيم دىلە سىز سىز،
بولا سىز كىيمسەنى كى بولدوق بىز.

دبابنامە

١ مولانا دير لوياء قطسر، بىلۇن،
نە كىيم لەل بويوردو سا، لۇنى قىلۇن.

تازىدالان رەحمىدىر لونۇن ئۆز لەرى،

كۈرلار لەخورس آچىلەر كۆز لەرى.

قانغى كىشى كىيم بولۇزدان يول وارل،

تازی آنون مزدون منه وئرە.

يوخ لەدەر ماڭىم داۋارىم كىيم وئەم،
دوستۇغۇن مال إيلە بىلى گۆستەرم.

٥ مالى كىيم تازى منه وئەدى، بودور،
كىيم بومالرىستەير، اول اوسلۇدور.

اوسلۇكىشى نىن مالى ئوزلۇر اوپور،

ماڭىنى وئىر، بو ئوزلۇرى آپور.

مال توپرلۇدور، بو ئوزلۇر جان دورور،

اوسلۇلار آندىلان قاچار، بۇندىل دورور.

ئوز قالۇر باقىر، داۋار قانى اوپور،
دېرىيىي دوت، قوغىل آنلى كىيم اوپور.

تازى يى دوت كىم قىلاسان سى لىد،

گون و گچه تازى داران رايىتە مەد.

۱۰ يالوروب زارى قىلوب دېغىل رۇنا،

رەخت رەقىلىكىنى لەخۇندا منە.

كۈزۈمى آچ كىم سىنى بىللى كۈرمەم،

دەملە كىيەر دىزىزە كىرىم، دۈرمەم.

ئىستە كىم دەملە دىزىزە قارولور،

كىلى قىلاز، دەملە - دىزىز بىر لەلور.

من دا خىر دەملە كىيە دىزىز لەلام،

لەلمىيەم دىزىز كىيە دىرى قالام.

لەسلىوار حىرلان قالار بۇ سۆزلىرى.

کیم خلائق خالقی نیته گوره.

۱۵ من بولار آیدورام کیم: اول یوزی،
کیم سه گورمز، گش رو گور رکندوزی.

تازی کندی نورونو رونا وردر،

اول نور لیله تازی سر بلی گوره.

نور گر لولا، کوزونده نور گوره،

گوشین نوری گله رونا دورا.

نور بسیر دیر، یک گر کورمه سن اونی،

جان او لور س کیشیده گوره جانی.

او س گره ک کیم او سویس گوره بیله،

دل نین کیم او سویوخ، نیته گوره.

۲۰ هرنسه کیم س نده او ندان یوخ دورور،

اول نه کرچه بگندار چوخ دورور.

یل بون کیم لو سون اونی نیلمیه،
ائیله کیم جانیز کیشی جان گورمیه.

حرف ایچینیده بو قدر معنی سیغار،

بو سوز لیله لو سلو یو خاری آغار.

فخم امداد کیم تازی گوردی تازی بیر

تازی نوریدیر کی سوردی تازی بیر

مولانا کیم بجانا گلمه دی،

آشچیلرین کیمه خدن دومادی.

۲۵ اول گوشیدیر اولیالار اولدوزو،

دوکولنه اول گورور اوروزو.

تازی دان هربی کیشی بخشش بولور،

خاصلارین بخششی آیرۇ قوز اولور.

بخششی کىم وئردى حق مولانىا،

آنى نە يۇخوالا وئردى نە بىيا.

۳. بىز اونى منوم گۈزۈلە گۈرۈنۈز،

آنون اسىرىمىنەن سورۇنۇز.

من دېيم بۆز لەكى كىيىسە دەمەدى.

من وئرم نعمت كى كىيىسە يەمەدى.

من وئرم خلعت كى كىيىشى كىيىمەدى،

كىيىسە منوم يىشىمى سىيادى.

سورۇلار مندن خالق بوسىرى،

لۇلۇيۇ عىسى نىتە قىدىرىدىرى ؟

مەھىپى كۈيدىن نىتە ياردى آلى،

مۇچكى آسیردى ياوزلا رداران كىسى.

موسى ئىينىن نىتە لۇلدى عص،

دوشىنى نىن كۆزلۈ كۈنە لژوھى.

نىتە لۇلدۇ غرق فرعون لەيىنە،

رئىلە كىيم راشىتىرىن لۇل رىتىن چاوىن.

٣٥ قان لۇلاردى آرى بوكىفرلار،

جاندەرى لۇلور لىدى آندىان قارلار.

تازى دلان هەرگۈن بولۇن بىكى بىلدە،

دورلو_ دورلو قالور لىدى آندرلار.

او، خلیق ایچون نیته لودی گلف،
او دا دوشچک، او دی بیدی گلف.

بیر او زلا نمره دی قهرائیده دی،
او نه دونیا نعمتین ز همه رائیده دی.

چایر او او لو ریدی ای را هیمس،
محجزه بونون بکی مین، دامسا.

۴۰ صلح ایچون دوغدی داغدان بیر دول،
امتی ریتردی سود آنداز اول.

هود ایچون ییلقیردی اول منکر لری،
داغه - داشه ووردی اول منکر لری.

آندری کیم هود دیلدی، قیرمادی،

آندرین آراسینا ئىل كىرسەدى.

نوح ريون طوفان قامو كافلرى،

بوغدى سودا قىيىسادى كىمسە دىرى.

قىندادى سولار، ھەنان اولدو دىزى،

نە آتا قىيدى سو، نە لوغۇل، نە دە قىزى:

٤٥ سوتورداڭ قىيىسادى مىسىز بىكى،

بويردۇخون دوتدى نوحون، قوللار بىكى.

كندوز يېخون بىرگەنى نوح ائىلەدى،

رامتى نىرسودان آندرابىخىمەدى.

نوح آدم بىكى لەيپھەر آتاموز،

آدم آنى بىلوروز بىز قامو موز.

بۇ ئويودور حق خىشىنەيمىن،

قامى دير اونون رؤيودى، تىزمىن.

مېن بونون كىمى كىامت خاصلدر،

ۋئدى تازى گئرى آنراول بىد.

٥. تازى لىتى، نە كىيم آندر لىتىلەر،

تازى حاضرى دىرگەر آندر كىتىلەر.

تازى دلان كۈرنە كىيم آندر دلان كېير،

تازى دلان بىل نە كىيم آندر دلان قالىز.

سەن ولى دلن آكىر كۈرمە تازى يىز

آنداڭ لىستە خلىقىن سورما تازى يىز

مندان راشىت تازى خاصىن لىستە بول،

لاته گیندن جاندان آلغیل آن قول.

تازی خاصی حق سیریدیر دنیاده،
سیر دلیر سن، آن دو تغیل رای دده.

۵۵ من نیشه آیدیم ارن سیرین سیزد،
اول قالاق قانی که بو سیر لر سیغا؟

بیر دله سیغماز قالا قدر نه اولور،
بو رکمی دن کیم چخارسا ، اول پیبور.
اول نیمه سیر کیم کیمسنه بیله دی،
اول کیم آن بیلدی، جانسراو بادی.
او سونی تو تغیل دلی اول بویولا،
بویولا بیر جان و ارن یوز جان آلا.

تازی دلندیر جان، گئری ور غیل رون،
 کیم عوض ورہ رؤکوش جانلدر سنا.
 ۶۰ اول ئىرە كك جانى کیم بىر، يوز رولا،
 كىيەن لەنار حاىلىپا يوز رولا.

برخی اختلافات نسخ مشتوىهای ابتدانامه و ربابنامه
 (اعداد اشاره به شمارههای ابیات دارد)

ابتدانامه:

- ۲. ف. اولا.
- ۸. س. اجليسز، ت. اولومسوز.
- ۱۶. ف. «ككز» به جای: سنی. ف. دوت قتى.
- ۱۹. س. کیم سنه اول يولا قلاوزون.
- ۲۲. س. اولدى.
- ۲۴. ف. يئرى قويوبانين.
- ۲۵. س. گئچى نور ايله گون... .
- ۲۶. ت. اول اولا. ف. و. ت. آز گلورسه قاتوندا بول اولا.
- ۲۷. ف. و. ت. انگىم. ف. و. ت. مندن. س. اشمه غيل.
- ۲۸. ف. و. ت. منى.
- ۴۱. اين بيت در ف. نيامده است.
- ۴۲. ف. «دلیم - دلیم» به حاي بوگون - يارين.

۴۵. ف. قایناماز خوش.
۴۶. ف. «فرات» به جای دنی. س. یوزیه.
۴۷. س. مددی گر دگئیدی تانریدان.
- همچو بر کشت وقت باریدن.
۴۸. س. بیچدی اول نفسینی که گاوبردی.
۴۹. س. «اول» به جای: دیر. س. اورانی توب.
۵۰. ف. این بیت را ندارد.
۵۱. س. جانلی‌دان اولاسان.
۵۲. س. کندوزین سن اونوت منی بولغیل.
۵۳. ف. ایستر ایسه‌سن سن.
۵۴. س. سری اولدوم.

رباب‌نامه:

۱۶. ت. این بیت را ندارد.
۱۹. ت. اوسلااری گؤره بیله.
۲۳. ت. این بیت را ندارد.

۲. افلاکی دده

احمد افلاکی دده (م. ۷۶۱ ه) فرزند اخی ناطور متولد قوینیه، در جوانی در نجوم سر آمد زمان شد و از این رو او به افلاکی مشهور گشت. از دراویش اولسو عارف چلبی نواده و جانشین مولوی و نیز صاحب کتاب مناقب العارفین است که آن را در سال ۷۵۴ تألیف کرده است. دیوان ترکی او نیز، در دست نیست. تنها چند الاهی به دست آمده است که سه الاهی پایین از آن میان است:^۱

-۱-

هر کیمہ کیم بیر نفس عشق سلام رئیمه دی،
کونلو ولاشدی حتم، جاندرا مقام رئیمه دی.

سُودی عنایت آنی، بولد و هدایت آنی،
جانینی رول عاشقین اودا حرام رئیمه دی.

عشق کیمی کیمیا بولادی هیچ رویا،

^۱ این سه الاهی را از مجموعه‌ی تکیه شعری آنتالوژی‌سی فراهم آورده‌ی وصفی ماهر توجاقدورک، چاپ ۱۹۶۸، آنکارا، برداشتیم.

عاشق لولان بی ریا نفسی غلام رئیله دی.

اول جهانگشتم، جهد و جماد رئیله،

جاندربی اسریتگه، عشق مردم رئیله دی.

دار بلدویر جهان، رنجده کنجی نخان،

یوسفه زندانی عشق، دار سلام رئیله دی.

یا مجبه خام آدمی عشق لیله بولد و دمی،

نفسه اویان پنجه لر، کندی خام رئیله دی.

کیمسنه نفسی زبون قیلسادی، ری ذوفون!

دمیری لود قیسادر، عشق آنی رام رئیله دی.

عشق لیله موسی کلیم، عشق لیله عیسی کریم،

عشق لیله حق رحمدی بحر کلام رئیله دی.

مقصودون « رفلکی » نین بیر نظر لیده بوكون،
 قطب جهان « مولوی » وئردى تمام ائىلەدى.

- ۲ -

زەنگى كۈزلىرى كۈزلىرىنىڭ كۈزلىر،
 آن بېزىرگۈزى، كۈرمەدى كۈزلىر.
 نە كىيم دىلدەي سەقىلدر جەنلەر،
 قىيلان هېپ كىندى، بىزىي نىيە بېزلىرى؟
 بىزىيەم كىزىلى رايشىمىز آن معلوم،
 قاتىنداڭ شەخشارقا مورازلىر.
 فەرالو سون آن جانلەر، كۈنلەر،
 آياغىز توپ راغىيىن قۇندۇ يۈزلىر.

آنین میرگیکینه میشدر تائیدیر،

آنگتیردی يوزلر نجھ يوزلر.

ئۇز لىلە عالىي دوزدو عىمدان،

عىبدىر قىلدماز شەسىنى ئۇزلر.

دۆكەلى قولودور اول پادشاھىن،

سۇورە آنى لىسرەسىم ياؤوزلر.

چېرىغە «لەتكى» قولدور،

نصىبە رەيتور جانغىزىي اورۇزلر.

-۳-

راي كە هزار آفرىين بونجە سلطان رولور،

قول اولان كىشىلە خسرو خاقان رولور.

آیا غرئین تو زونو سورمه چکن کوزونه،
 نشنه کوزور گوزرو کیم واله و حیرلان الوور.
 شربتی نین قظره سین هم کیم ریچر جرعه سین،
 کوندو کوهر دولوبان سینه سی عمان الوور.
 سن مالینا پیا غیل، کوشک و سارای یا پا غسیل،
 ثول چالیشیب یا بدیغین سون روجو ویرلان الوور.
 اوش بو صورلتیر قامو، اول دلیردیر، بو عمود،
 شرطی مسلما نلیغین، صدق لیله لیمان الوور.
 سنه دریم رای دده، سانسا دؤوی دونیادل،
 نفس رؤوی ضبط امدان، دینده سلیمان الوور.
 بسلمه کیل تئینی نعمت و بوریان لیله،

بیرگون اولور بوئین تامودا بوریان اولور.

توقار لیس بوروغون، ترک لئەگەور آپرۇغون،

دارش و دمیر مولانین حکمنە فرمان اولور.

بیركىشى كىم مال بولور، ساناكى دولت بولور،

دولتى بولان كىشى، آللەھىز بولان اولور.

خايقىنى رىستەن ناخلف اولموش دىكىل،

خلقە كۈنۈل باغىيان، سورىز پېشىمان اولور.

رمى باشىنا بيرلەگۈن، آللەھىز رىستە بوجون،

روسلۇ ئۆزۈ دورىيەگۈن، بۇندان نېيالان اولور.

ھر كى بوجون « ولد » مى لىيانىپان يۈز بورە،

يوقۇل رىسە باي اولور، باي رىسە سلطان اولور.

۳. عاشیق پاشا

عاشیق پاشا مانند مولوی از ترکان خراسان و خوارزم بود که به آسیای صغیر کوچ کرد. نام اصلی او علی بود. پدرش مخلص پاشا و نیایش بابا الیاس نیز صوفی و درویش بودند. او گذشته از ترکی؛ عربی و فارسی نیز می‌دانست. در اتفاقی مثنوی مولوی غریب نامه را سرود که نخستین اثر پر حجم مکتب مولویه در ادبیات ترکی به شمار می‌رود. غریب‌نامه مرکب از ده دفتر است و در وزن مثنوی مولوی سروده شده است. کهن‌ترین دست‌نویس موجود آن در سال ۷۴۸ هـ. استنساخ شده که در کتابخانه ملی پاریس موجود است. نسخه‌ی دیگری در ترکیه در کتابخانه عمومی بازیزد استانبول وجود دارد که در سال ۸۶۱ هـ تحریر شده است. در اینجا ابیاتی از دفتر اول این مثنوی و چند الاهی از متون چاپی ترکیه نقل می‌کنیم.^۱

-۱-

و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ

حَامِيٌ دِيمَدَهُ وَارْلِيدَيٌ ضَبْطٌ وَرَصْوَلٌ،

بُونَلَرَ رَادُوشُ شَارِلِيٌ جَمَلَهُ عَقْوَلٌ.

تُورَكَ دِيلِينَهُ كِيمِسَنَهُ بَاحْمَازَ لِيدَيٌ،

^۱ قطعه‌ی مثنوی را از متن چاپی غریب‌نامه و الاهی‌ها را از مجموعه‌ی تورک لهجه‌لری اوزنکلری برداشته‌ایم.

تۈركىرەھەزكۈنۈل آنمازلىدى.

تۈرك دارخى بىلەزلىدى لو دىلىرى،

لېچە يولو، رول لو مىزلىدى.

پۇ «غىرىب نامە» لەئىن، ھەدى دىلە،

كېيم بودىل اھلى داخىرىنى بىلە.

تۈرك دىلىنىدە يىغى معنى بىلە لە،

تۈرك و تاجىك جىملە يولداش رولاalar.

يول اتچىزىندە ھەزىزىنى يىرمىمە،

دىلە باخوب معنى يىرخور كۈرمىمە.

تاڭە محروم قىلما تۈركىرەخى،

تۈرك دىلىنىدە آنلىكالار رول حتى.

گرچه کونلودور لیرهون بو منزله،
اول کونلوده آنلننان گلمز دیله.

حامو سیله اول داخی هسم راشده دیر،
لیرهاز آکیدیر راشیدیر هسم راشده دیر.

حامی دیده معنی وار دیر بیله،

حق یولونو هسامی یولدان بولانا.

هر نفشدان یول آچیقت دیر تازی یا،
کیم آنی بیله دیسه، آخرب بریان.

حامی دیده ولردیر ور معنی سوزو،

گورهنه کیز لسر دکیل معنی یوزو.

معنی اهلی معنی نین قدرین بیلور،

قاندرا کیم بولسا، آنار غبست قیدور.

چوخ عجایب، چوخ غرایب نسنه ره،

سویلهه تیر دیده، نه لروا ردیر، نه لره! ...

معنی لی بیر دیده ساندان سیز همان،

جمله دیلدر سوئیدر آنی بگمان.

جمله دیدان سوئیشن بیر سوز دورور،

جمله جانلدر سوئیدکی بیر نسنه دیر،

بولا بیلز کیمسنه کیم اول نه دیر.

با غسل نبودور هر بیری بیر صورته،

لیک مقصود اول کی اول حقه باخا.

بو کتاین ختمی اوش اولد و تمام،

دو پولو یوز دارستان اولد و تام.

ئىدى يوز او تو زارلى مىنده چىرىتىن،

خىتى لىردى معنى يە بونگرىتىن.

معنى يېر خود كىمىشە خىتم لەتىمەدى،

خىتم لە دون غايىتىيە يەتىمەدى.

بىلدىكىنجە سۈيىلەدى هىرىكىشى،

ئىلە سىن كىيم باش ازىزلىزەر لەشى.

سۇزلىكچىنده آرتىق - راكىك وارلىسە،

دوزى وئرون هر كى دوغرو يارلىسە.

حق قاتىندا عاشقىن راڭسوگى چوخ،

نجە دىرسن راڭسوگى دوزو چوخ.

فضل و رحمت اول ائشیکده چو خدورور.

اول دورور امید، آریوق يوخدورور،

ارى خداوندرا سنهين فضليين دلخيم،

سن سن آخر هسم حكيم و هم عليم،

رحمت ائيشي يارينا قوللارىزىز،

سن اسېركە كندى يوخسوللارىزىز

كندى دينىرسە بوزو اول جليل،

رحمتىن اولسون آنا هردم ديل.

- ۲ -

مندن مى منه بولم،

عفتىنى يوخ دوغىم.

بونجا بلد، جور و ستم،

بیلمن نندزیر؟ بیلنزرم.

جانان را لور سگر خنان،

قللیا جاندا فره جان.

بولا بوئزو من عسیان،

بیلسیم نندزیر؟ بیلنزرم.

عشقین اوره کده یاره سی،

پس اولو شام آوره سی.

یار ب بو درین چاره سی،

بیلسیم نندزیر؟ بیلنزرم.

عاشتده بو حيرت ندیر،

معشوق دری شوكت ندیر.

درويش بونا حكمت ندیر،

بىسىم نددير؟ بىلزرم.

-۳-

دلىيم بولبول رولدى لوتر،

آھسىم جانا قيلور اشر،

دورلو - دورلو يئيش بىتر،

ممور اولدۇ بستانىمىز.

كچندر نىتدى شىلەدى،

هر بیر یسی بیر لاد قویدی،
لیلس و مجنون کینی،
و علیمه روز داشتاییز.

عشق لیله باشیم خوش دور،
قاندرا ولر سام یولد اشدور،
لیل اون رکنی آری سر خوش دور،
عشقدن ریچ دی جانییز.

مطیع اولدوق عشق حالینا،
با خسادیق دونیا مالینا،
گیردیک ارندر یولونا،

درست اولدولیستانیمیز.

نه قاشادیر، نه گوزه دیر،

میسلیمیز خوب لوزه دیر،

و آن سوم از تازه دیر،

بویزیم گولیستانیمیز.

کیم بولدوس دهان اجله،

گورسه گره که هرگی کله،

بیزدگه کنده روز اول یولا،

منزله دور کروانیمیز.

«عاشق پاشام» نچه - نچه،

دولت آنون اول گوز آچا،

بیزدان داھر گھم کچه،

بویالا نچرد و دور نمیز.

-۴-

لای پادشاه، لای پادشاه!

چون من منی و ردمیم سن،

کنج و خزینه مه سامی سی،

سن سن منیم اؤذن سونا.

لوقل داره بوعتل وجان،

سیننه لیدی اصل کین،
آخرگری سن سن مکان،
او ش واریرام سندن یانا.

سندن سنه واریر یولوم،
سنه سنه سئید دلیم،
 والا سنه ارمز ایم،
بو حکمته قالدیم تنا.

بو حکمتی کیم نه بیله،
بیله دارهی گفر دیله،
بو آره بیله بو زار بیله،

گؤزوم ياشى ئىچە دىنه؟

دور سام سىنلە دورورام،
با خام سىنلە گۈرورەم،
ھرقا ئىچارور كىيم يورورەم،
كۈنۈم يۇنۇ سىندىن يانا.

سەن سەن منه جان و جەمان،
سەن سەن منه كەنخ نەمان،
سەندىدۇرۇر عاصى، زىيان،
نە رايىش كېيرىمندىن منه.

ئۇز ئۆيىھەتن دىلىمەس،
حىكم رېىلەتن رىچىپىمىدەس،
آڭل و ورئان ئېلىمەس،
جملە رەشىم اۋەندا سونا.

شۇئىلە ياخىن اولموش آنىن،
گۈرۈز سىنى بوجان وتن،
كىيم كەھىسىر بوپرەدەن،
كىيم مانع اولور حىكمونە!

عاشق سىنه توتدى يوزۇن،
ارۇنۇتىو جملە كندۇزۇن،

جمله سنه بۇئىلەر بۇزۇن،
بۇز بۇئىلەن سەن سەن آن.

۴. الون چلبی

الوان چلبی فرزند عاشقی پاشا بود. در عصر خود بسیار نامبردار و دارای احترام بود. از دیوان او در منابع تاریخ ادبیات ترکی سخن رفته است. اما هنوز دیوانش به جهان علم شناسانده نشده است. آنچه از اشعارش بر جای است در مجموعه‌ها و سفینه‌های شعر مضبوط است:^۱

-۱-

رلا رای بروفا دونیا چین شن سنه مغروف،
کیمین دوشدو سنه کونکوکی قیلادین اونومقحور!
آدین دونیا، دلوین دونیا، آدین- دلوین وردهن مولا،
صحیح الروح اولادین سعیم لقلبن مشحور.
یار ایلیشدرا بیر داره سنه بنزهه، سنه بگدش،
نه خاقان گوردو، نه کسری، نه قیصر گوردو، نه فتنور.

^۱ الاہی‌ها را از مجموعه‌ی وصفی ماهر قوجا تورک باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سنه هر كيم كونول وئريدى، سن اولدوان بىن آتىن وردىي،
 سئله وئرىدىن، يىلە وئرىدىن نىتە كيم طبىي نىر باعور.
 شولار كيم سنه يوز دوتدو، تىن و جانى يانىسب توتدو،
 بىخاندرا كۈز كۈرە كندى، كۈرە گەل جانى بچولور؟
 شولار كيم سنى تىك ائتدى بقا موڭلونىرىك ائتدى،
 حەقە يولداش لىلوب كىتىدى، جىنيد وشىلى و منصور.
 غۇنى اولدۇ غۇنى بولدو، صىفر اولدۇ صفا بولدو،
 رايچىرىدىشى وفا دوaldo، دوكىلدۇ قالدىرى شىرى و شور.
 ھىميشە رحمىت رەمان، بولارلمازل و واصل،
 بولارىن وارلىغىر كلى منوردىر، ئوزو پۇر نور.
 بولارلار ئەرە كۈر لالوان، دىمىرىن راھىت لىيولان،

کی تارحمت قىلدر حمان، لولا دونيا و دين سعور.
 لا هر فضل و رحمت قىل، لا هر نزل نعمت قىل،
 بور حمدىن بىزى لير مسە به فضل سورەي والثور.

- ۲ -

گۈرنە فضل ئىتدى يئنه لول كارساز،
 كىيم بىجاندالان كىندى قىش و كەدى ياز.
 تورلو_ تورلو رەخىدر لىلە يېرىزۈزۈن،

خوب مزىتن قىدى خوش لول بىنىاز.
 اى زىانە عارفى! اچكىل گۈزۈن،
 آند بى حكىمىرى، كۈنۈنە ياز.
 طالب ايسىن مطبو بونو قىل طلب،

عاشق ریس، عشوق لیله رئیله باز.

یئنه بوبول شاد کام و کامران،

یعنی کی کول یئنه گمدی سرفراز.

بولبوله چون عرض قیدی کول یوزون،

سوزو آه و ناش لیله سوزو ساز.

نسله سین بیچاره بولبول چون کی کول،

دل روبا، لاما دیل دل نواز.

دوست دونون دوناندی دونیا دوپوزون،

چه ده و کسار، چه ثیب و فراز.

لوش بوقدرت، لوش بو عبرت، لوش بوحال،

ئیریوزونه بوكرم، بو عز و ناز.

قاموو اول بىزىزىن فضىيدىر،

نه قىلدەر ذەرىن تورلو نياز.

ھرىيارا دىلىش قىلدر جىئىن طلب،

نىتە كىم شەھىنى شەھىن، غازى غاز.

دوست ئەتكىن بىك دوت الوان سەن دارەمى،

واربۇ عشق مخمور لوغۇن دوست لېلە ياز.

گردىرسن عاقىبت محمود اولا،

شۇنوقىل كىم محمودا قىيدى ياز.

۵. بایرک قوشچو اوغلو

بايرك قوشچو اوغلو يكى از گويندگان بىست و چهارگانه‌ي طریقت اهل حق و نخستین آنها است که سروده‌هایش کلام نامیده می‌شود و با شور و جذبه‌ی خاصی در محافل آئینی اهل حق به آهنگ طبیعت ترجمه می‌گردد. قوشچو اوغلو از اهالی آذربایجان ایران بوده است و این ولایت را ده به ده و شهر به شهر می‌شناخته است و علی‌گویان، وجب به وجوب روستاهای را می‌گشته است. به نظر ما، او در عهد ایلخانیان می‌زیسته است و یکی از مولویه‌سرايان پیشتاز بوده است. نام این مولویه‌سرا تاکنون تا آنجا که نگارنده می‌داند، در هیچ یک از تاریخ‌ادیبات‌ها و تذکره‌ها وارد نشده است و تنها در اسناد و دفاتر و جنگ‌های مخفی و محفوظ اهل حق و صندوق سینه‌ی آنان می‌توان به آثار وی دست یافت. نخستین بار در سال ۱۳۶۶ این شاعر را به جهان علم شناسانده شد^۱ و در جلد اول متون نظم‌ترکی نیز وارد شد.^۲ اينك چند الاھي مولويه از او:^۳

-۱-

پادشاهیم بیر شھریا پیش لیکی جھان آرسیندر،

^۱ دکتر ح.م. صدیق. بايرك قوشچو اوغلو، روزنامه اطلاعات آذربایجان صفحه‌ی پاشیل یارپاق، شماره ۱۳۶۶/۵/۲۹، ۱۸۲۵۱.

^۲ دکتر ح.م. صدیق. برگزیده‌ی متون نظم‌ترکی، اختر، تبریز، ۱۳۸۷. ص ۱۵۰.
^۳ رک. دیوان اشعار ترکی بايرك قوشچو اوغلو، مقدمه، تحسیله و توضیحات: دکتر ح.م. صدیق، ندای شمس، تبریز، ۱۳۸۸.

با خديچى ديدار كۈرۈنۈر اوشخەرىن كىنارا سىندرلار.

بىزىدە او شەھرە ولاردىق، يايپىلىرى كۈنۈلگۈر كۈرۈك،

بىزىر لۇزو موزىدە يايپىلىدىق او كۈنۈلگۈر آزرا سىندرلار.

او شەھرە دان او خەستىلىرى، سەتىلىسب جان با تىلىرى،

دور لو مەتىلدر سەتىلىرى، او شخەرىن بازارا سىندرلار.

تۇپرلاق دا لولدوق ئەندىك، پا كېچىق او لووب يوغورلادىق،

كىرىچ دە لولدوق حۇئۈلۈك، او شخەرىن دیوارا سىندرلار.

او سەتا دىدا داش يۇندورور، شاڭىرىدىنە لىش قاندىرىرى،

چىلىپىن آدىن آپارىرى، او داششىن هەر پارا سىندرلار.

آشىن اولان بونو آنلار، مىنگر اولان بونو دانلار،

قاوال خوارجىم چىخار بانلار، او شخەرىن منارا سىندرلار.

او شەردىكىلىش كۈنمۇوش، نە داش اپىش نە كىل اپىش،
«قوچۇرغۇ» بىر قول اپىش، كەرچەك قوللار آرا سىندر.

-۲-

دەكە كىشى صوفراولماز، سىنە سىنىن صافرىوخ.

ئىنى مرشدە وئرىش، كۈنۈنۈن الصافرىوخ.

ئىنى مرشدە وئرىش، دەكە دېكىنى توتارىش،

خەمتى قۇلمى لولۇر؟ چون پىرىندىن طوافرىوخ.

بىر كىشى كە لۇزپېرىنى ھېبت لەم بىلىمە،

قارانقولق دامە بىزەر، زنجىرى يوخ، طافرىوخ.

بىر كىشى كە حەۋارل، خولق - خويون دېكىشىمە،

كەمەيە وارميا، وارلا كەبىيە طافرىوخ.

دئيلير «قوشچو رونغو» ناچوخ ئوزدن لاف ائتمەكىن،
حق بىلەركى بوسۇزومون لافى يوخ، كىزافرىيوخ.

- ٣ -

دور امى غافل نېتىپسان؟ صباح صاحان اولدو،
عيان اولدو حەقىن نورو، شوکور ئىلىت نخان اولدو.
منىم كۈنۈم ھېچ آچىلاز فراق و فورقت وغمدن،
شوکور كۈرۈك حق جمالىن، كۈنۈل بى انتىپدار اولدو.
ساتاردىم لعل رىلين كۆھر، دلال عىشقە توش اولدوم،
منىم كۈنۈم مصروف شام و عراق واصفحان اولدو.
شىرىدىن شىرىدىن دور بالىم يارىمىن كەشارى بىزىه،
طوطى طلعتلى دىرىيم عجب شىرىدىن زبان اولدو.

دئیلر «قوچۇرغۇ» نابوگىچەھاندا راوغىرا دىن؟
دئى دليل و دىكىيىر منه شاھ جەجان اولدۇ.

-٤-

يارىلر اوغرا دىم شاھا بوجىچە،
فەڭ ئوزوندە كى ماھ بوجىچە.
مبارك جمالىين گۈر دوم شاد اولدوم،
سەجىدە قىدىم بودىگەھا بوجىچە.

ئىرىدىم دست بە دست، دوتۇرم دامنىن،
دئىي: اوخوگىلىن طاھا، بوجىچە.

دئىم: ياعلى! گەل سن وئرمۇردايم،
دئىي: وئرەرم مورا دىن حا بوجىچە.

«قوشچو اوغلو» او خور علی و صفتى،

او غرلەيىب كىچ ناكاھا بوجە.

- ٥ -

كىنھكار مكرم كانى، سى منى يارلا باغىشىد،

بىيايمىن لىلين قوروغان، شىرىت واقرقارلا باغىشىد!

مولانىن كىزلىين سىررىنىه، بىحرلى پامان لەمىرىنىه،

يارستانىن كىردارىنىه، «دلاود» نازدارلا باغىشىد.

لۇيدورما دوپىا غەمىنىه، سالى دو دىللەر لېچىنىه،

«پىرمۇسى» نىن قىلىنىه، خىدەست «رزبار» لە باغىشىد.

سېغىنەيم سىنگىن دوستى، سەچ ئۆل يوخدور ئىلين لوستە،

«مەصفەن» ئى دلاودانە، حكىم قەتارلا باغىشىد.

عالمی سالدین اویونا، کافیرلرگی لتیر دینه،

«روچیار» زبرد سته، یار «یادگار» را با غیشله.

یار او دورگیر و دن آشا، سوره منزل و ره باش،

منکر یاندیرلان آتشه بیرامیمین نار را با غیشله.

«قوچخ او غدو» دئیر یار، هی! یار واحد کترار، هی!

یئمیش مین بیر قولایمین وار، بیزی او ندلر را با غیشله.

- ٦ -

یار نمرگلیمین یالوراق یارل،

ئیر-گوئی یئیه سی پروردگارل.

ویدارل باخ کوئر، ویدار بقادیر،

خلدیق ازون تو تور یوارل.

منىم، درىيىن دولسى سن سن،

ئين طبىب كىسە، بولماز چارل.

«لېرىلەھىم» پادشاه أو سومە ھەدى،

«دالود» «جىنىد» گۈل، سن يېتت ھاولارل.

«قوشچو اوغلو» اوزۇن يېئەدى تانىز

صىدەقىلە باعىلەن خاونۇڭكارل.

- ٧ -

گۈن اولا يار كىمىيائىما، يارب!

يار دالان غىرنە يارلار جانىما، يارب!

دوست لېپكۈن مشغۇلام، ھاتىظارم،

نولا دوست گەمەن ئىما، يارب!

در دلی قالمیشم درمان ئەله گەنز،
نە یا خشیدیر در درانیمسا، يارب!
گئچەرخواب را پەنیندە یاتا بىلەم،
رحم ائست دیدە گىریانیمسا، يارب!
ئىرە گئيە سىغىزار، چۈخدۈرگۈن ھېيم!
يارلەدم قولوق سولطا نیمسا، يارب!
اسما عەلم، يارىن يولۇندا تسلیم،
گئىن قورچىڭ كە قوربا نیمسا، يارب!
«قوچۇراوغۇ» گۈل ورگىل مورلا دىن،
لوطف رئىلە گىلىن دۆورلە نیمسا، يارب!

- ۸ -

غريپم بو طرفدرد، بىلىجە سۆگى يارىم يوخ،
 سارالدى سولدو بىزىزم، هەركىز حالىم سورارىم يوخ!
 غريپم، تىشنىم، زارلام، بولۇنى زىرىمىز چاره،
 ئوز تو توب حقىقى يالواررالام، بوندان آرتىق آچارىم يوخ.
 عزىز بىزىدن لىرلەق لولدو، جىڭرىم كەل دارغ لولدو،
 جمیع بىسىم كېباب لولدو، صېرىلۇنىدە قىرارىم يوخ.
 وصلىلە جاندان آئىرىدىم، باغراباسدىم، صىبىر قىدىم،
 خاطىرە لولىگەندى، بوندان آرتىق كۇزارىم يوخ.
 اولو سولطانا من قولام، نچون دېسىم كى يوخ سولام؟
 پادشاه كەنجىنەن يارىم آنچا آرتىق دىنارىم يوخ.

با غدر دلان تبریزه واردیم، حقی سرایانه ده بولدوم،
آغیر بازگاند رکنی طلب لیله کارباریم یونخ.

- ۹ -

یار نمر شیلده ییم یار یاد او لوبدور،
گچه - کونوز لشیم فریاد او لوبدور.
آکیب کونوم رؤین و رمز مورادیم،
عاشقیم بندیه بیر آد او لوبدور.

نچه کی عاشقیم لیلی یه مجنون،
اکمه کی شیرنه فرهاد او لوبدور.
سنین عشقین منیم کونوم رؤینده،
او جا داغدر کنیم بونیاد او لوبدور.
دیسیر دین سهرم حقی ناخن،

بس نه لېچون يارلولان ياد لو بودور؟

خوراسان صحراسىندا باج وئىنر،

وارىسان باغدارا آززاد لو بودور.

ازل اقرار وئىب سوزرا دىنەنин،

ائتىكىرىشىكلەر بىباد لو بودور.

آغا جىلار گۈلگەسى، چايىلار قىرا غىز

چىنلىر دوپ - دولوشىدا لو بودور.

«قوشچو اوغلو» بىملاست پىرە جان وئر، جان،

پىرنىھە جان وئىن لو سىتاد لو بودور.

- ۱۰ -

يار! حاسىد زاھىدە محبوب لولان بىخانە دىر،

لاین وئرمه قولاق، هرنه دئسه افسانه دیر.

یار لیغین رمنین کی بیلز، حقه ده چاتازالر

یوخ کیتابی، یوخ لیمانز منزلي بو تخانه دیر.

یار لیغین الدە قايمم توت، بیر توکنر گنجیر،

مولک و مالاغرە لنمه کیم سونو ویرانه دیر.

اوی غافل، ساتسا یارین بد صیفت منکرله،

زاهیده حدمم او لان عاچل دکیل، دیولانه دیر،

عقل و هوشون جمع امله، پىخ باشیوگلر چھلرمي،

بئلینی کیر دارلا باغلد، یار لؤی جخانه دیر.

چك یاری نین درد و غمین، ھل او نا ھمراز اوں،

یوخ و فاسی بو بھانین، گور نجھه غنخانه دیر.

یارى نىن يىل قدرىز، دور، آرى گىل، آرى لو تو،
 سىرە حقى لوبىلىر، چون سىنه سى سىرخانە دىر.
 حقىنى بىر حق بىلەن لۇزىيەنە عاشق اولور،
 بىجە شەعده ياناغى عاشقىكىلە پروانە دىر.
 «قوچىو او غلو»! دور آياغا يارلىكە كۈفرار گىل،
 طېجە سى طوطى يې بىزىدەر، ئوزلارى حقانە دىر.

- ۱۱ -

شاد جەمان نظر قىس منىم آه لىلە زلارىم وار.
 ئوز دو توب درگەھا وار سام ئىرۇ كۆپىجە كۇھىم وار،
 تانىدىم سەن خەداوندى، عالىرددە بى غىسم اولدوم،
 غەنین و غەنلىكىن دىكىلەم، سەننەن كىمىپاڭىم وار.

سولطان کرملی بکیدمی، عالمی یارا بخش ائتدی،
 بیز رامیدوارلیق اهلى ییک، خواجهدن بو طه هاسیم وار.
 خواجهم سندن قاچایلز، شانگر- داروغاس قولدر،
 خانه زراد قولونام بالته چندین هزار کوا هاسیم وار.
 «قوچوغلوغا» او مید او لسا، او میدینی حقه با غلد،
 مینین بیر قولاباغشلدر، خواجهده بئله رهاسیم وار.

- ۱۲ -

گئرچک عاشيق اوز یاری نین عینیندە دیر بیدارلیق،
 چون کی بیدارلیق سندە دیر هم سندە ولار دیر یارلیق.
 یار تقدیر، بیز لازلدن اقرار یارا وئرمیشیک،
 قالوموزا گلکیدیر هم شائینیزه اقرارلیق.

بوز و زېیمن، بوزه گل، گل، بوزون ئوستەغىنەم لول، لول،
 بىر كىز گل بىر لوطى ئىلە، تۈك ئىلە دىدارلىق.
 شەپھى سەرتخت ئىلەين سولطان شىن بىرگۇمان،
 مات ئىلە جەلمە جەھانى، شاھىم لەدەر سەردارلىق.
 كىيىدىرىسىز، ئوچىرىسىز، يەددىرىسىز، قىرخىدرىسىز،
 شائىزىز دىرىسىزىن بالىئە خۆكم خاۋىنگەرلىق.
 بىرگۈن دوغى، بىرگۈن دوغى، لومۇيا لونۇن آخشامى،
 نە دارەمى نە لەمك لولا، نە دارەمى نە پىدارلىق!
 لوتوروبىان جەنم ئىچىنە، پىرسانا يۈز حكىت لىمەن،
 يارىمىرىنى دەن ئوتورۇچىرىڭەر ئەتنەرلىق.
 يارلىمەن يار آرا سىينەر، خۆكم لوماسادار غەم دىل،

آزرا لیق او ساول، داره اولمایا هسچ بیزرا لیق.

دیده مین بینه سی نشن، هم دنیم هم لینه نیسان،
 «قوچو او غلو» نون نو طقونه سن وئیرسن گئفتار لیق.

- ۱۲ -

من بیر عاشق شئید رام، ئالیمه کولدر آلیرام،
 دو توبان گول دار مینىندن قارشی بول بولدر آلیرام.

من بیر عجایب او غر ویام، حققین يولوزدا دو غر ویام،
 گیریب کونولدن کونولله نچه کونولدر آلیرام.
 آیلدر گلیب ایلدر اؤتوب، غافلین عومروندن کچر،
 من بیر دین صوچتیله آی لیله ایلدر آلیرام.
 درویشدی جیل زکوروب هسچ کیمنه بگنمە دی،

من بوجىلەزىغىم ايلە ئىتى خالاتىدر آكىررام.

دەپىر «قۇچۇرۇغىدو» نا، تىلىمەنى كىيدان آلدىن؟

دەپىم كى شاه لېرىسىدەن بىلە تىلىمەر آكىررام.

- ۱۳ -

كلىين، كلىين، راي يارىنەر، قولاق آسین بودستانە،

راپھىن خواجەم شەرتىندەن اسوروڭ لەلۇن مستانە.

ۋىدە سۈئىرمە دستانى، كۆزلەرم چىشم مستانى،

گىزىلەپىم رو مستانى، كەزارىم دوشىمى بستانە.

كۆزۈمىش كۆزۈندۈپىر ئىر، عالمى ئىتدى منور،

آلدىم كۆھر، ساتىدىم كۆھر، اىرىشىدىم مەدىن كەنە.

«آب طاشار» دلان لېپھىدى، رەحمەت يارلا ساچىلىدى،

هزاران گوللر آچیدى، بولبول اولدوم گولو سنانه،
«قوشخوغلو» لو خورنه سينى؟ رايغى، بىئى، ياسىنى،
چىرىبارگاه آرزۇونو، ارنەرىيەتىمىرى شنانه.

۶. سعید امره

سعیدالدین بکتاشی معروف به سعید امره، از مریدان حاج بکتاش ولی بود. کتاب مقالات وی را از عربی به ترکی ترجمه کرده است. آثار منظوم او از زیباترین نمونه‌های شعر ترکی مولویه است:^۱

-۱-

دکمه بیر آندیمچی یوره کیئرینده دورماز،
نچه که آنی آنام، کونوم هیچ قرار قیلماز.
منه دئرلر او تو غیل، بیر یئردہ ثبات او غیل،
ثباتیم آندلان ریسته، کونومو منه ورمنز.
عشق خود دنیز میشالی، موجحر قاپار کونومو،
یوزمین تکنر اسدیم، آندیشه م آن رئمنز.

^۱ اشعار داده شده را از مجموعه‌ی تکیه‌ی شعری آنتالوژیسی باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سرمایه م کؤنول لیدی عشق رئدی یغلا دادی،
 جانمین دردی اولدور، گئرگه د ستور ورمنز.
 کیمه شخایت امده م، کیم قویوب کیمه کمده م،
 یئنه آنا وارلییم، یوره گیم آیری وارماز.

عشق بور جو ندان لینه ییم، زمانه یه دوئنییم،
 عقدان آرتیق پیشنه، دوست منه روگور منز.

غرق اولدوم عشق موجونا، دنیز نفر جونه،
 عقدان چیمیان کؤنول، آیروق کندنه گمنز.

«سعید» نئه در پیشنه، فاچاق قور تماشانی،

عقدان تماش دویان آیروق پیشنه وارماز.

-۲-

ظاهر، باطن بیگر کره ک، بیرلیک اُرمی حایندار،
 دونیا - آخرت بیر آدمیم عشق اُرمی نین یولو زدار.
 ظاهرینی بورا خمیش، حلق باطینه با خمیش،
 صفات عشقه آخمیش، وار لیغی عشق اُلینده.
 آیریلیغرا رو نود موش، بیرلیک کنیده بستمیش،
 وار لیغی نی غرق ائمتش یا غمور لیله سملینده.
 کندی آدین اگیتمز، کنیدن قول ائمزر،
 بیله لیکین رو نود ماز، آیریلیق یوخ یولو زدار.
 «سعید» آیدیر، زی دیرلیک، دوست لیله اولسا بیرلیک!
 یولون یو خلوغا دوزه ر، بورور یو لوق ائمینده.

-۳-

خداوند قولام رامینه فرمان،

زیرا سنن منیم در دیمه درمان.

سنین ایشکرینه کیسه قاریشماز،

عملدر جمله سی یولوند حیران.

برده دین یئریوزون رحمت نوریله،

یارلتدین گوئیله بوسیره سایولان.

لبدن سندن آئریغز خادیر،

قانی ئیل گوتوره نجت سلیمان؟

قانی خسرو، قانز شیرین و فرهاد،
قانز رول جالینوس حکیم و لقمان؟
بولار کچپدی بلیرمه دی نشانی،
چورودو تندری جانلدری پنخان.

لو خو بسم الله الرحمن الرحيم،
که یوز مین جانینا او لا گنگهان.

«سعید» سن سوزونو جا هسیله دمه،
نه بسیر شکری کرمادر حیوان؟

۷. قایغوسوز عبدال

غیبی علائیه‌ای معروف به قایغوسوز عبدال فرزند بیگلر بیگی علائیه در آسیای صغیر، مرید عبدال موسی از دراویش مولویه در قرن نهم بود. چهل سال در خدمت او بوده، سپس به مصر رفته و در غاری سکونت اختیار کرده بود. آثار منظوم و منتشر فراوانی از او در دست است:^۱

-۱-

علی نین سیرینی مصطفی بیلدی،

علیدیر عسني قرآن، علیدیر.

جبر و ترا لودور ببر و عصفر،

مکوت با غین کشن علیدیر.

محمد (ص) کیم علی بیلدی جمان،

^۱ اشعار قایغوسوز عبدال را از مجموعه‌ی ابراهیم تاتاری برداشت‌ایم.

آنو پچین کامل را لسان علیدیر.

او کیم و صلت دیلر وحدت دمینده،

علیدیر، دلیل و بورهان علیدیر.

علیدیر هر کوئنوده بیتن اسرار،

علیدیر حکمت لقمان، علیدیر.

نه کیم وار آشخار-گیزلى جھاندار،

علیدیر، جمله سی یکسان علیدیر.

بودوره‌امی عار فلر صحبتند،

بی شانه همان ثان علیدیر.

علیدیر دلما قایغوسوز عبدال،

زیرا اول-آخر همان علیدیر.

علی نی سئوہ نین خاک اول یولوندا،

بیلیرسن در دینه درمان علییدیر.

-۲-

بو دونیانین مشامی محظشم شارا^۱ بنسزدرا،

ولی بیزیم عومنرو موز بیر تغز بازارا بنسزدرا.

بو شهرین خیاللدری، تورلو_ تورلو حاللدری،

آلدار تیش غافلدری جادو عیارا بنسزدرا.

اول کونول آلماسی خوبدلرا نسبت اندادر،

آخر یوز دوئندرمه سی عاجز مکارا بنسزدرا.

بو شهرین اوقل یادی شهد و شکر دن شیرین،

^۱ شار: مخفف شهر.

آخرا جرسینى كورشۇل زھرمارا بىزىدە.

بو شاردار خىال چو خدور، حد و شمارى يو خدور،

بو خىالە آلدانان، لوئىلر داۋارلا بىزىدە.

بو شارداران لۇچ يول چىخار؛ بىرىي جىت، بىرىي نار،

بىرىي سىنин آرزۇ سو قىصدى دىدارلا بىزىدە.

ھر كىم كندۇزۇن بىلدى، بو شاردار سلطان لۇلدۇ،

كندۇزۇنوبىلىمەين مىل حىمارا بىزىدە.

«قایغوسوز عبدال» كوردو، والله و حىرلان لۇلدۇ،

ولى دم عشق لىلە لوق باھارلا بىزىدە.

-۳-

من بو عشقە دوشەلى بوساقالى قىرخارام،

دوست لیله بیرلشلى بوساقىلى قىرخارام.

من قىرخارام لو بىسر، چىندە بولبۇل ئۆتر،

اوستادىئىر كەيىتىر، بوساقىلى قىرخارام.

عشقە لو لوپ مىلزىم، يىلىندى جىلمە رازىم،

غىرساڭال نە لازىم، بوساقىلى قىرخارام.

من گىزىم يازىدە، قوهتىم وار بازودە.

نە راشىم وار قاضى دا بوساقىلى قىرخارام.

ساڭاليمىلداشىمى، بوغىرىمىلداشىمى،

حق لو نارلاشىمى، بوساقىلى قىرخارام.

«قايغۇوز عبدال» منم، فارتى - فور تو بىلەنم،

بىر توكۇنۇ قىدارام، بوساقىلى قىرخارام.

۸. یونس امره

زاد و مرگ و زندگی یونس امره، با اسطوره‌ها در آمیخته است. این قدر هست که وی در قرن نهم در سوی‌های آذربایجان غربی می‌زیسته است. او را بسیاری از تاریخ ادبیات‌نویسان، پدر شعر ترکی ایرانی نام داده‌اند. در بیرون از ایران دیوانش بارها چاپ شده است. در یکی از الاهی‌ها، او خود را تجسد روح مولانا می‌داند:^۱

-۱-

منم اول عشق بمحریسی دنیزلر حیران منه،
دریا منیسم قطره مدور ذره لر عمان منه.
قاف دلاغی ذره مگیل آری و گوش منه قول،
حق دور اصلیم شک دکیل مرشد دیر قرآن منه.
چون دو ستگنده ریلوم ملک از لدور ائلیم،

^۱ الاهی‌های یونس امره را از متن دیوان انتقادی وی چاپ مرحوم پروفسور دکتر فاروق تیمورتاش برداشته‌ایم.

عشقدان سوئیر بو دیلم عشق اودی سیرلان منه.

یوخ لیکن اول بارگاه، ولریدی اول پادشاه،

آه بو عشق ئیندن درد اولدو درمان منه.

آدم یارا دیمادان، جان قالیبه گیرمه دن،

شیطان لغت آلدالان عرش لیدی سیرلان منه.

یارا دیدی مصطفی یوزی کول، کوئندو صفا،

اول قیدی بیزه و فاڭلندیزی راحسان منه.

«یونس» بو خلق ایچیندە **اکسیک** لو دور حق بیلور،

دیوانه اولوش چاغور درویشیک بختان منه.

-۲-

راى پادشاه لم يىزلىق قىدو م يۇنۇم سىدىن يانا،

راشبو یوزوم قارا سیله وصل رایسته رم سندن یانا.

سن سن بو کوزومده کوره ن سن دیلمیده سوئیله ن،

سن منی وار ایلیه ن سن همین اولدان سونا.

سن کیم دین یارب منه، من یاخنام سندن سنه،

چون یاخنیان مندن منه، کورکو یوزون گوستر منه.

نجه یاخنیان منه سن، مشتق و حسرت سنه من،

دون گون سنی کوزلو یوبن کوره مزم قالدوم تنه.

هر گهن اولد و گندون اول، کورونن اولد ور کوره ن اول،

علوی و سفلی جملان، اولد ور کوزله کورونه.

«یونس» بو سیر حق دورور، بو دیله گلک یوق دورور،

بیله سی بونون ذوق دورور عقل لیله فهم ایر مز آن.

-۳-

ای عشق اری آرچ کوزونو، یئر اوزونه رئیله لظر،
 گور بو لطیف چچدری، بزه نوبن گهدی کچر.
 بونلدر بؤیله بزه نوبن، دوستدان یانا لوزانوبان،
 بیر بور آخی سن بونلدر راقنجارو دور عطنم سفر.
 هر بیر چچک مین نازیله اوپر حتی نیازیله،
 بو قوشدر خوش آوازیله، اول پادشاهی ذکر امدر.
 اوئر آنون قادر گیکین، هر بیر لیشه حاضر گیکین،
 اوهت عمری قاصر گیکین، آنی چاغیر منی سورار.
 رگنر دوزگوندن گونه، توپر لغا توکولر یئنه،
 عبرتم درور آنلیانا، بو عبرتی عارف دویار.

نە گەمە کىن گلەك دورور، نە گولەمە کىن گولەمە دورور،
 سون مەنزىلىن ئۆلەك دورور، دويمادىن ساڭقىدىن لاثر.
 ھەربىر ئۇزى دويار اون، يابو عىنى يوياردۇن،
 يويور كىن راو يوياردۇن كىدردى سىندان كاروپر،
 بىيدۇن گلن كچەرلىيىش، بىيدۇن قۇناق كۈچەرلىيىش،
 عشق شەراپىن لېچەرلىيىش، بومعنى دن ھەركىم دويار.
 «يۇنس» بۇ ئۇزىلىرى توغىل، كندۇزۇندان ئالىين يوغىل،
 سىندان نە گەمە بىر دىكىيل، چون خەدن گلور خىر و شەر.

-4-

بىر كىشىيە سۈپەلە ئۆزۈ،
 كىيم مەنەن خېرى دار،

بیر کیشیه وئر کوئنونو،

جانیندا عشق ارشی وار.

شونون کیم داشی خوش دورور،

بیلون کیم لیچی بوش دورور،

دون گون لؤتن بایقوش دورور،

سانما بوتون دیواری وار.

بیر دلو گنجی يولایپار،

ئىرير لىمدان ياورى قپار،

دوغان لىلە گىندان سپار،

زىرال ئىندان موردارى وار.

يۇخدور دوغانلۇ بىرلىكىن
يا حىقە لايق دىرىلىكىن
شۇ كىشىدىن روم ئەرىلىكىن
آنون صفا نظرىي ولار.

صورىيە چۈخدور آدم،
دەكە سىنە يۇخدور قدم،
اول-آخر اول پىقدىم،
محمدۇن سىرورىي ولار.

ئەرنىز يالودور عىشە،

ئىشە قۇلاي دور قۇماش،
ئىشە اولان ئىردەپاش،
حرامى چوخ ئىتىرى دار.

شىخ داشمىندۇلى،
جملهسى بىردىر ئارىيولى،
«يۇنى» دىرى دروېشىدر قولى،
تادوق كىمىز سىرورى دار.

- ٥ -

عشق لاما دىرىپىزىھە كۈنۈل جماعت،
قىلە مىزى دوست يوزى دائىدەر صىلات.

دوست يوزين کورىچك شرق يا غمالاندى،

آنۇچون قاپودا قالدى شرىيەت.

گۈنۈل بىجىق قىدور دوست محرابىنىد،

يوزون يېرە لوروب قىدور مناجات.

مناجات كىبى واخت او مساز آراول،

كىيم او لا دوست لىلە بودىدە خلوت.

شىريەت آيدور صاقىن شىرىطى بوراخما،

شىرىط او ل كىيشىه كىيم لەدە خىانت.

ئىرنەر نېسى دولتىرسرو موزو،

آنۇنلا فتنە دان او ل دوق سلامت.

بلى قولىن دەدوك او ل كىمىدە،

ھنوز بیر ددیر اول وقت و بو ساعت.

دئیدی بئشىز، بير وقتھىدى،

بئشى بير ائىلە يوب كىم قىلد طاعت.

بىز كىمسى دىنىيە خلاف دئەزۇز،

دین تمام او لىج باق دوغار محبىت.

دوغر ولوق بېخلىئەن دوست قاپۇسۇنلار،

گمانىز اول بولور الھىر دولت.

«يونس» اول قاپۇدا كىمىنە قولدور،

أزىزدان لىبدە دك دور بو عزت.

۹. سید عمال الدین نسیمی

سید علی عمال الدین نسیمی پیرو فضل الله استرآبادی و یکی از رهبران جنبش حروفیه در ایران در قرن نهم بوده است. وی در ادبیات ترکی ایران صاحب مکتب و در شعر عرفانی پیرو مولانا است.

صبغه‌ی فلسفی غزلیات عرفانی وی، آثار او را در تاریخ شعر ترکی ممتاز ساخته است. کلیات دیوان وی بارها در ایران و در خارج از ایران چاپ شده است و نسخ خطی متعددی از آثارش در کتابخانه‌های کشورمان محفوظ است:

- ۱ -

قوللو غائب با خلا دیم، سلطانی کوزلر کوزلریم،
در دینه تو ش اول مو شام، درمانی کوزلر کوزلریم.
گوزلریم گوزلریم گوزلر حضرتینی ش همین،
نچه سین گوزله مه سین سجنی گوزلر گوزلریم.
گوردو کوم اول، بیلدیمیم اول، ریسته دیکیم اولدورور،

^۱ غزل‌های نسیمی را از متن دیوان نسیمی به کوشش نگارنده‌ی این سطور (نشر اختر ۱۳۸۷) برداشته‌ایم.

لوقل اولدور، آخراولدور، آنگرکوزلرگوزلریم.

من شاهیمین يولونا جانیز قوربان قیلیشام،

شقیده کیردیم يولا، میدانی کوزلرگوزلریم.

یا هو، یا من هو دیسب، هردم تنا رئیله رم،

رحمتیندن او خورام رحمانی کوزلرگوزلریم.

ای «نیسی»! صدق لیله يولوزلار خاک اولماق ایچون،

جان و دلدن کلیشام جانگرکوزلرگوزلریم.

-۲-

فور قیندان دلبرا کونوم پریشان اولدو گل.

لولورم هجران غمیندن، جیکریم قان اولد گل.

تاکه سن گئتین، من اولدوم در دمند مستمند،

در دیمه گوئمک جمالین جانه درمان اولد و گل.

قلمادی چشمیمده لر تابش کی قان آغدر مرلام،

دیده مین یاشی فزون از بحر عمان اولد و گل.

یولونا باش قویو شام یار زار - زار و خسته دل،

ای طبیسم گل کی جسمیدن جدار جان اولد و گل.

فور قیندن روش «نسیمی» دم به دم قیلور فغان،

قیل بکیر جسمیم منیم از درد هجران اولد و گل.

-۳-

یوز مین جخ قیسان منه، من سندن اوز دوئدر منم،

جانیم درخی قوربان قیلد م، من سندن اوز دوئدر منم.

دو شمن گلیر قارشو موزار، او میدوار اوزو دوش،

دوشمنلرین کور لو غونا من سندن اوز دئندر منم.

من سنی سؤدیم جان لیله، قول الوموشام قوربان لیله،

آند لایچرم فرقان لیله، من سندن اوز دئندر منم.

عیسی میسن، موسی میسن یا یوسف کنان میسن؟

والته جانیم جانزیسن؟ من سندن اوز دئندر منم.

ای «نسیمی»! عاشق میسن حق یولونا صادق میسن؟

کوزه ر دیکجه یانار میسان؟ من سندن اوز دئندر منم.

-۴-

گوزو راعی اولانین نور تجبد، نه بیلیر؟

بوئوزون شر حینی بینیا سور، رعما، نه بیلیر؟

لیلی نین بیدگیکیسز مجنون سور، مجنون،

عاقلین حکلی قاچان بىدېگىرلىكلا نە بىلەر؟
 دارلا چىخماق بوفا داردا منصور - دوشىز،
 بىلەن سەرلەن اكتى بى دعواد، نە بىلەر؟
 مؤمنىن كۆزكۈبوچون مؤمن لىمىش، كۆزونو آرچ،
 كۆرىن كۆزكۈده شول صورتى، معنا نە بىلەر؟
 آخرت رەھلەنى حال رەھلەنە سورا سەر غافل!
 بو سفردە لولانىن يولداشى دونيا، نە بىلەر؟
 اى «نسىمى» نەغىن كەپە مىھى دىمەر،
 بىخىزىن رەزىئەرسىز موسى لىلە عىسى، نە بىلەر؟

- ۵ -

فضلىم منىم اى خضرىم و ھم آب حياتىم،

شمشیم منیم ای بدریم و ساچر طلباتیم.

سردیم، چنینیم، باغ و بخار لیله هزاریم،
طوطوم، سگریم، شهدیم و قندیله نباتیم.

قرآنیم و حکوم، حدیثیم، شرح و بیانیم،
علییم علیهم، ذکریم و صوم لیله صلداتیم.

حشر لیله حابیم، یئنه میزان و صراطیم،
احسانیم و لطفوم، کرمیم، هم حستایم.

هم مرکز لیله گوب و برج لیله مداریم،
سیاروم و چرخیم، فلکیم، سیر و شباتیم.

فی راجمله بو لظیله کلدین ای «نسیمی»!

آفاقیم و هم نفیم، لرکان و جھاتیم.

- ٦ -

يۇزۇنۇ مندن نىخان رەتىك دىرسن، رەتىمە كىل،
كۆزلەرىم ياشىن رولان رەتىك دىرسن، رەتىمە كىل.

جانىنى وصلىئىن شەرلىپىداڭ آتىرىدىن، اىيى صىنم!

عېنىتىمى كۆھرەۋىشان رەتىك دىرسن، رەتىمە كىل.

قاشىلارىن قوئۇندا موڭكەنин خەنگىزىن كېزلىمىسىب،
اىي كۆزو مستانە! قان رەتىك دىرسن، رەتىمە كىل.

قويوشام عشقىنەدە من كۈن و مەخانىن وارىزىز
جان نەدىر كىيم قىصد جان رەتىك دىرسن، رەتىمە كىل.

يالىزىرسان كۈنلۈمە عشقىنەدە، مەسلام لولدو كىيم،
آنى رو سوارى جەمان رەتىك دىرسن، رەتىمە كىل.

هر قضا نین او خونا قىدىن نىشانه سن منى،
 اول نىشانى بىرىشان ائمگ دىرسن، ائمە كىل.
 بىرگ نسىرىن او تىزە مشكىن زولفۇنۇن دارغىدېب،
 عاشقى بىرخانان ائمگ دىرسن، ائمە كىل.
 بىر قىمى يۈزۈندن آچار سان مىرىن مەحرىمە،
 كىزلى اسىرارى عىيان ائمگ دىرسن، ائمە كىل.
 چون كى عاشقىن مىكىنى دىركۈنۈمۈن ويرلەنسى،
 حسرتە آنى مەھان ائمگ دىرسن، ائمە كىل.
 دوغرويا عاشقىندا او خەتك، كىپرگىيەن تائىخىدىرىر،
 قدىمىر قاش تەك كمان ائمگ دىرسن، ائمە كىل.
 چون يقىن بىلدى «شىمى»، آغزى نىن ولار لولدۇغۇن،

لول یقینی سن گومان لئنک دلیر سن، لئنه گیل.

- ۷ -

دو شو شم بسیار لیلد هر کیم سه بی پیار اولما سین،
کیم سه نین حالی بور سمه مشکل وزار اولما سین.

تا مونون اودو ندان آجر فور قیندیر عاشت!

کیم سه نین جانیند ریار ب! سندن لول نار اولما سین.

چشین ناز و سیمی، دلبرین دیدار دیدیر،

چشین با غرمنا بی وصل دیدار اولما سین.

هر کیمین مقصودو سندن غیر دیدار اولما دی،

تا بد خدن نصیبی غیر دیدار اولما سین.

عاشقین باغ و گول و گولزاری پارین یوز و دور،

وار لیکن یارین بھالی، رؤزگه کولزار اولماسین.

اولموش م ثول چشم یمارین فراقندان سقیم،

کیمه مندن رؤزگه ثول یمار ایمار اولماسین.

کشف اسراریندان آنین یانرا م، صبر ائمه رم،

دُنزم اغیار تا کیم کشف اسرار اولماسین.

عاشقین مشک تاتاری، زلف یارین بویودور،

او دل یانین نافه هی صیخره مشک تاتار اولماسین.

با غریب یاندیردی هیجرین خاری، ای جنت گولوا!

بولبولون با غریبند اهرگیز کولدان اول خار اولماسین.

جانفرا وصلین مسیندان فورقت آسیردی منی،

یارب اول پاکیزه مسیدن کیمه شیار اولماسین.

کیم کی بیدار اولمادی عشقینده هر شب تا سحر،

اول یالانچر مدعی نین باختی بیدار اولماسین.

کیم کی بازار رائمه دی زو لفونه یوزمین جان لیله،

تا بد و صیلنہ آنین هیچ بازار اولماسین.

تو تو شام مئھر نیله پیمان، قلیشام عشقیندہ عهد،

جان عاشق تا بد بی عهد و اقرار اولماسین.

ای «نسیمی»! کیم کی صاف اولماز زر خالیص کیمی،

دلبرین عشقیندہ صافر هچو دنار اولماسین.

- ۸ -

دلبر امن سندن آریری، تند جانشیله رم؟

مال و مولک و تخت و تاج و خان و مانشیله رم؟

رایسته رم و صلین بھسالین، تا قیلام درده دور،
 من سنهین بیمارینام، او زگه دولانز نشیله رم؟
 چوخ دو عالار قلیشام من خالیقین گه کاهین،
 چون مورادیم حاصیل اولدو، من دو عانز نشیله رم؟
 رای مسلماندر! بیلین، یار لیله خوشدور بو جهان،
 من کی یار دلان آپری دوشدو م، بو جهانز نشیله رم؟
 دلبر آیدیر: رای «نسیمی»! نهچون رئیرسن فعنان،
 من بگون صبر رئیله سم، دانلد فاعنی نشیله رم؟

- ۹ -

گل رای دلبرکی مو شتاقام سنی گوگر دیدر کوئنوم،
 غمیندن دوشدو زار رایستر، وصالیندان سگر کوئنوم.

قاراقاشین همیلدنی گوزومن تا بعید ائمین،
 دو شبدور نارازو لغوندن یانار، زاری قیلدر کونوم.
 سقا هم رهشم ھدی دودا غشیدان خبر جانا،
 بو سایشدیر یئنه لیستر بیندن ثول خبر کونوم.
 بجاندا جان لیله کونوم وصالین اختیار ائمیش،
 زھی کورموش حتی جانیم، زھی صاحب نظر کونوم.
 نه گوھر سن، سن ای جان اکیم بھانین بھرو کانیدان،
 مکرم قدر و قیسترسنی بیدی گوھر کونوم.
 غمین ناریندان، ای دلبر! کونول قاینار، لیچیم یانار،
 بورنج محستی گور کیم غم روجوندان چکر کونوم.
 صبوریدیر دول آیدیر، مجین در دینه ناصح،

ولی ناصح دوا سینه دان او لور هر دم تبر کوننوم.

وصالینه دان منی آیری، کرم قیل، قیدا لطف ریله،

کی و صلینه مدام او مساق دیده رشام و سحر کوننوم.

گل ری لو طغون خایتیزیز، منی و صلینه دان آیریما،

کی اوی عومری، کی و صلینه کچر، عومره سیار کوننوم.

گل آر را کوننومون ایچیزیز گؤر، ری جان! کیم فرا غینه دان،

نه آجر غصه لر او دار، نه آغولار ایچر کوننوم.

ایکی عالم منه سنیزگر کەنر، او لما سین هرگیز،

بچانین حاصلیز سنن، آنی سنیز نئدەر کوننوم؟

خیالی سو دیکیم یارین گوزو دان گرچر آیری میاز،

جمالین پرده سیز گؤرمک دیده ر، آچیق بصر کوننوم.

ساقین ز نجیرتی مندان فنک چون چکدی آیردی،
 تنیم شخپزنده سؤودان دل اولوش گزه رکوندوم.
 از لده صورت رحمان یوزون شمعنده گوردو م چون،
 لیده صورتین دلیم بومخادان سؤور کوندوم.
 «نسیمی» یاری نی و رمز جهانین وارینا آذان،
 گنج ای دعوی پهر کیم آذان دکیدیر اول قدر کوندوم.

- ۱۰ -

جانیمی یاندیردی شوقون، ای نیخاریم قانداسان،
 گوزلریم نورو، ریکر عالمده یاریم قانداسان؟
 با غرم قان رئیده دی آجی فراقین، حمل لیریش،
 ای لیین وصلی شراب خوش گواریم، قانداسان؟

فورقین خاری منگی کورکیم نه مجرودح رئیله دی،
 ای گوزو گز جیب گول عذرایم، قندراسان؟
 صبریمی یغلا دسر شوقون، قرارایم قامدادی،
 ای منیم آرایمیم، ای صبر و قرارایم قندراسان؟
 رئیله دی عشقین منی قاسخان ملامت تیرینه،
 ای گوزو- قاشی یسلکی شهریاریم، قندراسان؟
 تا روزون شمعیندن آریوق دوشوشم پروانه تک،
 یانارام لیل و نخار، ای نور و نارایم! قندراسان؟
 سندن آری کوندو مون یوندور و فالی یاری، دوست،
 ای جایسز، حسن کامیل، یادگاریم، قندراسان؟
 ولدی هیجرانین او خو عشقینده یانان با غربین

صورت و معنیه، رای چابوک سواریم، قندارسان؟

زولغونه ورئیش لامنت حق لزدده سیرینز

رای لامندر لین کردگاریم، قندارسان؟

قاتی موشاق اولموسام زولف و غدارین بویونا،

رای اوزوکوشن، ساچرمشکین تماریم، قندارسان؟

بادلین گوند در ساچینز بویون منه هر صحمدم،

تاکی یاندی کچدی حدون رنطفداریم، قندارسان؟

عاشقین جنات عدنی، ثول جمالین و صلیدیر،

رای شرایب کوثریم، گئتمخ خوماریم، قندارسان؟

یار ای پکون هر گوشه ده مین دیوا لوور دو شمن منه،

رای سولاد عطضم و محکم حصاریم، قندارسان؟

چون «شیمی» دیر بولون لیام عشقین سروری،
ای شکر لب یار شیرین روزگار میم، قندراسان؟

-۱۱-

چون همیشه اول گوش روحارا دومندر میش یوزون،
شش بختدن شول بت عیارا دومندر میش یوزون.
کعبه یه دومندر دی یوزون هر کی کورد یوزونو،
کور نه کوئی پیک ک قیبله ی دیدارا دومندر میش یوزون.
با وجود اول کیم تکر قانینی چشم مست لیله،
کجھے کوئدوز نزکیس خونخوارا دومندر میش یوزون.
لیخه زولفون بندینه کوئنوم او لا شمیدیر ولی،
کاه و بی که طوره دی طرارا دومندر میش یوزون.

جان قوشون اوچارندن بولدو لیانی هر کیم اول،

جان و دلدن شول پری رو خسارا دوئندوریش یوزون.

ای «نسیمی»! کائنتین وارینا سن باخس کیم،

چون کی جانین دلئیما دلدار را دوئندوریش یوزون.

- ۱۲ -

سن من، دلبر! بیترسن، رؤگه لریار اولما سین،

بیر اولوریار، لیکسر اولماز، لیکر زینهار اولما سین.

با غریپ دو غر لرفراقین خاری، ای جنت گولوا!

نو باهار اولسون، کول اولسون، آر ادرا خار اولما سین.

دو غر و دور یاریں یولو، دو غر و قایتما زیار دلان،

کیم کی دو غر و یول واریر، آنین یئری دار اولما سین.

اری من جنات عدنین باغ و بو ستانی یوزون،
گوبلن آنین گوشنی بی برگ و بی بار اولما سین!

تو تو شام عشقیندہ پیمان، قیلیشام زولفوندہ محمد،
آندلان روزگه محمد و پیمان، قول و اقرار اولما سین..

یا پیغمبر حضرت، خراب رسحق یا پار، معمور امداد،
اول یا پان معمور اگیر و ق کیمہ معمار اولما سین.

کیم کی دیدار نیدلان روزگه نسنه ریسته ر، یا فیلمه ر،
یئتمه سین آنین مورادی، احل دیدار اولما سین.

فور قیم دردی منی، بی خواب و گیریان ایله دی،
دو شمنین عومر و توکنسین، باختی بیدار اولما سین.

زولفونون دار نیدل، اری جان! آسیدان منصور لیدی،

کیم کی منصور اولما دی، زو لفوندہ بردار اولما سین.

چون کی دلبریار اولدو، ریکر عالمدہ من،

سدن آیری یار و محبوب، او زگہ دلدار اولما سین.

اولمو شام عئینن تکی یمسار، عئینن دن جدل،

یار ب، اول نگیمند آیری کیسے یمسار اولما سین.

ای «شیمی»! قیلا یارین سیرینی رغیار فاش،

تاکی یار الو سون بو سیرره محروم، رغیار اولما سین.

- ۱۳ -

بونه بگرنیده جاندیر، کی گزدر بمحان ریچپیندہ؟

بونه قیمتی گوهر دیر کی یاتار بو کان ریچپیندہ؟

سنی کیم دیر آدم لو غلو، دین اللہ! اللہ! اللہ!

بو صحیفته کیم گوئربور، بشری جهان ایچیندە؟

گمک راوی وئیر بیندن، لیره مزیقین بو سیره،

نے خیال لیش بو، یارب! خبری کوان ایچیندە؟

یوزون نیقاب ایچیندە، یاشیر ای قمر صوراتىزىز

کی روخون قامىت ائىله ربو آخىر زمان ایچيندە.

قارا قاشىن لىلە كۈزۈن آدى توسى مىشىرى دىر،

بو سىتارەنин روخون گۇر، عربى كمان ایچيندە.

حورىلە بىخشىت ایچيندە، سنه قارشى مىشىنىزىرى دىر،

پولاماز و صالىنى چون بو بىشت و كان ایچيندە.

سنى مندان ايراق، اى جان! نجھ آسیرلار زمانە،

گۈزوم لىلە كۈرمۇش چون سنى هەركەن ایچيندە.

ئىئنە ئى فەنا گەندى، جىكىرى تۇتۇشدو، ياندى،
 نەيە لوغرادى، نە كۈردو، بولىخى مىان لېچىنيدە؟
 دىلەرم زمان - زمان كىيمەنى فاش لەدەم جەنە،
 جەبىرىيەنابوشمعىن، جىكىرى دوخان لېچىنيدە.
 بودىن معانى يېرىكۈر، كى بىيان قىلىرى «نىمىي»،
 فەلىكىن دىلىرى تۇتۇلدۇ، بولو بىيان لېچىنيدە.

- ۱۴ -

صەنمە! يۈزۈن گولۇندان، گولە - گولە كۈل لوتاندى،
 خەليل ائىلەدە دودارغىن، شەكر و بىات و قەدى.
 قارا قاشىدرىن ياسىنداڭ منە كېپىرىك لوخون آتار،
 آلا كۈزلەرەن مەركىيم ئىئنە قانىما سو ساندى.

سیتم ائمک لیله حاشا کی کونول او سان سندان،
 کیمه آیدا یهم کیم آنین سیمنده جان او ساندی.
 گوزونو دوزوب بوزه رسن، دل و جانا قصد لدہ رسن،
 بونه دیر کی سن قیلیرسان چلبر، بوکون، افندی!
 نه متاعه قیمت ائتم، سنه ای یخیار دؤولت،
 کی جهان باهاسی دکن، قیلین ساچین کمندی.
 بچه نازوشیوه ریلن، لوواریا خاسان جهانی،
 بوکون او بخولو گوزوندن، یئنه قینه لر اویاند رسن
 دون و گون لیکن گوزوندن آخیدیر لغادر لنه،
 چیکریم قانیله کور کیم بو یوزوم نه خوش بویاندی.
 صبی صور تسر بندر او دو تا پیلدر یانا قداران،

نچه یئرە حاجبین دئرلیسەلر لودا سپندی.

قارا بوبولون يقابى كى حىجانى دوشوش آتى،

گۇتور، رى صنم! يوزومنكى «نىمى» لودايىندى.

- ١٥ -

فورقىن دردى، نىخارلا! باغرىمير قان لائىدەدى،

روزگار لولدو مخاليف، وصلرى ھېرىلەن لائىدەدى.

جانىنى يىنى وصالىندان كىيم آزىزدى فەتكە،

كەل بوجانىز عاشقىي گۈركىيم نەبلى جان لائىدەدى.

باغرىمەن قانىن كۆزومدان آخىدير هردم غىنەن،

رى صنم! شۇوقۇن منى گۈركىيم نە كىيريان لائىدەدى.

دردىمەن درمانىنى فضلىندان لاتىه لائىلە،

هر دوا **سیز** درده چون **لولدورکی** درمان **ائیله دی**.

سیر **ر عشقین** **گنج** **لیش**، **آنین** **یئری** **ویرلنہ دیر**،

یخدی **عشقین** **کونمو**، **اول** **نخر ویران** **ائیله دی**.

سدن **آیری** **دوشد و کوم** **تقدیر** **لیش**، **مند** **دکیل**،

تقدیر **ر ای جان!** **هر نہ کیم** **تقدیر** **ر زدالن** **ائیله دی**.

جانینی **و ردی** «**نسیمی**» **چون** **ساقین** **ز بخیر نہ**،

پچین **آنین** **مکنین** **ز بخیر و زدالن** **ائیله دی**؟

۱۰. روشنی

روشنی از دراویش مولویه‌ی تبریز است که در قرن نهم در تبریز خانقاہ بزرگ مولویه را بنا نهاد و چند صباحی نیز به باکو سفر کرد و از مریدان سید یحیای شیروانی شد. آثار فراوانی از او در دست است. در اواخر حکومت قاجار دیوانی از او تحت نام آثار عشقی چاپ شده است. الاہی‌های زیر را از همان دیوان نقل می‌کنیم:

-۱-

من سخنین عشقینله لیدیم بوزنک،
نه جهان ولار لیدی نه بیم و نه باک،
نه فلک پیدار لیدی نه محروماد،
نه هوانه آب و نه آتش، نه خاک.

-۲-

حسنونون عکسین رخ دلبرده پیدار لیله دین،

چشم عاشتدن دئونوب آنی تماش ایله دین.

بیر آدوچ خاکه بوراخدین جام عشقین جرصمین،

عاقل و دلارمی مجنون و شید رائیله دین.

آب و گیله کوئستریب انوار حسوندن نشان،

آنین لیله دیده عدلر مجلد رائیله دین.

گرچه کیم معشوقان، عاشق لباسین او رتونوب،

جلوداری سندن کئرو کندین تماش رائیله دین.

رومی زیبا اوزره زو لفوندن سلسل با غلديسب،

کوئندوم سربسته زنجیر سودا رائیله دین.

بار عشقین کیم تحمل رائیز رض و سما،

ناتوان کوئندوم عجب بیدر آنا مأوا رائیله دین.

«روشنی» مندان چخون با خدیجی روشن اولما سین،

حُسنون عکسین رخ دبرده پیدا رایله دین.

-۳-

چون دو غوب توت و چهان او زونو حسنون گوئشی،

کیم سه اولا سؤمیه بو و چهیله سن محوشی؟

ترک و کرد و عرب و عجم بیسر بونوکی سن،

هاشمی سن، عربی سن، مدنسن، قرشی.

سن امیره قول اولان هرننه قدر مدبر لیسه،

بنده می متبل اولور، مثل بدل جشی.

دیگ حکمته پیشیردی چون سنهین سوکینی حق،

جبرائل اولان نولا مطیجه نین همیان کشی.

سنسن ای پشت و پناه ملک و انس و پرمی،
ابیانین گوزه‌لی، سئوگیلی‌سی، خوب و خوشی.
الله تبرک کی گول روئینه ائندیر مده دی باش،
مرغ و هندو بیکی یاندی قاراریسب ریچر، دیشی.
کسیلیسب باشی آیاقدرا کورور هر کیم سنین،
اوزون ایزینه سوروب قوییس از آیا غین باشی.
«وار لضخی» وردینه، «وار لئلیل» اون خورام سونبوونه،
«روشنی» وردی بودور: ھل غزارت و اشی.

۱۱. ابراهیم دده شاهدی

ابراهیم دده شاهدی، پیرو فرقه‌ی وفاییه بود. وفاییه منشعب از طریقت زینیه یکی از طرایق مولویه منسوب به زین‌الدین خواجه (م. ۷۳۹ هـ) است. شاهدی در سال ۹۵۷ هـ در گذشته است.

از آثار او می‌توان گلشن وحدت (ترکی)، گلشن اسرار (فارسی)، تحفه‌ی شاهدی (ترکی)^۱ و دیوان ترکی را نام برد:

-۱-

درده دو شد و جان،

بیله‌دی درمان،

رولوشام نالان،

عشقه دو شملی.

أوره كيم ياره،
أوره كيم ياره،

^۱ دیوان وی در سایه‌ی زحمات مرحوم عبدالباقي گولپیناری شناسانده شده است.

میکریم پاره،

اولدوم آواره،

عشقه دوشلی.

زارو کیانم،

مست و حیرانم،

کوی و چونم،

عشقه دوشلی.

«شادی» جانه،

قیدی مردانه،

گیردی سیرانه،

عشقه دو شملی.

مولویدر کچکر اول، صنم‌گئی کلّی،

دف و نای لیله، سمع لیله سالینگ کاه-کلّی.

سن که چرخ وورسان لای زهره جین شیوه لیله،

ئىندىردىن يېرىد ئىزلىرىدە لېپخون مەسى دەھى.

سن که درویش اولا سان عشق لیله كىم كۈرسە، دئىيە،

عشق لیله كىم قول لەدەر شۇنجىلىان پادشىنى.

مولویدر كە بقا كەشنى بولبوللىرىدەر،

«شادى» باغ جمال اول بولارين عشود دەھى.

۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)

محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی (م. ۹۵۲ ه) نوهی خضر پاشا پسر سلیمان شاه گرمیانی داماد سلطان ولد و شیخ مولوی خانه‌ی قره حصار بود. در میان فرقه‌ی قلندریه‌ی ایران در خراسان احترام عمیقی داشت. در ایران، مولوی خانه‌ی فارس در شیراز به همت او افتتاح شد:^۱

-۱-

محریین گوزه لیم سینه ده حرز دل و جاندیر،

ثوقون ازلى بودل و جانمده عسیاندیر.

هر زگس با غین گوزو بر مسنه مشابه،

هر لاله یاناق دل لره بیر درغ نشاندیر.

بیر گوشنه بترزد که بو عالم گولو بولوش،

عوئمر لیسه او گشنده همان آب رولندير.

^۱ شعرهای سماعی را بار اول مرحوم عبدالباقي گولپیتاری منتشر ساخت.

ر نجم گیل رفلکده پرپر کو روشندر،
 عبرت گوزو لیله سنه عالم گنگراندیر.
 غم چکمه «سماعی» لام مخت و درده،
 قلماز بو چهان بوئله، کچر، دور زماندیر.

-۳-

نور شمین مطفه‌هی همت مولانا لیله،
 ذرهیز اختر بیکی بیز نور جان افرا لیله،
 بیلیند آشنا ساناز بیزی معنا لیله،
 مولوی بیز، عالمه مشکور وزراستقا لیله،
 سینه چاکیز دؤنه - دؤنه شوق های و هوی لیله،
 دؤور لؤیب گیردیگ سماعه بیرند لالا لیله،

سالینیر ساق دلان میدیر دف و قدم و نای لیله،

راھل عشقیز فخر پیز آئین مولانا لیله.

حق ضیا سیدیر حیات دل حاصم اللدینیز،

ذات پاکه آئینه قیلسیدیر آنی پیر پیز،

اول ارنیز، شاهی اولوب باعث آئینیز،

گچه - کوندو ز آستان بسترو بالینیز،

روح قدسی صید لدر هر دده چون شاهینیز،

بنده اولدوق بؤیله سلطانه بودور آئینیز.

سالینیر ساق دلان میدیر دف و قدم و نای لیله،

راھل عشقیز فخر پیز آئین مولانا لیله.

گوستره‌ر ستر طولانی دور ایله سلطان ولد،
را هل عشقین کعبه سی اولد و غونا بودور سند.

درد عشقه تو ش اولا ندر بولار رابته مدد،
کُخل ائده‌ن خاک رهینی چشمینه کور مزرمد،
قرب حقه یول اگر چه هر طرفدن بر عدد،
اسخارا گون بیکی مرشد بولاردیر جد به جد،

سالینیر ساق دلان میدیر دف و قدم و نای لیله،
را هل عشیز فخریز آئین مولانا لیله.

-۳-

سر و رو و قف دیوار و دریندیر یا رسول الله!

دل و جان رهن عشق هشیرنیدر یا رسول الله!

سن اول سلطان ملک «لی مع الله» سن که هروانخین،

«او زدنی» و «لغمک» رفسرند یا رسول الله!

عجمی خاک پاک بو ترا بر تو تیار نتمم،

که راه خدمتینده قنبرنیدر یا رسول الله!

نولا اولسا دو چشم آسمان نقش قدم بودون،

مه و ماهی عنایت پرور نیدر یا رسول الله!

ازل باشی آچحق آکل عبانین سینه چاکیدر،

لبد آزاد دوشمن چاکر نیدر یا رسول الله!

نججه صبرا لیله سین درد فراقه کنج غربتد،

«سماعی» مستمند کمرنیدر یا رسول الله!

۱۳. ابوحامدی

ابو حامدی، شیخ و مرشد حاج بایرام ولی از مریدان مشایخ اردبیل و یکی از الاهی سرایان سترگ‌اندیش مکتب مولوی در ادبیات ترکی، به شمار می‌رود که مدتی در اردبیل، یکی از مراکز بزرگ فرهنگ ترکی ایرانی زیسته است.
توان گفت که او با سروده‌های خود ترکی ایران را اعتلاء بخشیده است:^۱

-۱-

سندن دلو لیکر جمان،

لولدوم ظهور لوندرا نمان،

گربولایام سنی عیان،

یارب نولا حالم منیم؟

ویلهه قاععه لولما،

^۱ رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

زهد لیله طاعت اولمایا،

سندن حدایت اولمایا،

یارب نولا حایم منیم؟

اول کون که میزان قورولا،

حق تاپوسوندا دورولا،

خلدیق اودا سوروله،

یارب نولا حایم منیم؟

آغدریم اوش ده زار لیله،

قادیریم درین اغیار لیله،

بولوشمادیم سن یار لیله،

یارب نولا حالم منیم؟

«حامدی» نین گوزو یاشی،

دولدورور دلخ لیله داشی،

بللم ندم غریب یاشی!

یارب نولا حالم منیم؟

-۲-

بیز اول عشق سربازیر، عاچل - رشد بیزه یار اولماز،

می عشق لیله سرمیزیز، بیزه هرگز خمار اولماز.

دیریز دارم اولمیزیز، قارانچولار دار قالاییز،

چورو یوب توپر لق اولاییز، بیزه میل و خمار اولماز.

بىزىم رەنلەر دە آتى و گون بىات ئوزىرە دورور داڭم،

تۈن ئارىشىپ آنَا كەنلى بىرىدە دەل اولماز.

بىزىم گول شندىكى گوللەر دورور لار تازە سۈلەزىلار،

خىزان اولوب تۈكۈلەر، زىستان و بىخار اولماز.

شراب عشق چون اىچىك، فراجىت مۇكۇنة كۈچدۈك،

يائىسب عشقىنىڭ تو توشۇق، بىزە تەرىجىك باىل اولماز.

ازىلدىن شىمر نۇرۇنَا وجودوم ذىدە قەرە،

نە قەرە، ئىين بىحر اول دەن قىرغۇن كىر اولماز.

بورلۇخ لى «حامدى» ولارى كۈرەم دەرسىن سن اول يارى،

كۈرىيىك اول تىجلەنى، آنداڭ ئۆزگە كىمال اولماز.

۱۴. شاه ختائی

شاه اسماعیل صفوی (۹۱۷-۸۹۲ هـ). متخالص به ختائی مؤسس سلسله‌ی صفوی یکی از ستارگان آسمان شعر صوفیانه‌ی ترکی است که در شبوه‌ی بیان و برداخت مضامین عرفانی، از پیروان کتب مولویه به شمار می‌رود. خود، مؤسس طریقت قیزیلباشیه است که پیروان آن سرشار از عقاید حلولیه بوده‌اند و به تناخ اعتقاد داشتند. هنوز هم پیروان این طریقت در اطراف و اکناف آذربایجان و همدان و زنجان حضور دارند و دیوان شاه ختائی را به عنوان کتاب آئینی و دینی خود می‌پذیرند و در جمیع‌های ها به ذکر خفی و جلی موزون آن می‌پردازند:^۱

-۱-

قیر خدر میدانیسا واردیم،
گل بری ری جان دمیلر.

عزت لیله سلام وردیم.

گیر ریشه میدان دمیلر.

^۱ اشعار شاه ختائی را از دیوان دو جلدی او (چاپ باکو ۱۹۶۶) برداشته‌ایم.

قیر خلدر میزیر ده دور دو لار،

او تو ر دئیزیر و ئو دیزیر،

میدان سفره قور دو لار،

ئال لقمه يه بون دئیزیر.

صیدق لیله توحید ائده لیم،

چکیلیسب حقه کئدہ لیم،

عشقین دلو سون لیچه لیم،

قاسخالیم مستان دئیزیر.

قیر خلدرین قلبی دور دو دور،

گلمه نین کوئنون آریدیر،

كليشين قاندان بيرمير ،

گل سويله رخوان دمير .

دو شمه دونيا مختينه ،

طالب اول حق حضرتنه ،

آب کوثر شربتنه ،

بارما غشيني بان دمير .

کوردو كونوگ کوزون ليله ،

بيان رئمه سوزون ليله ،

آندان سورزا بيزيم ليله ،

رولور سان محمدان دمير .

قانجیسب سمالارلا اوینا،
آچیلیسب پاک رولسون آینا،
قیرخ ایل بو قازلندرا قاین،
دراھی چنجین جان دئیلر.

زھی عبدال، نە دیر حالىن!
حقە ئوشکىرائىت، قالدىرىز ئالىن،
كە كۈر غىبىدان دېلىمىن،
لولۇرسان سلطان دئىلر.

«شاد ختائى» قۇنۇش يورۇل،

تازه جه او غرایش درود،

مرشدان آچیلیر پرود،

گورايندي اري جان، دئيلر.

-۲-

پريشان زلف مكينين گول خندانه دوشوش دور،

لوجوندان دور لو سودار لار خط ريمانه دوشوش دور،

گمک خورشيد و شمسون کي قيادي علمي روشن،

کيم اور خشنه لنواري مه تبانه دوشوش دور.

قاشين ياييني قورموشان، بيزه از غمزه هر ساعت،

ليا دلبر، لو نون سهمريقين که جانه دوشوش دور.

جمالين راشتير قيزلان، راشتير مزن فخانيي،

وصالین افشار قیندلان کونول هجرانه دوشوش دور.

«خستائی» بندیه ساقرار پچور موش جام جم آئین،

گورون میخانه کنخونده عجب مستانه دوشوش دور.

۱۵. حاج بایرام ولی

تاریخ زندگی حاج بایرام ولی نیز چون قوشچو اوغلو در هالهای از اسطوره پیچیده است. حتی بسیاری از الاهی‌ها و سروده‌های این دو به همدیگر نسبت داده می‌شود. وی از مریدان حامدی اردبیلی بود و پس از رحلت او در آسیای صغیر به مقام شیخی رسید و به دستگیری مریدان پرداخت:^۱

-۱-

بیلک ایستر سنی، جان لیچره آرلا جانی،

کچ جانیدان، تاپ آنی، سن سنی بیل سن سنی.

کیم بیلدی رفاینی، اول بیلدی صفاتینی،

آندر کوردو ذلتینی، سن سنی بیل سن سنی.

کورون صفاتیندیر، آنگر کورهان ذلتیندیر،

غیری نه حاجتیندیر، سن سنی بیل سن سنی.

^۱ رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

کیم که حیرتە واردى، نورا ستقرق اولدو،
توجىد ڈلتى بولدو، سەن سەنى بىل سەنى.

«بايرلام» لۇزۇنە بىلدى، بىلىرىڭىزدا بولدو،
بولان اول كىندى اولدو، سەن سەنى بىل سەنى.

-۴-

ھېچ كىسە چكە بىلىز، كوجدور ئەلىكىيەن يايىز،
درىئىيە كۈنۈل وئرمە، بىرگۈن كۈتۈرە وارىز
اوئىيا يوڭىر آلدار، چون كى لىلى چابوڭدور،
بو بۇ خىلدىيەن قىنە، قاندا بولۇر آرىلىز؟
چون لۇزۇنۇ دۇندەردى، بىر سەخە قىرار ئەتىز،
نجە سەرى پا رىيىدەر، دۇز سەرلەمدەر پايىز

بير فاني وفا سيزدير، قولونا رينانا هستج،
 گه يو خولوباي رئيلر، كه يو خمول لئدهر بايسن
 حيران قامو عالىمك بو معنى نين آكتىندا،
 قانداران قان حكم رئيلر، بىلەز بومەيىز
 والله دير او وحدتىد، كىشىتىد قانلى تغريفى؟
 خضر ائرمىدە بوسىر را بىلدۈرىمىدە دى موسايىز
 مىكىن حاج «بايرام» سىن، دونيايا كۈنۈل وئرمە،
 بىر اولۇ عمراتىدیر، ئىلماباش سؤولىمىز

۱۶. یوسف سینه چاک

سنان‌الدین یوسف سینه چاک (م. ۹۵۴ هـ)، وابسته به طریقت گلشنیه از طرایق مولویه‌ی تبریزیان است. صاحب کتاب جزیره‌ی مشوی و از پیروان محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی بوده است و به تبلیغ مرام فرقه‌ی حروفیه نیز دست زده است:^۱

- ۱ -

گوش تک ری پری پیکر سنی هرجایر دیر، دئرلر،

او لورسن لغون لوجوند لان سنه سودایر دیر، دئرلر.

ملدمت خرقه سین گشیدیم، بو گون رند خرباتام،

کوئدن حیر لان و سرگردان عجب رسایر دیر، دئرلر.

سرکویوندا سیر لهدی بو من دلداده بیر جانا،

^۱ آثار یوسف سینه چاک را مرحوم عبدالباقي گولپیتاری چاپ کرده است.

کمی دیوانه اول مو شد و کمی سودا ییردیر، دئرلر.
 شما شوق ایله سن شمسی کوره نمر فردوش جانا،
 سمع و رقص امدهر «یوسف» کورون ملد ییردیر، دئرلر.

- ۴ -

بیز تاج ربابی سر شا هان جمانیز،
 بیز خاک کف پای گدایان معنیز.
 گه بولبول خوش نغمه هی با غ ملکو تو ز،
 گه سرو خرامنده هی بستان جانیز.
 گه سایر لاھوتوز و گه ساکن ناوت،
 گه راه رو بادیه هی کعبه هی جانیز.
 گه معکف مسجد و گه ساکن قدیوز،

گه شاه بجه نایز، گه خواهندی نایز.

گه عالم اسراریز و گه صوفی صافی،

گه قابل افسرده، کمی روح و رول نایز.

آفاقی بوتون تو توش لیکن نامه میز، ای دل!

بو طوره دور رکیم یئنه برنم و نشانیز.

ارباب محبت بیزی «یوسف» بیلیر، لاما،

اصحاب حسد گوزونه، ای دوست! سنانیز.

- ۳ -

بی وجود ام گرچه ای کوی یا پراغنی شنبنم کیبی،

لیک هر دم گوزلریدن یا شدلر آخار یم کیبی.

تا اؤلوبنجه بیر دم آیریلما دی، یانیم بکله دیر،

بیر و فالر دوست گوئمه دیم جهاند ر غم گیبی.

بهره مند او ماق دیرسن خرقه دی تجربیدن،

تاج و تختین ترکین ائت لبراسیم او هم گیبی.

وارلیغین افهائیب، قویس وجود و مزان ارش،

گوئده سیرایتک دیرسن عیسی مریم گیبی.

بوردو غوم عیب ائتمه بالله، ای طبیب جان و دل!

خسته دل لر در دینه لعل بین ازمسم گیبی.

او گلکین او لمزدان اویل در دمند «یوسف» که سن،

سنده جنتده موئیس اولا حور، آدم گیبی.

۱۷. ابراهیم گلشنی

ابراهیم گلشنی از دراویش تبریز و پیرو روشنی دده و موسس فرقه‌ی گلشنیه از طرایق خلوتیه‌ی مولویه است. در زمان شاه اسماعیل ختایی به آسیای صغیر کوچ کرد و سپس به مصر رفته، در آنجا خانقاہ مولویه را تأسیس کرد.

درباره‌ی ابراهیم گلشنی، کتاب گرانقدری زیر نام مناقب گلشنی از سوی محیی گلشنی (۳۰۱۳ هـ.) در قرن دهم تألیف شده است.

این کتاب که به ترکی ایرانی تألیف شده است، توسط آقای تحسین یازیجی در سال ۱۹۷۲ م. در آنکارا به ضمیمه‌ی شیوه‌ی طریقت گلشنیه با الفبای قرآنی در بیش از ۶۰۰ صفحه چاپ شده است:^۱

- ۱ -

گیریب میدان عشق لیپره باشین توب رئیلهین کمین،
آیاق سئیرینه باشینی او میدان قویان کمین.
دیریله اوئلهین گئمز کفن قفرین لباسینی،

^۱ آقای تحسین یازیچی مقدمه‌ی مبسوطی بر این کتاب به ترکی نوشته است که توسط نگارنده‌ی این سطور به فارسی ترجمه و بر کتاب افزوده شده است. شعرهای گلشنی را از همان مجموعه آورده‌ایم.

کفن یئرینه اول دونو را لو ب دیری کئین گلشین.

اولالی مبتدل عشقه صلد دیرم فلاح را پچون،
بلد و مختسه آندان کوئول و ئئیب دویان گلشین.

سچندر زهر و تریا قىزىلە مز لاندىن عشقىن،
بو يولدا نوش لەدان نىستى آجر دادلى يئين گلشين.

بوارد عطىنم لىپچىنە صلد دير جمعەي عشقە،
قىامت قامىندان چون لامىم اول دوم اويان گلشين.

گونشدن فاش لەيىب عشقى دېنە قال لىلە حالىن،
راشىدېب صورت قالىن روان مىنى دويان گلشين.
جھانزىرك لەدان گل کئى باشىنا روشنى تاجىن،
او تاجى «كىشىنى» كىمى بو ترکىلە كئين گلشين.

- ۴ -

خنست لیله کچدی گونوم، آه، نئده تیم عمر دم سنی،

چون پوزولا بو دوزه نین، آه، نئده تیم عمر دم سنی.

اجل اریشە نگھان، جانین آلاچو قھرمان،

دوئندوره ياسا دو گونون، آه، نئده تیم عمر دم سنی.

گچه - گوندوز چالىشدىغىن، بحرص ئىملەتىغىن،

قالاسىز خانىن، آه، نئده تیم عمر دم سنی.

آنماسان اۋۇلەجكىن، قارايرە كىرەجكىن،

عزرائىلە وئىسب جانين، آه، نئده تیم عمر دم سنی.

ترک ائتمە دىن بىر دم هوس، ئايىنە كىن آلمادىن درس،

چون كىم حاولىدا يۈئونون، آه، نئده تیم عمر دم سنی.

قیامت قپار خشرا پخون، دیریلر اولر نشر ایچون،
 جانین رولیسار دو شمانین، آه، نمده سیم عمروم سنى.
 ذکرین بودور ای «ھىشنى»! تلقین لە دلان روشنى،
 جان آتىدین سئودىن تى، آه، نمده سیم عمروم سنى.

- ۳ -

منىم کونموم آلان دېرى، گئدەر دېرلر، گئدەر دېرلر،
 منى مجنون تىڭ رو لىلى لە دەر دېرلر، لە دەر دېرلر.
 قاپىب غالىمى باشىمدان، قومادى بىكىرس هو شەدان،
 سورارىحيم ياد بىلىشىمدان، گئدەر دېرلر، گئدەر دېرلر.

نە سئو دير دئىن منه، راشىدېب قالمانىز تە،
 كۈنۈل مىندان قاچىب آن، گئدەر دېرلر، گئدەر دېرلر.

راشیدم عشق لیله سؤور، قیلدرا عاشقی شیدار،

دو ثوب دل کیبی دانما، کنده ر دئرلر، کنده ر دئرلر.

ئىدم اى تاوسدار دئىين، دىيرمه دان غىيمىشىن،

چوباشداران عا غلىمى ياز - كوز، کنده ر دئرلر، کنده ر دئرلر.

گوروب عشق لیله مد هوشو، بىلەن عاشق او بىخوشو،

چو آنین عقل لیله هوشو، کنده ر دئرلر، کنده ر دئرلر.

راشیدم «كشنى» سنى، دوغالداران روشنى كونو،

ضياء داران آيدىن ائلينى، کنده ر دئرلر، کنده ر دئرلر.

- ٤ -

عشق لیله منىم حايم نولا سيدير عاقبت،

نوارى ايسه آنین، نولا سيدير عاقبت.

عشق لیله مخونو ندوغوم، واله و مفتونو غوم،

فاش اولوبان خاص و عام بیله سیدیر عاقبت.

عشق آکیبان علیمی، اونودوروب نا غلیمیز

دل کیبی دارغدر راسلا سیدیر عاقبت.

عشق لیله شیدر یغمم، آغلدر لکین گولد و کوم،

یادو میلیش کوروبن کوله سیدیر عاقبت.

عشقه اولوب مبتدل، بیر دمه، یوز مین بلد،

باشیما آندان قضا، حله سیدیر عاقبت.

دیلین لیله ور لیغین سال یئرنیه یوقوق آل،

آلماز لیسه بی مقال آلا سیدیر عاقبت.

عشق لیرینی لیزیسین، دوغرو یولون گوزلیسین،
روشنی دن «کشنسی» بولا سیدیر عاقبت.

۱۸. غریبی دده

غیریبی منتشا اوغلو، از شعرای توانای تبریز در اوایل حکومت صفویان بود. به سبب آن که قصایدی در هجو و علیه عثمانیان سروده بود، هیچ‌گاه در آسیای صغیر آوازه نیافت و نسخ خطی دیوانش از خاک ایران بیرون نرفت. تنها نسخه‌ی خطی دیوان او به همراه دو اثر دیگرش رساله‌ی یوحنا و تذکره‌ی مجالس روم که یاد آن گذشت از خطر امحاء رسته و در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی محفوظ است. این دیوان به همراه دیگر آثار او به زیور طبع آراسته شده است.^۱ اینجا چند غزل از آغاز همین دیوان را به عنوان یکی از مولویه‌سرايان بزرگ قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب، برای نخستین بار منتشر می‌کنیم:

- ۱ -

ازل گون لوح حکمیده قلیبسان عشقینی طغر،

نه خوش راش دور ربو، سن نه سن؟ رای نشی راشاء!

نه ما هیست دور ر بیلمن خطوط عین را تابین

صفات ذات پاکیندیر مسما را لو نان رسماء.

^۱ غریبی تبریزی منتشا اوغلو. دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالش شعرای روم، تصحیح و تحشیه از دکتر ح.م. صدیق، ۱۳۸۲.

ظهور حسن را پکون مرآت لئیب جمله مظاہری،
 جمالین پرتونیه جگودگاهین رئیله ییب عمدرا.
 قارا سؤدالار اراسیب ساچنلد صحه دک شامز،
 رو خون محربنیه بو فرات کونز رئیله دین شیدا.
 یانار شمسرو قمر عشقین او دنار روز و شب دارم،
 نه شمع لم یزد سن؟ رای لزل سیز رافریکتا!
 جمالین پرتونین گر بوت آزو زونده کوئرمسه رهبان،
 خاچان معبد لئینور دی او بوت نی راصنم طوبا؟
 سنی رای ناطر و منظور گوهر شئی آردا موجود،
 آن کیم کشف او لا ستر رموز علم رلاما.
 کوئنول زو لفونو گوئر دوکجه او لور [ای] کفه مستقرق،

جمالىن كورسەنگاھ جان دئير آمن، صدقىن.

جمالىندان بو چىمىم خوابە يېنى مىل لەدەھىمات،

وصالىن اقراقينه كۈنۈل سىبر ائىلە، حاش.

دل بىمارە سود اتىزىلىكىمىن دەرىدىكىشىرت،

وصالىن شىرىتىدیر بودغا غىنىدا اولان سودار.

حرىم حضرتىنە عرض حاجت احتىاج اولماز،

بىلەر هر كىمسەنин ولارنىيى لول رأىي جەمان آرل.

«غريبى» مجرىم دا كىيىكلى سىركەتر غەلدىمىنديز،

دو تار دىلدە لەمىدە غۇجاڭچىش جەمان بىخى.

- ٤ -

جمالىن نورودور راي شاه «سەجان لەزى لەسەرلە»،

او بودور عده‌ی لیلد قاپوندا مسجد رقص.

یازمیش سوره‌ی «إِنَّ فَتْحَنَا» آنین کیمیدار،

لین تفسیریدیر «مُنْجَى قَرِيبٍ» و سر «ما لَوْحِي».

کلد میمندرا او بودونخی روح القدس منفی،

دیمینده منکشف دیر معنی «إِنْ يُحِبِّي الْمَوْتَرْ».

کل ری نور تجلی خلقیندیر «وَالضَّحْرُ» شرحی،

قائیندیر «قَابَ قَوْسِينَ» و ساچیندیر «لَيْلَةُ الْأَسْرَرِ».

رو خوندرا عارضندیر معنی «أَكَحَدُ لَهُ كَيْمَ»،

خط و خالیندرا رو شندیر بیان «عَلَّمَ الْأَنْمَاءَ».

اریشور بگمان عین الیقین اسرارینا تحقیق،

آیاغین تو پراغین هر کیم اند در سه کوزونه تو تیا.

دۇزىن خەمىنە قىصەسى بارانڭىزىنى،
 كى سنىن گوئونە لايق دىكىل بولۇللا.

دو شىبدور دىشىرىن عكىسى «غريبى» چىمىنە جانا،
 زەمى پاكيزە گوھرلىكى رېيىدە دى اول چىمىنى دىريا.

- ٣ -

لەپىن «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ»، رەخىدرىن «ياسىن» لىلە «طاخا»،
 ساچىن شائىزىنە ولار دەلەت «سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي أَسْرَى».

دەھانىن آيت «قُتْحٌ قَرِيبٌ» ئوزىزە قىزىل نىقە،
 يۈزۈندۈر «قَافٌ وَالْقَرْآنُ»، سۈزۈندۈر سورەتى «أَعْلَدُ».

دوداغىن آب حىوانىزىن سنىن، اى كوش جىت!
 رەولويە نىخەتى عىسى، باغىشىلار اول لەب راحىت.

دل بی صبر شمع قاتین اطرافیت هر دم،
 دولانیر ثوقيله پروانه تگ بی باک و بی پروا.
 گره گیگ اول سرز و لفند و دیر آچان یئریدیر کیم،
 یئنه بازار غمده مشک و عنبر لهدلر سودل.
 گول تردن منه یوز کو ستریر یور مغنى نازک،
 یازارکن صنیعی کوئدونه گکس اول رخ زیبا.
 دل و جان خرا بیم رهن لیدی عشقین سرایندار،
 وجودوم شهرینی ساتدیم اشگیلین خاکنه شاخ.
 «غیریز» غور بست عشق ایچره ش کردیر بحمد الله!
 کی آن دلدار بی همتای ما پیدا است در هرجا.

- ٤ -

ارىكىيىك شىركىينى قوى تا موحد اولاسان يكتا،
وجود ما سوي ئەلخى دەلا و گۈل رىلىت لالا.
تمتاي بقا ئىلدەرىن موسايى عمران تىك،
جلد قىل دل كۈزۈن تا اولاسان بىنا و ھمم دلنا.
وصال حىقە واصل اولماق ئىستەرن، گۈل راي ھممم!
ئىش بو شاه راھ عشق آردا، اول بى سروپى پا.
گىر تو حىد ذكرين ئىستەرىن يك جەنتەتك،
درآ در حلقة يىز لفچى چو يىك ئەنغان و شۇ رىول.
قوسىن عەلى سوزى ناصح باشىم آغريتىما سىن و راعظ،
كالوبىن عالم عشق ئىچىرە من رىوا و ھمم شىيدى.

«غريبېر» رهلى عشقىن كۈندۈر دىيابى وحدت كىم،

لۇدور لول ئىدى دىزى قىرى لىپھرە موج لورالان دىيابا.

- ٥ -

گول ئوزرە عنبر تردن مىدیر لول نىقطەمى سودل،

بو سودل بىر لەمى دىلغ ائتمى باغرىن لالەمى حمرار؟

كۆزونە قارشى زىكىس، شىوه لا فىن لورسا لىخىنىھە،

خاچان مقبول لولور صاحب نظر طبىعىنىھە نابىشنا.

وئرور من گون يوزون و جەھىنە رىكى عالمى جانا،

بەھاسىن جوھرى يانىندا بولور كوھرى يكىت.

شول آلىحىق كۆزون دل موكۇنۇ يەغى قىلىر هر دەم،

بلى يەھاچىر تور كون عادتى دارئىم لولور يەغى.

بوگريان كوزلاريدان تۈركۈن خونا به كۈنمۈدە،

خان اولان جىراحتىرۇن اولموش دور قاموپىدا.

گتۇرمن راھل دىلەر مجلسىنە زاھىدلىكى،

كى راصلى رئىزكەم فەسم اولان سەجىت دىن.

دەئىم اىي حوسنە باي بىر بوسە احسان ائست «غريبي» يې،

يۈزۈن دۈندىرى آيدىرى: يان كىمى، مىفس رىۋا!

- ٦ -

گرچىك حىدىت لەيىش بوكىيم: خوبىلاردا اولمازىش وفا،
كىيم سؤدى بىر خوبو، كى آخىر، چىكىدى يۈز مىسىز جا.

چىشىن خط سىز قانىمى نىخون تۈرك، سەچ بىلەنم،

ھرگىز خط قىلماز، خط قىلىق داراول تۈرك ختا.

یارب! نه محروسان کی سن یاخین جهانی تمحیر لیله،
شوقنلد بیر پرولانه تک هر گون یانار «شمس لضّحی».

آنین کی حج رکبری و صلیین حریمی او مسادی،

بیت راحر لاما وارمادی، جانیندرا تپسادی صفا.

چیزین چو لونده درد لیله تو شدو «غیرپرس» خسته دل،
رحم ائست، طیبیم او را ونا و صلیین شر ایندرا شف.

- ۷ -

نه وجه لیله والر را رویخویا بو گوز مردمی، یارب!
کی هر شب صحید ک دیدن کیلمن نفره‌ی یارب.
حدل ائیله غمیندن لیپکدیکیم خونابه‌ی جانا،
کی شکر غمینی ائیدم هر روز، هم هر شب.

شب قدر يم دورور زولفون منىم، لاي يوزو نوروزوم!
 بحمد الله كي ياريدير يئنه هم بخت، هم گوب.
 فله شمس را ليله گوکسون گریب اوئوندگ كرم اولما،
 گوش يوزلو پريله دلودور ايندي هر مكتب.

«غريپر»! قويىس آغزىندران، ساقىن جام لېب يارى،
 كى يوخدور بوججان لايچىندا، بونداران ياخشى بيرمەسب.

- ٨ -

قىدلر قىزىلە هر بخطة منى لعسل لېين دعوت،
 روادير بندويه لوطف ائته سولاطان ولى نعمت.
 تاخىب گول بىكىنى جان رشىه سىنه لعلى داش رەتىش،
 لېب ياقوتونا دوزموش ترازو، خازن حكمت.

قوشونون توزونا ریرمک منیم سعیم دکیل شهیم،
لیریشیر دؤولته هرباشد آخیروار لایس دؤولت.

منیم هیجیرنده بیخود اولدوغومون هرگچه شمعین،
لائیشی کی یانساق اولموشدور، گھی ناله، گھی رقت.

مزاریم خالدان ریحان رحمت اسکیگ اولمازوی،
نسیم بونبولاوند کر آپار سام قبریمه نکمت.

کوزونو لیسته سیب تو شسم بیبانا، عجب قیلا،
کی درئیم هرجون اهلى اسکیگ بیرله تو تار او لفت.

گنیخارین وصلینی تاپچی، فدار قیل جانینی دئرسن،
«غريبر» کاشکی وردیدی بو عۆمره اول قدر مؤحلت.

- ٩ -

خاچان كيم توشه بو كونوشه اول سگنگىين دل و بيداد،
 بير آد و ناله لەدەر من كى دلغ و داش لەدەر فرياد.
 او خورمان وصفىنى پيو سته من، اول چشم و ابرونون،
 نماز اشتم دارخرا لور منه هم ذكر و هم اوراد.
 كونول بند اولدوزولغۇنە، ئچوك خشم رئىر اول بدخدۇ؟
 بودور عادت چو توشه دارمه قوش، داشاد لورصياد.
 ديلرسىن چىميم اىچىرەخانە بونيا دلەسەن، لى خواب!
 بو قىدرى قوى، سو اولان يىرده اولور خانە بىر بونيا.
 «غريبىر» من بود دەچىرى يازىسب دارستان قىسام،
 او خونسا زدارى جىماندا قىسى مىخون لىلە فرھاد.

- ۱۰ -

زولغون روجوندالن ساچیلیش ماھ مشک نابلدر،

شاخ-شاخ اولوش گول آوزره سونبول سیرابلدر.

قل لئەدر عاشقىدرى چىمین مول اولماز، بىز،

پىكىنە قانلدر تۈكۈب شادان اولور قىسابلدر.

سۇدىكىم سچ باسلە باختى آچىلىك زكۇنومون،

مېن گىلدەر تىر موژەن، قىح ائتسە مىن - مىن بابلدر.

آب آمودور بىرىسى، بىرى قولزوم فى اىش،

حىرىتىلە هەر دو چىمىدان آخان سىئىلەبلدر.

ولىر آسماق قىدىنە زولغۇنۇ قىلىپقىح وتاب،

بو بىلار دالن بويون بوزمىز دل بىتابلدر.

زولف يارا دوشە دوش اولما غۇرئۇدا رېيىمە،
اگرى فىرىدى قومى سنه، دوشدور «غريپەر» خولبىلدر.

- ۱۱ -

دېدەمى پرخون لىلە كۈنۈم كى هەرمەم توتار،
پادشاه مولىك ئەندىر، ئىلدە جام جەم توتار.
آغلاس كۆيىر كىيىپ داڭىم فەنخىلەر، حايىما،
داڭلاس ساچىن چۈزۈپ كۆكسۈن تۈكۈب، ماڭم توتار.
اشك جەشىدى تۇنان رومى زەمينى، نەم دىكىل،
بىززوات عالىي سانسان سەر شىبىم توتار!
ھىجرالىىندان باشىم آكىيىپ كىيىر ئەيدىم تىلەۋەش،
كۈنۈمۈن زەنجىرىن رول آفت لىكىن حەكم توتار.

ای «غیریز»! گوشن اولماسا مقامین، غم یئمه،
 گول کیمی گوخن دور و بدور، بلکه منست هم توخار.

- ۱۲ -

یوزونو راحل نظر، نور یقیندیر دئیلر،
 سونبولون طوره سینی جبل متین دیر دئیلر.
 نظم دنارینا کی من دئر لیدیم آب حیات،
 خورد و بیندر گوروبن، دور رشیم دیر، دئیلر.
 دین و دل آلدی خطین آلدان، رونا رونون ریچون،
 فتنه‌ی خلق و بدی دل و دیندیر دئیلر.
 جنت عدن سرگویونو عثاق جهان،
 صحن باغ ارم و خولد بیرین دیر دئیلر.

لەي «غەرېپەر»! كۈرۈن يۈزۈن لە خورشىد وشىن،

راھىل حق، نور سماوات وزىن دىر، دەئىلىرى.

- ۱۳ -

مەست خوارب آكودىكىن چىمىن خۇمار اولمۇش دورور،

زولف مىشكىنىن پەريشان روزگار اولمۇش دورور.

چىشم بىمارىن لەپھون قوربان اولام هرگوشىد،

يۇزمنىم تىك خستە ولارىلىكىم ھزار اولمۇش دورور.

عزمت لىلە من قدم يولۇندا، لەي جان عزىزى!

كىيم نىجە عزەتلەر باشىلار بىرگۈزار اولمۇش دورور.

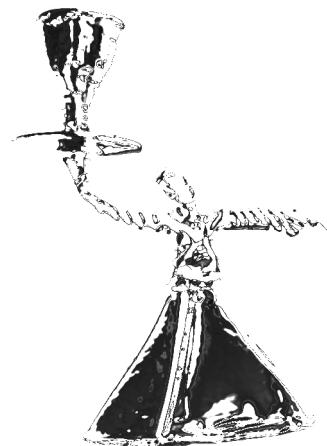
عشق و بىمارى و درويشى و جور روزگار،

رلاھ غوربىتە منه بىر- بىر دوچار اولمۇش دورور.

سۇرسالار حالىن «غىرېرى» دەن دەكۈي ياردىل،
بى نۇرۇ بى زىزۇرۇ، زىزەر لۇمۇش دورور.

بخش سوم.

تعليقات



شخص‌ها

۱۷۳	اخی ناطور	۱۱۷, ۱۱۳	آدم دده
۱۱۳	ادیب درویش	۱۱۷	آرامی
۱۱۲	اسرار دده	۱۱۳	آرامی درویش
, ۱۷۵, ۱۷۳, ۱۲۲, ۱۱۹, ۱۱۱	افلاکی ۱۷	۱۱۳	آقازاده
		۱۱۷	آقازاده محمد دده
۱۱۹	افلاکی احمد دده	۱۱۷	آنی
۱۹۴	الوان چلبی		
۱۱۳	انسی درویش	۱۲۴	ابراهیم تاتارلی
۱۱۷, ۱۱۳	انیس رجب دده	۲۶۸	ابراهیم دده شاهدی
۱۱۳	انیسی مصطفی دده	۲۹۳, ۱۱۵	ابراهیم گلشنی
۱۷	اوحد الدین	۸	ابن سینا
۱۱۹, ۱۱۶	اولو عارف چلبی	۲۷۶	ابو حامدی
۱۱۳	اویس درویش	۱۷	ابوبکر سلهباف تبریزی
		۱۲۰	احسان محوی
۱۷۹	بابا الیاس	۱۱۳	احمد آنی درویش
۱۹۹	بايرك قوشچو اوغلو	۱۷۳	احمد افلاکی دده
۱۱۳	بدرالدین چلبی	۱۱۹, ۱۱۷, ۱۱۳	احمد دده
۲۴	بدیع الزمان فروزانفر	۱۱۳	احمد درویش
۱۱۷	برهان الدین	۱۱۹	احمد عونی فرق
۱۱۳	برهان الدین چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	اخی صادق

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۳۲۱

۱۱۳	جمال چلبی	۱۱۷	بری
۱۱۷	جنونی	۱۱۷	بقایی
۱۱۳	جنونی دده	۱۱۳	بقایی درویش
۱۱۷	جوری دده	۱۱۳	بوستان ثانی
۱۱۳	جوری دده	۱۱۳	بوستان چلبی
		۸	بهاءالدین ولد
۲۸۶, ۲۷۶	حاج بایرام ولی	۲۲۳	بیگلر بیگی علائیه
۲۱۸, ۱۵	حاج بکتاش ولی		
۱۱۳	حساب درویش	۱۱۳	پروانه درویش
۱۱۷	حافظ	۱۱۳	پری درویش
۱۱۶	حافظ حسین ایوان سرایی	۱۱۷	پیری
۱۱۷, ۱۱۳	حافظ دده	۱۱۳	پیری درویش
۱۱۳	حافظ درویش		
۱۱۷	حافظ منسترالی		تابع ۱۱۷
۱۲۰	حالت افندی	۱۱۳	تابع درویش
۱۱۷	حالتی	۱۸۰, ۹۲, ۸۰, ۱۴, ۱۳	تاجیک
۱۱۳	حالتی درویش	۱۱۷	تاپیب
۲۸۶	حامدی اردبیلی	۲۹۳, ۱۱۹	تحسین یازیجی
۱۱۷	حبیبی	۱۱۷, ۱۱۳	توکل دده
۱۱۳	حبیبی درویش		
۱۱۷	حجازی	۱۱۳	ثاقب دده
۱۱۳	حجازی درویش	۱۱۶	ثاقب مصطفی دده
۱۱۳	حزین درویش	۱۱۳	ثانیی درویش
۱۱۳	حسام درویش	۱۱۵	ثوابق المناقب
۱۱۷	حسام		
۱۱۰	حسام الدین چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	جلال ارغون
۱۱۷	حسیب	۱۲۲	جلال همایی

۱۱۷, ۱۱۳	درویش	۱۱۷	حلمی
۱۱۷, ۱۱۳	درویش چلبی	۱۱۳	حلمی درویش
۱۱۷, ۱۱۳	درویش دده	۲۸۰	حلولیه
۱۱۶	درویش سنایی خلیل	۱۱۷	حمل چلبی
۱۱۷, ۱۱۳	درویش عثمان سینه‌چاک	۱۱۰	حمامی‌زاده اسماعیل دده
۱۱۵	درویش محمود	۱۱۷	حياتی
۱۱۷	دشتی	۱۱۳	حياتی درویش
۱۱۳	دشتی درویش		
۲۸۰	ديوان شاه ختائی	۱۱۷	خالص
۱۱۳	ديوانه سلطان	۱۱۳	خالص احمد دده
۱۱۷	ديوانی سلطان	۲۸۰	ختائی
		۱۱۷, ۱۱۳	خدایی دده
۱۱۳	ذوالنونی دده	۱۱۳	خسرو چلب
۱۱۳	ذهنی دده صالح	۱۱۷	خسرو چلبی
۱۱۷, ۱۱۳	ذهنی درویش حسن	۱۹	حضر
۱۱۷	ذهنی صالح دده	۱۱۷, ۱۱۳	حضر بیگ
۱۱۷, ۱۱۳	ذهنی نجفزاده درویش	۲۷۱, ۱۱۷, ۱۱۳	حضر پاشا
		۱۱۷, ۱۱۳	حضر حمدی دده
۱۱۳	رجب درویش	۱۱۷	خلوصی
۱۱۷	رجب طریقی	۱۱۳	خلوصی درویش
۱۱۷, ۱۱۳	رحمت‌الله دده	۱۵	خواجه دهانی
۱۱۷, ۱۱۳	رسوخی دده		
۲۷۵, ۲۷۴, ۱۸	رسول الله	۱۱۷, ۱۱۳	دالی دده
۱۱۷, ۱۱۳	رشکی علی دده	۱۱۳	دانشی دده
۱۱۷, ۱۱۳	روحی بغدادی	۱۱۷	دانشی علی دده
۲۹۳, ۲۶۴	روشنی	۱۱۳	داود دده
		۱۱۳	درونی درویش

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۳۲۳

۱۱۷, ۱۱۳	سیاهی مصطفی دده	, ۹۱, ۸۳, ۸۰, ۲۴, ۱۷, ۱۲, ۱۰, ۸۶	رومی, ۸, ۱۰, ۱۲, ۱۷, ۲۴, ۸۰, ۸۳
۱۹۹	سید امرالله شاه ابراهیمی	, ۱۱۵, ۱۱۰, ۱۰۷, ۱۰۶, ۹۴, ۹۳, ۹۲	
۸	سید برهان الدین ترمذی		۱۲۱
۱۱۷, ۱۱۳	سید سالک دده	۱۱۷, ۱۱۳	رسیما احمد دده
۱۱۹	سید صالح احمد دده		
۱۱۳	سید علی	۱۱۳	زهدی یوسف دده
۲۳۸	سید علی عمادالدین نسیمی	۱۱۷	زین الدین
۱۱۷	سید علی	۲۶۸, ۱۱۷, ۱۱۳	زین الدین
۱۱۸	سید محمد فاضل شریفزاده		
۱۱۹	سید ناصر عبدالباقي	۱۱۷, ۱۱۳	سائب دده
۲۶۴	سید یحیی شیروانی	۱۱۳	سامی درویش
		۱۱۷	سامی
۱۱۳	شانی درویش	۱۱۷	سروری
۲۹۳	شاه اسماعیل ختایی	۱۱۳	سروری درویش
۲۸۰	شاه اسماعیل صفوی	۱۲۳	سعادت چاغاتای
۱۱۷, ۱۱۳	شاه چلبی	۱۲۰	سعادت نزهت
۹	شاه طهماسب صفوی	۲۱۸	سعید امره
۱۱۳	شاه محمد چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	سعیدا دده
۱۱۷	شاه محمد چلبی	۲۱۸	سعیدالدین بکتاشی
۱۱۷, ۱۱۳	شاهدی دده	, ۱۷۱, ۱۲۳, ۱۲۲, ۱۱۱, ۱۹	سلطان ولد
۱۲۲	شرف الدین سمرقندی		۲۷۴, ۲۷۱
۱۱۷, ۱۱۳	شفایی دده	۲۷۱	سلیمان شاه گرمیانی
۱۱۳	شفیعی درویش	۱۱۷, ۱۱۳	سماحت دده
۱۱۷, ۱۱۳	شکیب دده	۲۸۹, ۲۷۱, ۱۱۷	سماعی
شمس تبریزی ۸, ۱۶, ۱۷, ۱۹, ۳۹, ۴۱, ۸۰, ۸۷, ۸۸, ۸۵, ۷۹, ۷۶, ۹۳, ۸۹		۱۱۳	سماعی درویش
		۲۸۹	ستان الدین یوسف سینه چاک
۱۱۰		۱۱۷, ۱۱۳	سوزی درویش

١١٧	صفایی	١١٦, ١٠٥, ١٨, ١٧	شمس الدین
١١٧, ١١٣	صفایی دده	١١٦	شمس الدین عابد چلی
١١٣	صفایی درویش	١١٥	شمعی
١١٣	صفی درویش	١١٧, ١١٣	شمی دده
١١٧, ١١٣	صفی الله دده	١١٣	شناسی درویش
١١٣	صمتی درویش	١١٣	شوری درویش
١١٧	صنع الله	١١٣	شهلا درویش
١١٣	صنع الله درویش	١١٣	شهودی دده
		١١٣	شهیدی درویش
١١٤	ضعفی دده	١١٣	شيخ شیخی دده
١١٤	ضمیری درویش	١١٠, ١٢	شيخ غالب
١١٨	ضمیری	١١٧, ١١٣	شيخی دده
		١١٧	شيخی ممیش دده
١١٨, ١١٤	طالب دده	١١٣	شیدا درویش
١١٣	طالب درویش		
١١٤	طالبی دده	١١٧, ١١٣	صابر دده پارسا
١١٨, ١١٤	طاهر حسام چلبی	١١٧	صاحب
١١٨, ١١٤	طريقتی امیر دده	١١٣	صاحب درویش
١١٨, ١١٤	طوغانی احمد دده	١١٧, ١١٣	صادق دده
		١١٣	صافی احمد دده
١١٤	عادل افندی	١١٧	صافی ختابی
١١٨	عارف حاجی	١١٣	صافی درویش
١١٨	عارف دده	١١٧	صافی
١٩٤, ١٧٩	عاشیق پاشا	١١٣	صایب دده
١١٤	عالی امیر	١١٧, ١١٣	صبوحی دده
١١٨	عالی، عادل	١١٧, ١١٣	صدری دده
١١٨	عوا پوش سلطان ولی	١١٧, ١١٣	صدقی دده

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۳۲۵

۱۱۸، ۱۱۴	علیشی درویش،	۱۱۴	عباپوش سلطان
		۲۲۳	عبدال موسی
۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۲	غالب دده	۱۴	عبدالباقی گولپینارلی
۱۱۸	غانم	۲۶۸، ۱۱۰، ۱۵	عبدالباقی گولپینارلی
۱۱۴	غانم درویش		۲۸۹، ۲۷۱
۱۱۴	غدایی دده	۱۲۲	عبدالباقی گولپینارلی
۱۱۸، ۱۱۵، ۹	غربیی	۱۱۸	عبدالحليم
۱۱۴	غربیی درویش	۱۱۴	عبدالحليم عارف حاجی
۱۱۴	غربیی سدی ابوبکر	۱۱۵	عبداللطیف بن سنان
۳۰۰	غربیی منتشا اوغلو	۱۱۸	عبدالوهاب
۱۱۴	غوصی احمد دده		عبدالوهاب بن جلال الدین محمد
۱۱۸	غوصی دده	۱۱۵	همدانی
۲۲۳	غیبی علائیه‌ای	۱۱۴	عبدالوهاب همدانی
		۱۱۴	عیبدالله دده
۱۲۴	فاخر ایز	۱۱۸	عدنی دده
۲۲۸	فاروق تیمورتاش	۱۱۴	عرشی درویش
۱۱۸	فضل پاشا	۱۱۸	عرشی،
۱۱۸، ۱۱۴	فضل خلیل دده	۱۱۸، ۱۱۴	عرضی دده
۱۱۸، ۱۱۴	فانی دده	۱۱۸	عزلتی
۱۷	فخر الدین	۱۱۴	عزلتی درویش
۱۱۸، ۱۱۴	فدایی دده	۱۱۸، ۱۱۴	عزمی دده
۱۱۴	فراقی درویش	۱۱۸	عزیز دده
۱۱۸	فراقی،	۱۱۱	علم الدین قیصر
۱۱۸، ۱۱۴	فرخ چلبی	۱۱۸، ۱۱۴	علمی دده
۱۱۸	فرخی	۱۱۴	علمی درویش
۱۱۴	فرخی درویش	۱۱۷	علی انور
۱۱۴	فصیح درویش	۱۱۲	علی بن اسماعیل آنیارچیزاده

۱۱۸	کلایی دده	۱۱۸	فصیح فوری
۱۱۴	کلخانی علی دده	۲۳۸	فضل الله استرآبادی
۱۱۸, ۱۱۴	کمال احمد دده	۱۱۸, ۱۱۴	فقری دده
		۱۱۸, ۱۱۴	فنایی دده
۱۱۸	گناهی	۱۱۸, ۱۱۴	فنی دده
۱۱۴	گناهی درویش	۱۱۴	فنی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	گنهی دده	۱۱۴	فوری درویش
۱۲۲	گوهر خاتون	۱۱۸	فوضی
		۱۱۴	فوضی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	لالی دده	۱۱۸	فیضی
۱۱۸	لبیب	۱۱۴	فیضی درویش
۱۱۴	لبیب درویش		
۱۱۸	لسانی	۱۱۸	قاری
۱۱۴	لسانی درویش	۱۱۴	قاری شیخ احمد الوفایی
۱۱۴	لطفی محمد دده	۱۱۸, ۱۱۴	قاسم دده
۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۴	لقمانی دده	۲۲۳	قایغوسوز عبدال
			, ۲۰۵, ۲۰۴, ۲۰۱, ۱۹۹, ۵۲
			قوشچو اوغلو
			, ۲۰۶
	مجد الدین فریدون بن احمد سپهسالار	۲۸۶, ۲۱۲, ۲۱۰, ۲۰۷, ۲۰۶	
۱۱۶	سلجوق		
۱۱۱	مجد فریدون سپهسالار	۱۱۸	کاتبی
۱۱۸, ۱۱۴	محرمی دده	۱۱۴	کاتبی درویش
۱۱۲	محمد اسرار دده	۱۷	کامل تبریز
۱۱۸	محمد بردار	۱۱۸	کاملی
۱۱۲	محمد بی‌زبان	۱۱۴	کاملی درویش
۱۱۴	محمد تبردار	۱۱۸, ۱۱۴	کریم دده
۲۷۱	محمد چلی	۱۱۸	کلامی
۲۸۹	محمد چلی دیوانه	۱۱۴	کلامی درویش

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۳۲۷

۱۲۱, ۱۲۰, ۱۱۹, ۱۱۶, ۱۱۵, ۱۱۲	محمد دده
۲۷۶, ۱۷۹, ۱۷۵, ۱۷۳, ۱۲۲	محمد شمس
۱۱۸ مونس	محمد ضیا احتفالچی
۱۱۴ مونس درویش	محمد قیمی دده
۱۱۴ میال درویش	محبی الدین
	محبی گلشنی
۱۱۴ تابی عثمان دده	محبی الدین عربی
۱۱۸, ۱۱۴ ناجی دده	مخلص پاشا
۱۱۸ ناصر دده	مخلص دده
۱۱۴ ناصر عبدالباقي دده	مدحت بهاری حسامی
۱۱۸ نایی دده	مذاقی درویش
۱۱۸ نجاتی	مظلوم
۱۱۴ نجاتی درویش	مظلوم درویش
۱۱ نحیفی	معنوی
۱۱۸, ۱۱۴ نشاطی دده	معنوی درویش
۱۱۸, ۱۱۴ نصیب دده	معنوی قونیوی
۱۱۸, ۱۱۴ نصیرا دده	مقیم دده
۱۱۸ نطقی	ملامی دده
۱۱۴ نطقی دده	منجم باشی
۱۱۴ نطقی درویش	موسى
۱۱۸ نطقی علی دده	مولانا
۱۱۸, ۱۱۴ نظمی دده	, ۱۷, ۱۵, ۱۴, ۱۳, ۱۲, ۱۰, ۹, ۸, ۱۱۶, ۱۱۵, ۱۱۱, ۱۱۰, ۲۴, ۱۹, ۱۸
۱۱۸ نگاهی	, ۲۳۸, ۲۲۸, ۱۶۴, ۱۲۳, ۱۲۲, ۱۱۹
۱۱۴ نگاهی درویش	۲۷۴, ۲۷۳, ۲۷۲
۱۱۴ نور درویش	مولانا جلال الدین
۱۱۸ نوری	مولوی
۱۲ نهاد سامی بانباری	, ۱۱۱, ۱۱۰, ۸۰, ۴۵, ۴۴, ۲۴, ۱۹

۱۱۸	هیئت	۱۱۴	نهجی درویش
۱۱۴	هیئتی درویش	۱۱۸	نهیجی
		۱۱۸	نیاز
۱۱۴	یحیی افندی	۱۱۴	نیاز درویش
۱۱۸, ۱۱۴	یحیی دده	۱۱۸	نیازی
۱۱۴	یقین درویش	۱۱۴	نیازی درویش
۱۱۸	یقین	۱۱۸	نیر
۱۱۸, ۱۱۴	یوسف دده	۱۱۴	نیر درویش
۱۱۴	یوسف سینه چاک		واشق
۱۱۸	یوسف سینه چاک	۱۱۸	واشق درویش
۲۲۸, ۵۵, ۵۴	یونس امره	۱۱۴	وجودی دده
		۱۱۸, ۱۱۴	وفایی دده
		۱۱۸	وهبی
		۱۱۴	وهبی درویش
		۱۱۸	وهبی قدیم
		۱۱۴	وهبی قدیم درویش
		۱۱۸, ۱۱۴	همدمی دده

مکان‌ها

۱۶	عمومی تورک تاریخینه گیریش	,۲۲۸,۱۹۹,۱۲۱,۴۴,۴۳,۶۹	آذربایجان
۲۷۱	قره حصار	۲۸۰	
,۱۱۵,۱۱۱,۱۹,۱۷,۱۵,۹,۸	قونیه	۲۹۳	آسیای صغیر
۱۷۳,۱۲۲		۱۴	آناتولی
۱۱۲	کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول	۱۱۶	آدرنه
۱۱۲	کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افندی	۲۷۶	اردبیل
		۱۱۱	ارضروم
۱۱۹	کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول	۲۶۴	باکو
۱۷۹	کتابخانه‌ی عمومی بازیزید استانبول	۸	بلخ
۱۲۰,۱۱۲	کتابخانه‌ی ملت	,۹۳,۹۰,۸۴,۷۴,۳۸,۱۷,۱۶,۹	تبریز
۱۱۹	کتابخانه‌ی نور عثمانیه	۳۰۰,۲۹۳,۲۶۴,۱۱۱,۱۰۴,۹۴	
۱۱۶	کُتاھیه	۱۶	ترکستان شوروی
۱۹	مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش	۲۸۰	جمخانه
۱۶	مصر	۲۷۱,۱۷۹,۱۲۱,۱۵	خراسان
۱۹	منار شمس	۱۷۹,۱۲۲,۱۵	خوارزم
۱۱۸,۱۱۰	مولوی‌خانه	۱۹	خوی
۱۱۲	مولوی‌خانه‌ی گالاتای استانبول	۱۱	دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره
۱۲۰	مولوی‌خانه‌ی یئنی قاپو	۱۱۱	سلطانیه
		۱۱۷	سماع خانه‌ی ادب
		۱۱۱	سیواس
		۱۲۲	شام
		۲۷۱	شیراز

كتاب‌ها

رسیملى تورك ادبیاتی تاریخى	۱۲	آثار عشق
سفینه‌ی نفیسه فی مناقب المولویه	۱۱۶	ابتدا نامه
شرح حقایق اذکار مولانا	۱۱۸	اسرار العارفین و سراج الطالبین
غريب نامه	۱۷۹	اسرار دده تذکره‌سی
گلشن اسرار	۲۶۸	التركیه
گلشن وحدت	۲۶۸	الادراك للسان الاترك
لغة المشتاق في لغة الترك و القفقاق	۱۶	القوانين الكلية في ضبط اللغات
مجموعه التواریخ المولویه	۱۱۹	تاراما سؤزلوگو
مناقب العارفین	۱۱۱	تحفه‌ی شاهدی
مناقب العارفین و مراتب الكاشفین	۱۱۹	تذکره‌ی مجالس روم
مناقب حضرت مولانا	۱۱۹	تورک ادبیاتی تاریخی
مناقب حضرت مولانا جلال الدین رومی	۱۱۹	تورک شاعرلری
مناقب گلشنی	۲۹۳	جزیره‌ی مشتوی
مناقب مولانا	۱۲۰	حدیقة الجوامع
مناقب العارفین	۱۷۳, ۱۱۹, ۱۱۲	رباب‌نامه
مولوی شاعرلری	۱۲۰	رساله‌ی سپهسالار
		رساله‌ی سپهسالار فی مناقب خداوندگار
		رساله‌ی یوحنا
	۲۶۴	
	۱۴۶, ۱۲۳, ۱۲۲	
	۱۱۲	
	۱۱۷, ۱۱۲	
	۱۶	
	۲۴	
	۲۶۸	
	۳۰۰	
	۱۱۹, ۱۳	
	۱۲۰	
	۲۸۹	
	۱۱۶	
	۱۷۲, ۱۶۰	
	۱۱۶	
	۳۰۰	

طرايق، قبائل، ملل و نحل

۱۵,۸	خوارزمشاهیان	۱۹۹	أهل حق
۲۶۸	زینیه	۱۱۰	باباییه
۱۵	سلجوقيان	۱۱۰	بكتاشيه
۱۱۰	عشماينه	,۴۱,۳۹,۳۸,۳۱,۱۶,۱۴,۱۳,۱۲,۴۱	ترک
۲۶۶,۷۰,۱۴,۹	عجم	,۷۹,۷۷,۷۵,۷۳,۷۰,۶۲,۶۱	
۲۶۶,۸۳	عرب	,۸۸,۸۷,۸۶,۸۵,۸۴,۸۳,۸۲,۸۱	
۱۶	قبچاق	,۹۹,۹۸,۹۷,۹۶,۹۴,۹۳,۹۱,۸۹	
۲۷۱	قلندریه	,۱۰۵,۱۰۴,۱۰۳,۱۰۲,۱۰۱,۱۰۰	
۲۸۰	قیزیلباشیه	,۲۹۵,۲۹۴,۲۶۶,۱۹۵,۱۷۸,۱۰۶	
۲۹۳,۲۸۹,۱۱۰	گلشنیه	,۸۷,۸۴,۶۸,۱۶,۱۵,۱۴,۱۳	ترکان
۱۵	مغول	,۱۲۲,۱۰۶,۱۰۲,۱۰۰,۹۹,۹۲	
۱۱۰	ملامته		۱۷۹
,۱۱۵,۱۱۲,۱۱۱,۱۱۰,۱۰۹ ,۱۹۹,۱۷۹,۱۲۱,۱۲۰,۱۱۹,۱۱۶	مولویه	ترکان خوارزمشاهی	
۲۹۳,۲۸۰,۲۶۸,۲۶۴,۲۲۳,۲۱۸		ترکی	,۲۴,۱۶,۱۴,۱۳,۱۲,۱۰,۸
۲۶۸	وفائیه		,۵۰,۴۹,۴۸,۴۷,۴۶,۴۵,۴۴,۴۳,۳۹
,۹۵,۹۳,۹۲,۸۳,۸۲,۸۱,۸۰,۱۴	ہندو		,۶۳,۶۲,۶۰,۵۷,۵۶,۵۴,۵۳,۵۲,۵۱
۲۶۷,۱۰۲,۹۹,۹۶			,۹۲,۸۶,۸۵,۸۱,۷۷,۶۹,۶۸,۶۷,۶۶
			,۱۱۹,۱۱۶,۱۱۱,۱۱۰,۱۰۷,۱۰۴,۹۶
			,۱۹۹,۱۹۴,۱۷۳,۱۷۹,۱۲۳,۱۲۲,۱۲۱
			۲۹۳,۲۸۰,۲۷۶,۲۶۸,۲۳۸,۲۲۸,۲۱۸
		حروفیه	۲۸۹,۲۳۸
		خلوتیه	۲۹۳,۱۱۰

نمايه‌ی لغات شرح شده در متن

اوچو	۴۳	اوگود	۶۰	آرارمن	۷۴
اوچولوق	۴۳	اولرمن	۷۱	آزيق ، ۵۴	۵۹
اوسديشى	۴۳	ائيله	۵۵	آغلاشالار	۵۲
اوسيسون وار	۴۴	ائيلهغيل	۶۲	آقچا	۵۶
اوسلو	۴۳	ائيلهنوز	۶۲	آلاييله	۵۴
اوسوق	۴۴	ائيو	۶۳	آلاگوزلر	۷۹
اوسلو	۴۴	ارسان	۷۷	آلتون	۵۶
اوسلولو	۴۴	أرميشلر	۵۵	آلتون - آقچا	۵۶
اوغلان	۶۵	أرميه	۵۵	آلدانماغيل	۴۴
اوغلون	۴۹	أرمسن	۵۹	آلمازوسا	۵۴
اوغور	۶۸	اس	۵۷	آندا	۵۸
اول	۵۸، ۵۶، ۵۷، ۴۹، ۴۵	أوندە	۶۰	آنдан	۶۱
اولار	۵۰	أليندن	۷۲	آنلار	۴۷
اolasan	۵۷	اوتابغا	۶۶	آنمازموسان	۵۷
اولكيم	۵۴	اوجون	۵۰	آنميالار	۴۷
اولماز	۷۸	اودونا	۷۸	آنين	۶۳
اولميا	۵۷	اوزاق	۵۴	آى	۶۵
اولهشلر	۴۹	اوزاق يول	۵۴	آيريليق	۷۸
اوندور	۴۸	اوس	۴۲	آبيتما	۶۰
اويمانيز	۶۲	اوсал	۴۲	اؤپگنك	۷۲
ايچرسن	۷۲	اوسانج	۴۲	اتتمك	۵۱
ايرهشەسن	۶۱	اوسانگ	۴۲	اتتىمە	۵۷
ايسيه	۵۴	اوسانماق	۴۲	ائدوپ	۴۷
ايسيەن	۶۲	اوساوورماق	۴۲	اؤكوش	۷۰

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

۳۳۳

داشا	۶۵	پولا	۵۷	ایلتدین	۵۸
داغدان	۶۵	تئز	۵۳	اینائیرسان	۵۹
دم	۵۲	تات	۷۰	بؤبله	۶۱
دمنی	۷۶	تالالا	۷۵	بارغیل	۷۲
دوردون	۵۸	تامو	۶۳	باروب	۵۲
دورورمن	۷۳	ترک	۷۷	باگلاشالار	۵۲
دوره سن	۴۷	توتغیل	۶۱	باقوب	۵۸
دوستلارین	۴۹	توتورمن	۷۳	بای	۶۲، ۵۰
دوشیجک	۷۸	تورک	۷۰	بایق	۵۹
دیلاریسنهن	۶۱	چئوره	۵۸	برو	۷۷
دیلمن	۷۱	چاخیر	۷۵، ۷۳	بو	۷۸
دیله	۶۴	چالارمن	۷۳	بوگون	۵۶
دیله گوم	۶۳	چلب	۶۸، ۵۵	بولا	۶۸
زمتینی	۴۷	چلی	۶۷	بولمازسان	۶۶
زهی	۴۸	چوبانی	۶۹	بولغا	۷۵
سئورمن	۷۱	چوراق	۵۸	بولمایاسان	۵۸
سئوینیرسن	۵۶	چوق	۵۷	بوندا	۵۸
سئولهدیم	۷۴	چوقورا	۵۳	بونلار	۵۰
سا	۴۴	چون	۶۰	بونو	۶۱
ساغا — سولا	۵۸	چیچک	۶۶	بوبوردو	۶۱
سانورسن	۶۸	حساب اندوب	۴۹	بیر	۵۱
سن	۴۷	دئدیسنه	۶۱	بیر پارا ائتمک	۵۱
سننسن	۶۵	دؤندورور	۶۲	بیردمليغا	۵۱
سنہ	۵۰	دئنهلر	۵۳	بیزه	۶۵
سنی	۷۱، ۴۸	دئیو	۵۷	بیگی، ۶۵	۷۹
		داخى	۷۲	بیلين	۶۱
		دار	۵۸	پارا	۵۱

من	٧٤	قيلورسن	٧١	سنین	٧٢، ٥٠
منیم	٥٦	قیلیچ	٧٧	سورورمن	٧٣
نئجه	٧٨	قیلین عمل	٦١	سونمادونسا	٥٧
نسنه	٤٥	قىيى - قىيى	٧٣	سونو	٥٧
نسنه أرمىيە	٥٧	كىيمىه	٦٦	شول	٤٤
نولا	٧٩	كائى	٦٣	طوراڭ	٥٨
ۋئردى	٥٥	كىچىگىن	٦٥	عورتلرىن	٤٩
ۋئرگىل	٦٦	گىندە	٥٤	فانىيىز	٦٤
ۋئرمە	٦٦	گىرۇ	٤٦	قاتىمدان	٧٢
ۋئرمىيەلر	٥١	گۈرەسنى	٤٧	قارشۇ	٥٨
وار	٤٤	گۈمۈشوب	٥٣	قارىنداش	٦٩
يئندوكجە	٦٠	گئى	٦٩	قاڭلا	٥٥، ٤٦
يئلە	٥٥	گدا	٥٠	قالىلار	٤٧
يئلە وئرمىك	٥٦	گرک	٥٤	قامو	٦٧
يئى	٦٧	گز - گزە	٦٥	قامولار	٦٤
ياب	٥٩	گۈرسىن	٦٨	قانىيم	٧٢
ياراق قىلماق	٥٨	گۈرمىن	٧٢	قوپۇز	٧٣
يارغۇ	٧٢	گل	٧٦	قول	٦٨، ٦٣
يارغۇ يابارماق	٧٢	گلگىل	٦٥	قويماق	٤٥
يازوق	٦٣	گلمە	٦٦	قويوب گىندەسنى	٤٥
يازى	٦٦	گله	٦٧	قىيزىن	٤٩
ياڭى	٧٥	گندۇ	٦٣	قىغىرماق	٦٨
يالقىز	٧١	گوج	٦٠	قىلاسان	٥٥
يالونۇز	٦٧	گورون	٥٨	قىلاووژ	٦٩
يانا	٧٨	گولە - گولە	٥٣	قىيلدان قىلا	٤٩
ياولاق	٦٣	گون	٦٥	قىلغىل	٥٩
ياولاق چوق	٦٣	ماه ترک	٧٧	قىلىمايلار	٤٩

ترکى سرایان مكتب شمس و مولوى

٣٣٥

بىق ٥٩

يوقسو لا ٥١

ياوز ٦٧

يولدا ٥٥

يوقسول ٦٢

کتابنامه

۱. آتالای، بسیم. *بكتاشیلیک و ادبیاتی*، استانبول، ۱۹۴۰.
۲. آتش، احمد. *مولانا نین ۱۸ بیتی نین معناسی*. ۱۹۵۳.
۳. آراز، نزیه. *عشق پیغمبری مولانا*، استانبول ۱۹۷۲.
۴. آسیه، عارف نهاد. *قبهی خضرا*. ۱۹۵۶.
۵. آگاه سیرری لوند. *ادبیات تاریخی درسلری*، استانبول، ۱۹۳۲، ج. ۱.
۶. افلانکی، احمد. *مناقب العارفین*، به اهتمام تحسین یازیجی، آنکارا، ۱۹۸۱ (ویرایش جدید).
۷. اکبر آبادی، مولوی محمد ولی. *شرح مثنوی مولانا روم*، چاپ نول کشور.
۸. ارگون، سعادت نزهت. *بكتاشی شعرلری و نفسلری*، استانبول، ۱۹۶۵.
۹. ارگین، عثمان. *دارالمثنوی*. ۱۹۳۹.
۱۰. افلانکی، شمس الدین. *مناقب العارفین*، آنکارا، ۱۹۸۴.
۱۱. ایز، فاخر. *اسکی تورک ادبیاتیندا نظم*، ستابنیول، ۱۹۶۷.
۱۲. بانارلی، نهاد سامي. *رسیملى تورک ادبیاتی تاریخی*، استانبول، ۱۹۷۲، ج. ۱.
۱۳. براون، ادوارد. *از سعدی تا جامی*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷.
۱۴. تاتارلی، ابراهیم. *اسکی تورک ادبیاتی*، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.
۱۵. تاراما سؤزلوگو، تورک دیل قورومو، ۱۹۶۳، جلد های گوناگون.
۱۶. تورک یوردو (مجله) *شماره‌ی مخصوص مولوی*، تابستان ۱۹۴۴.
۱۷. تورکیات انتیتوسو، اسلام انسیکلوپدیسی، *شماره‌های گوناگون*.
۱۸. توفیق، ابوالضیاء. *نمونه‌ی ادبیات عثمانیه*، استانبول، ۱۳۰۸ هـ.
۱۹. چارپان، نجلا. *مولانا دان حکایه‌لری*، آنکارا، ۱۹۷۰.
۲۰. چاغاتای، سعادت. *تورک لهجه‌لری اور تکلیفی*، آنکارا، ۱۹۶۶.
۲۱. چلبی، عاصف حالت. *مولانا نین ریاعیلری*، ۱۹۶۲.

- . ۲۲. چلبی، عاصف حالت. مولانین حیاتی، شخصیتی و اثرلریندن پارچالار ۱۹۳۹.
- . ۲۳. دوغرول، رضا. اسلامیتین گلیشتیردیگی تصوف، استانبول، ۱۹۴۸.
- . ۲۴. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعرا، تهران، ۱۳۳۷.
- . ۲۵. دهخدا، علی اکبر. لغتنامه، سازمان لغتنامه دهخدا، شماره‌های گوناگون.
- . ۲۶. رشاد، فائق. تاریخ ادبیات عثمانی، استانبول، ۱۳۲۷ رومی.
- . ۲۷. ریتر، ه پروفسور دکتر. مولانا جلال الدین رومی و اطرافیندا کیلار (تورکیات مجموعه‌سی، ج ۷ و ۸)، ۱۹۴۲.
- . ۲۸. جلال الدین رومی. (← اسلام آنسیکلوپدیسی، جزء ۲۱)، ۱۹۴۴.
- . ۲۹. سامي، شمس الدین. قاموس الاعلام، استانبول، ۱۸۹۸م.
- . ۳۰. سجادی، سید جعفر. فرهنگ مصطلحات عرف، چاپخانه مصطفوی، تهران، ۱۳۳۹.
- . ۳۱. سیدوف، میرعلی. آذربایجان خلقی نین سویکوکونو دوشونرکن، باکو، ۱۹۸۹.
- . ۳۲. خائق، عبدالله. گلشن ادبیات، باکو، ۱۹۱۱.
- . ۳۳. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم. منتهی‌الارب فی لغة‌العرب، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۱ ه.
- . ۳۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان. احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه. ق.
- . ۳۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. مأخذ قصص مثنوی، انتشارات دانشگاه.
- . ۳۶. قاباقلى، احمد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۷.
- . ۳۷. قارا علی اوغلو، سید کمال. رسیملى - موتیفلی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۰.
- . ۳۸. قرآن مجید (با ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای).
- . ۳۹. قوجا تورک، وصفی ماهر. بیویک تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۴.
- . ۴۰. کؤپیرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتیندا ایلک متصوفلر، استانبول، ۱۹۱۸.
- . ۴۱. کؤپیرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۲ (ویرایش جدید)
- . ۴۲. گؤلپینارلى، عبدالباقي. دیوان شعری، استانبول، ۱۹۵۴.
- . ۴۳. گؤلپینارلى، عبدالباقي. یوز سورودا تصوف، استانبول، ۱۹۶۹.
- . ۴۴. مجیب‌المصری، حسین. تاریخ ادب الترکی، قاهره، ۱۹۵۱.

۴۵. محمدزاده‌ی صدیق، حسین. متون نظم ترکی ایران، انتشارات فتحی، تهران، ۱۳۶۹.
۴۶. گوهرین، سید صادق. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، چاپ دانشگاه تهران.
۴۷. منصور اوغلو، مجدد. سلطان ولدین تورکجه منقولمه‌لری، استانبول، ۱۹۵۸.
۴۸. معین، محمد. فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۴۹. مولوی، جلال الدین محمد بلخی. مجالس سبعه، چاپ استانبول.
۵۰. نافذ اوزلوق؛ فریدون. دیوان سلطان ولد، آنکارا، ۱۹۴۱.
۵۱. همایی، جلال الدین. ولدانمہی سلطان ولد، تهران، ۱۳۱۶.
۵۲. بوجل، حسن عالی. مولانا، ۱۹۵۲.
۵۳. مولانا تورکجه کلمه‌لر و تورکجه شعرلر، ۱۹۳۴.
۵۴. تورک ادبیاتینا توپلو بیر باخیش، استانبول، ۱۹۳۲.
۵۵. یوجه باش، حلمی. ادبیاتیمیزدا مولانا، ۱۹۵۹.

۱. G. B. Donaldo, Della letteratura dei Turchi, Venedig, ۱۶۸۸.
۲. G. B. Toderini, Letteratura turchesca, Venedig, ۱۷۸۷.
۳. J. Von Hammer-Purgstal, Geschichte der Osmanischen dichtkunst bis auf unsere zeit, ۱۹۳۶-۳۸.
۴. Dora d'Istria, La poésie des Ottomans, Paris, ۱۸۷۷.
۵. P. Horn, Moderne Turkische Literature (Beilage zur Allage. Ztg., München, ۱۹۰۰.. No. ۱۹۳).
۶. E. J. W. Gibb, A. History of Ottoman Poetry, London, ۱۹۰۹.
۷. P. Horn, Geschichte der Türkischen Moderne, Leipzig, ۱۹۰۹.
۸. L. Bonelli La moderna letteratura Ottomana, Roma, ۱۹۰۳.

۹. V. D. Smirnov, Ocherki novoy Turetskoy literaturai, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۰. V. D. Smirnov, Obraztsoviya proizvedeniya Osmanskoy loteraturi, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۱. Fr. Giese, der Entwicklungsgesng der modernen Osmanichen Literatur, Halle, ۱۹۰۶.
۱۲. K. I. Basmadjian, Essai sur l'histoire de la litterature Ottomane, Paris, ۱۹۱۰.
 - A. E. Krimskiy, istoria Turtsii I ee literaturi, Moskova, ۱۹۱۰-۱۹۱۶.
۱۳. V. Gordlevskiy, Ocherki po novoy Osmanskoy literature, Noskova, ۱۹۱۲ (Trudi po vostkovedeniyu XXXIX).
۱۴. Vincze Frigyes, Az Osman irodalom föiranyai, ۱۹۱۲.
۱۵. B. Schmidt, übersicht der Turkischen Literatur, Heidelberg, ۱۹۱۶.
۱۶. M. Hartmann, Aus der neueren Osmanischen Dichtung (Mitteil. D. Sem. F. or. Spr. Zu Berlin, XIX, ۱۹۱۶, XX, ۱۹۱۷<XXI, ۱۹۱۸).
۱۷. M. Hartman, die Osmanische Dichtunng (Leipzig Illustr. Zeitung, ۱۹۱۶, Nr. ۳۸۰۳).
۱۸. C. Hachtmann, Die Türkische Literatur des zwanzigsten Jahrhunderts, Leipzig, ۱۹۱۶.
۱۹. C. Hachtmann, Die neuere und neueste Türkische Literatur (Die Welt des Islams V, ۱۹۱۷).
۲۰. G. Jacob, Die Literatur des Osmanischen ۱۹۱۸.
۲۱. M. Hartmann, Dichter der neuen Turkei (Urkunden und Untersuch. Zur Geistesentw. D. heutigen Orients, No. ۳, Berlin, ۱۹۱۹).

٢٢. Fr. V. Kraelitz-Greifenhurst, Ubersich über die Osmanische Turkische Literatur im. J. ١٣٣٢.
٢٣. Th. Menzel, Die Turkische Literatur, Leipzig-Berlin, ١٩٢٥.
٢٤. J. Deny, Litterature Turque, (Grand Memento Larousse, Paris, ١٩٣٦).
٢٥. O. Spies, Die Türkische prosaliterature der Gegenuvart, ١٩٤٣.
٢٦. Reshat Nuri Darago, Poétes Turc des XVII, XVII, XVIII Siecles, Ist., ١٩٤٨.

In another part of the book, we have talked about poets who have followed and imitated Mowlavi's style (مولویه چیلر) and written poems within this school, who have composed such poems. We have introduced them when starting the chapter presenting the sources for research.

Only some of the poems are mentioned in this book by the following poets as examples: Sultan Veled, Eflaki Dede, Ashiq Pasha, Elvan Chalabi, Bayrek Kooshchoo-Oghlu, Said Emre, Kaygusuz Abdal, Yunus Emre, Imadeddin Nesimi, Revshani Dede, Ibrahim Dede Shahidi, Muhammad Chalebi Semayi, Abu Hamidi, Shah Khatayi, Haj Bayram Vali, Ibrahim Gulshani, Gharibi Dede.

This book, in original Rind, is for the first time compiled and published. We have used different manuscripts, collections, poetical works and anthologies and we have also made known poets such as Kooshchoo-Oghlu (قوشچو اوغلۇ) , and Gharibi Dede (غرييى دده) to the world of writing for the first time.

Hossein Mohammadzade Sadigh, Ph.D.
Tehran – 2008

In the name of God

INTRODUCTION

In the dark era of the Pahlavis' reign in Iran, teaching or publishing Iranian Turkish Literary texts was forbidden, though our country had been one of the creative centers for valuable Turkish works, and new styles had been originated by various schools of Turkish poetry in Iran.

One of the well-known poetic schools has the name of "Mowlavieh Chilik" which means: Writing poems like those of Mowlavi's, Jalal-el Din Rumi the founder of the school. One of the great Turk poets in the 7-th century of Hijrat, he was born in Balkh in the year 604 A. H. As a child, he went to Asia Minor, with his father and lived in Konya where he died at last in 672.

While the greater part of Mowlavi's work is in Persian, he has also composed a Turkish poetical collection. Some poems of which have been left to us for today, and we are going to describe them in this book.

Almost the meaning of all Turkish words, in this work are included etymology and their syntactical functions in sentences.

The second part of our book concerns "The Turk in the Great Divan of Mowlavi" . Here, we have discussed different meanings of the word "Turk" our purpose being to challenge these who antagonize "Turkish Language" in Iran and use this term as an insult or for contempt.

Mohammadzadeh Sadigh, Hossein
A survey in Mowlavi and his Follower's Turkish Poems /
Hossein Mohammadzadeh Sadigh,
— First ed. , P. 336 , cm. Neday-e Shams. Includes index.
ISBN: 978-964-2688-15-9
Library of Congress Catalog No:PL 234/ m3 t 4.
National Library No:1121247. — IRAN.

**A survey in Mowlavi and
his Follower's Turkish Poems**
By:Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.

Neday-e Shams Publication
Tabriz, jumhuri st., Shahriyar Pasage, No. 12, IRAN.
Tell: 0411-5258418

All rights reserved.
This edition published 2008.
First edition
Page: 336
Tirage: 1000
Price:50.000 Rials
Typeset by Takderakht Ltd, Tehran.
ISBN: 978-964-2688-15-9
Printed and bound in Iran.

A Collection of the Turkish Literature

**A Survey in Mowlavi
and
his Follower's Turkish Poems**

by
Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.



NEDAY-E SHAMS
Tabriz-2009

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library